

اسرار عاشورا (جلد 1 و 2)

مؤلف : سید محمد نجفی یزدی

فهرست مطالب

مقدمه

بخش اول : فصل اول : شخصیت شناخته شده سیدالشهداء

بخش اول : فصل دوم : زمینه های قیام یا اسلام و سیدالشهداء

، بخش اول : فصل سوم : دشمن رویاروی سیدالشهداء

بخش دوم : اسرار عاشورا در : مصائب و وقایع کربلا و اهمیت حفظ عاشورا و مجالس عزاداری

سیدالشهداء و داستانهای مربوط به عنایات و فوائد مجالس عزاداری

بخش دوم : فصل اول : مظلومیت و پیروزی

بخش دوم : فصل دوم : عوامل مؤثر در حفظ عاشورا

مقدمه

رب العالمين و صلى الله على محمد و اهل بيته الطيبين الطاهرين الهداة المعصومين و لعنة الله على اعدائهم □ الحمد

اجمعين من الان الي قيام يوم الدين
السلام عليك يا ثار الله و ابن ثاره

مسءله عاشورا و نهضت سيدالشهداء عليه السلام ، كه بعنوان رمز نجات و بقاء اسلام مطرح شده است ، داراي

اسرار و رموزي است كه از ديد بسياري از مردم پنهان است ،

و تا اين حقائق و اسرار مكتوم ، فاش نگردد، عظمت قيام امام حسين و اهداف بلند آن ، و بزرگي مصيبت آن

حضرت ، آنطور كه بايد، روشن نمي گردد

مسءله عاشورا و قيام امام حسين ، مسءله است ، سخن بر سر بود و نبود اسلام است ، نه يك نزاع و درگيري

معمولي ميان يك حاكم فاسد و يك رهبر فداكار و دلسوز، خير مسءله بسيار حساستر از اين حرفهاست ،

سيدالشهداء نه بعنوان يك شخص ، بلكه بزرگترين پاسدار اسلام ناب محمدي ، موقعيت حاكم بر عالم اسلام و

مسلمين را به گونه اي مي بيند، كه اگر اقدامي عاجل ، خونين و پر هيجان ، انجام نگيرد، تمامي زحمات پيامبر

عظيم الشاءن اسلام و فداكاريهاي پدرش اميرالمؤمنين و مادرش زهراي مرضيه و سبط اكبر حضرت مجتبي و

ياران آن بزرگواران و در يك كلام ، دين خدا، و اسلام به باد خواهد رفت ، آري او نمودار اسلام مجسم است ،

حسين روح محمدي است ، خروش علوي و عصمت فاطمي است ، همراه با مظلوميت حسين ، او چكيده اسلام

است ، و در يك كلام حسين خون خداست

بر رخت هاله اي از نور خدا مي بينم تو حسيني و محمد، تو حسيني و علي

تو حسيني و حسن هستي و زهراني تو

خيمه ات جلوه گر آل عبا مي بينم

او مي بايست اسلام را در حالي كه مسلمين در خواب عميق غفلت فرو رفته اند و دشمنان دهها سال است كه

بمرور آن را به ابتذال و نابودي كشانده اند، نجات دهد

اما يزید کیست ؟ او نیز تنها يك جنایتكار، يك تبهكار نيست ، اگر تنها خود او مطرح بود، هرگز ارزش آن را

نداشت تا خون خدا، بخاطر نابودي مثل يزید ريخته شود، ولي يزید نیز يك جريان است ، او نیز ميوه شجره ملعونه

است ، او همان ابوسفیان مجسم است كه در مقابل پيامبر فریاد اعل هبل - زنده باد بت هبل - سر مي دهد، او

نمودار و نتيجه علني تمام كينه ها و انحرافاتي است كه سالها از ترس مخفي بود و اکنون موقعيت اظهار يافته است

لعبت هاشم بالملك فلا، خير جاء و لا وحى نزل اين غل و زنجير بر گردن اولاد علي و اين آتش: و فریاد مي زند

كينه در خيام آنها، در ادامه همان كينه هاست كه دوباره شعله ور شده است

آري كربلا رويارويي دوباره تمامي شرك است در مقابل تمام ايمان ، و اين بار پسر حيدر كرار، مي بايست كاري

دشواری از پدر انجام دهد، به دشواری برخورد در مقابل نفاق ، آری او می باید با خون بر شمشیر پیروز شود
و ما در این نوشتار بر آنیم تا با ارائه اوضاع مسلمین و احکام اسلامی در زمان قیام سیدالشهداء، نشان دهیم که
سیدالشهداء، اسلام را در چه مرحله ای از خطر و نابودی دید که ناگزیر از فداکاری گردید، و ثابت کنیم که
انحراف از رهبر الهی و امامت امیرالمؤمنین ، معنایش انحراف از نماز، و روزه و حج و بلکه انحراف از توحید
و نبوت و معاد است ، و اسلام منهای امامت علوی ، اسلام محمدی نیست ، اسلام الهی نیست ، آن دینی که در آن
امام و رهبر الهی نباشد، دین اسلام نیست ، رسالت الهی نیست ، کامل نیست ، مورد رضای خدا نیست ، اسلام یک
مجموعه است نه یک سلسله دستورات پراکنده ، انکار یک حقیقت مسلم دینی ، برابر با انکار تمام دین است ، و شما
پس از مطالعه حوادث و مطالب گوناگون و شواهد متعدد در این کتاب به وخامت اوضاع اسلام و مسلمین و
عظمت فداکاری سیدالشهداء مطلع خواهید شد، و به وضوح در می یابید که چرا سیدالشهداء فرمود :
باید فاتحه اسلام را خواند وقتی امت اسلام به رهبری مثل یزید مبتلا شد، و متوجه می شوید که چقدر پر
معناست این جمله که
ان الحسین مصباح الهدی و سفينة النجاة : پیامبر اکرم فرمود : در سمت راست عرش الهی نوشته است
همانا حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است
و همچنین در این کتاب از علت انتخاب سیدالشهداء برای این فداکاری و رمز موفقیت حضرت در آن موقع ، و سر
بقا عاشورا از آن زمان تاکنون و تدابیری که ائمه اطهار برای این منظور اندیشیدند، و اینکه وظیفه ما امروز در
توسل و توجه به اهل البیت علیهم السلام و حفظ نهضت عاشورا چیست ؟ و نمونه هایی از آثار و فوائد پر ارزش
افرادى که در این رابطه حاجات مهم گرفته اند، آشنا می شوید . انشاء الله
به امید آنکه مسلمانان جهان مخصوصا شیعیان و عزاداران سیدالشهداء، شرائط حساس زمان خود و اسلام را درک
کنند و به نقشه شوم دشمنان اسلام بیش از پیش آگاه شوند، و از خون بناحق ریخته اهل البیت و شهداء کربلا هر چه
بیشتر پاسداری کنند، مبدا که فکر آب و نان ، ما را از حمایت و دفاع از اسلام دور کند، امروز مخالفت
دشمنان
قسم خورده ما در شرق و غرب عالم ، مخالفت با يك شخص نیست ، مخالفت با اسلام است ،
مخالفت با موج اسلام
خواهی است که در اثر نهضت حسینی ملت بزرگوار ایران جریان پیدا کرده است ، و در فلسطین و افغانستان و
الجزائر و آفریقا و بوسنی هرزه گوین و سایر جاها نفوذ کرده است
این نکته حساس را عمیقا دریابیم و از اسلام ناب محمدی با تمام وجود با جان و مال و خاندان ، حسین وار
پاسداری کنیم . انشاء الله
1/ 72 / قم حوزه علمیه 14
سید محمد نجفی یزدی

بخش اول : فصل اول : شخصیت شناخته شده سیدالشهداء

عوامل مؤثر در پیروزی نهضت سیدالشهداء

برای موفقیت يك نهضت در اهداف خود می باید پنج مسأله بطور کامل رعایت شود، و طبعاً برای شناخت عظمت

نهضت سیدالشهداء علیه السلام و موفقیت قیام آن حضرت ، این پنج امر باید به دقت بررسی شود.
رهبر قیام و شخصیت او، یعنی شناخت سیدالشهداء روحی فداه 1 -
هدف قیام و انتخاب زمان شایسته و موقعیت مناسب 2 -
دشمن رو در رو یعنی یزید ابن معاویه 3 -
کیفیت نهضت و مظلومیت سیدالشهداء 4 -
عوامل مؤثر در پی گیری بهره مندی از نتایج آن ، یعنی زنده نگه داشتن عاشورا 5 -
سیدالشهداء رهبر بی تردید نهضت عاشورا 1 -

در هر نهضتی می بایست ، شخصیت اول و رهبر آن ، فردی باشد که نه تنها دارای هیچ نقطه ضعفی نباشد، بلکه

می باید دارای امتیازات و خصوصیات علمی و روحی بلند نیز باشد، چرا که يك قیام احتیاج به شور و عشق و

هیجان دارد، و این هیجان و فداکاری ، به وسیله فرد عادی و یا شخصی که دارای نقاط ضعف باشد ایجاد نمی

شود، معمولاً در هر نهضتی حزب حاکم سعی می کند تا از مخالفین خود مخصوصاً رهبر نهضت

ضعفی ببیند و

آن را بزرگ کند، مخصوصاً در انقلابهای مکتبی که باید پایدار بماند

اما در نهضت حسینی ، دشمن این آرزو را به گور برد، چرا که سیدالشهداء دارای آنچنان شخصیت روشن و بی

تردیدی بود که حتی برای مخالفین او نیز همچنانکه خواهیم گفت ، ابهامی در آن وجود نداشت .
اینکه به نمونه هائی از روزنه های شخصیت حضرتش توجه می کنیم

اهل بیت پیامبر راهنمایان ملائکه بوده اند

خلقکم لله انوارا و فجعلکم بعرضه محققین حتی من علینا بکم

آنچه از روایات متعدده استفاده می شود این است که خداوند متعال انوار مقدس حضرت رسول و ائمه اطهار علیهم

السلام را مدتها قبل از خلقت تمامی موجودات ، آفریده است

آن انوار مقدسه بصورت اشباحی در آن عوالم به تسبیح و تقدیس حضرت حق جل و علا مشغول بوده اند،

به گونه ای که ملائکه مقرب الهی از این انوار پاک تسبیح و تقدیس الهی را فراگرفته اند، و در این میان نور مطهر

پیامبر اکرم و حضرت امیر علیهما السلام منبع و سرآغاز، سایر انوار و نورالانوار بوده است

ابوحزه ثمالی گوید : حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام فرمود : خداوند عزوجل محمد و علی و یازده امام را

از نور عظمت خویش بصورت ارواحی در شعاع نور خویش خلق نمود، ایشان قبل از آفرینش مخلوقات به

عبادت و تقدیس و تسبیح خداوند عزوجل مشغول بودند و این عده همان هدایت کنندگان و پیشوایان از آل محمد

(1) هستند . که درود خداوند بر همه آنها باد.

پیامبر اکرم صلی لله علیه و آله فرمود : من و علی و فاطمه و حسن و حسین در سرپرده عرش ، خدای را تسبیح

الحدیث (2) می گفتیم ، و به دنبال تسبیح ما بود که فرشتگان تسبیح می گفتند

حدیثی جالب در ابتدای خلقت اهل بیت علیهم السلام

شخصی بنام فیضة ابن یزید جعفی گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم ، دیدم سه نفر از اصحاب حضرت ، پیش حضرت ، حضور دارند، سلام کردم و نشستم ، آنگاه عرض کردم : ای پسر پیامبر من برای استفاده به محضر

:شما آمده ام ، حضرت فرمود: بپرس اما کوتاه عرض کردم
قبل از اینکه خداوند زمین و آسمان و نور و ظلمت را بیافریند شما کجا بودید؟ حضرت فرمود: الان که وقت
اینگونه مسائل نیست ، مگر نمی دانی که محبت ما مخفی و دشمنی با ما رشد پیدا کرده است ،
ما دشمنانی داریم از
(جن) گویا منظور حضرت جاسوسهای حکومت بوده است (که سخن ما را نزد دشمنان ما از آدمیان
پخش می کنند،

همانا دیوارها هم گوش دارند مثل گوشهای مردم ؟
عرض کردم : کار از کار گذشته و من سؤ الم را کرده ام ، حضرت فرمود : ما شبهای نور بودیم اطراف
عرش

خداوند، که خداوند را پانزده هزار سال قبل از خلقت آدم تسبیح می کردیم ، چون خداوند آدم را آفریده
ما را در
صلب او جای داد، و ما را همواره از صلبی پاک به رحمی پاک منتقل می نمود تا اینکه محمد صلی الله
علیه و آله را
مبعوث نمود، پس مائیم دستگیره محکم خداوند، هر که به ما چنگ زند نجات یافته و هر که از ما
منحرف شود
الحديث(3). هلاك گردیده است

توسل حضرت آدم به اهل البيت عليهم السلام
و در روایات اهل سنت نیز آمده است که ابن عباس گوید : حضرت آدم از خداوند سؤ ال نمود آیا کسی
را که برتر

از من باشد آفریده اید، خداوند فرمود :آری و اگر اینها نبودند ترا نمی آفریدم ، سپس خداوند به
فرشتگان فرمان داد
تا پرده ها را بالا زنند، حضرت آدم پنج شب در مقابل عرش دید، که اشباح پیامبر و علی و فاطمه و
حسن و حسین
(علیهم السلام) بود، و از همین جا بود که وقتی دچار آن خطا شد، خداوند را بحق محمد و علی و
فاطمه و حسن و
(4حسین) علیهم السلام (قسم داد و خداوند توبه او را پذیرفت.)

مؤ لف گوید :روایات در مورد خلقت ارواح ائمه بسیار زیاد و در کتب علماء شیعه مفصل بیان شده
است ، و همین
روایات روزنه خوبی است برای کسانی که می خواهند به عظمت اهل البيت عليهم السلام در
پیشگاه الهی پی ببرند

میلاد سیدالشهداء و بشارت عجیب
امام صادق علیه السلام فرمود :جبرئیل نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد :سلام بر
شما ای

!محمد، آیا شما را بشارت دهم به جوانی که امت شما بعد از شما او را خواهند کشت ؟
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود :من نیازی به آن ندارم ، جبرئیل به آسمان صعود کرد، برای بار
دوم آمد و

همان سخن را تکرار نمود، پیامبر نیز فرمود :من نیازی به او ندارم ، بار سوم نیز این سؤ ال و جواب
تکرار شد،

جبرئیل گفت : پروردگار شما وصیت) امامت (را در نسل او قرار خواهد داد، این بار پیامبر قبول فرمود،
آنگاه

جبرئیل نزد من آمد، و به من بشارت جوانی را داد که: حضرت به نزد حضرت فاطمه علیها السلام آمد و فرمود

!امت من ، پس از من او را خواهند کشت

حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد :من نیازی به او ندارم ، پیامبر اکرم فرمود :خدایم وصیت) امامت (را در

5)نسل او قرار خواهد داد، حضرت فاطمه علیها السلام گفت : حالا قبول است.)

تاریخچه مختصر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام

حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام ، طبق آنچه مشهور است در سوم ماه شعبان سال چهارم یا سوم هجری

متولد گردیده است ، نام مبارکش حسین و کنیه ایشان ابا عبدالله و ملقب به سیدالشهداء می باشد، مادر گرامش

حضرت فاطمه دختر پیامبر اکرم و پدر بزرگوارش ، حضرت علی ابن ابیطالب امیرالمؤمنین ، برادر

بزرگوارش

امام مجتبی حضرت حسن علیه السلام ، ایشان فرزند دوم حضرت فاطمه علیها السلام می باشد که میان ایشان و

امام مجتبی ، کمتر از یکسال فاصله شده است ، حضرت زینب و ام کلثوم دو خواهر گرامی ایشان از نسل حضرت

فاطمه علیها السلام می باشند، هنگام رحلت پیامبر اکرم ، امام حسین علیه السلام شش یا هفت

ساله بودند، اندکی پس

از رحلت پیامبر صدیق طاهره مادر گرامیش از ظلم دشمنان شهید شد، مدت سی سال بعد از پیامبر با پدر

بزرگوارش حضرت علی علیه السلام بسر برد، و هنگام شهادت حضرت علی علیه السلام سی و هفت ساله بود،

مدت ده سال نیز پس از پدر با برادرش امام مجتبی علیه السلام زندگی نمود، پس از شهادت برادر حدود ده سال

امامت نمود، و تا معاویه زنده بود همچنان به صلح برادرش پای بند بود، اما پس از مرگ معاویه ، بر علیه دستگاه

ظلم و فساد بنی امیه قیام نمود و سرانجام پس از ششماه و هجرت از مدینه به مکه و از مکه به عراق ، در صحرای

کربلا بخاطر احیای اسلام ناب محمدی و افشای خط نفاق و اصلاح انحرافاتى که پس از پیامبر به وقوع پیوسته

بود، خود و اصحاب و اهل بیت او شرافتمندان به شهادت رسیدند

شهادت حضرت در دهم محرم سال 61 هجری از جانب یزید و به فرمان عبیدالله ابن زیاد والی کوفه ، و فرماندهی

.عمر ابن سعد واقع شد

.سن مبارکش به هنگام شهادت 57 سال بود

خدا او را پاکیزه نموده است

در روایت است که صفیه دختر عبدالمطلب گوید :وقتی حسین متولد شد، من به حضرت فاطمه خدمت می کردم

پیامبر فرمود :ای عمه پسر من را بیاور، عرض کردم : یا رسول الله ما هنوز او را تمیز نکرده ایم ، حضرت (با

6)فرمود :تو می خواهی او را تمیز کنی ؟ خداوند تبارک و تعالی او را تمیز و پاکیزه کرده است (تعجب)،

آغاز ولادت و شفاعت

امام صادق علیه السلام فرمود :وقتی امام حسین علیه السلام متولد شد، خداوند عزوجل جبرئیل را دستور داد تا با

هزار فرشته از جانب خداوند و جبرئیل به پیامبر اکرم تبریک بگویند.
 جبرئیل در میان راه به جزیره ای رسید که فرشته ای به نام فطرس بخاطر سستی که در انجام دستور الهی کرده بود، بالش شکسته و مانده بود، او هفتصد سال بود که خدا را آنجا عبادت می کرد، فطرس به جبرئیل گفت به کجا می روی ؟ گفت : خداوند بر محمد نعمت عطا فرموده ، من ماءمورم که از جانب خداوند و خودم به او تهنیت بگویم ، فطرس گفت : مرا هم با خود ببر شاید که محمد برایم دعا کند، و جبرئیل او را آورد، پس از اینکه پیام خود را رساند، جریان فطرس را گفت ، پیامبر اکرم فرمود:
 (7) خود را به این نوزاد بمال و به جایگاهت) در عالم بالا (برگرد، فطرس چنین کرد و اوج گرفت.)
 نام حسین از جانب خداوند تعیین گردیده است
 اسماء گویند: وقتی امام حسین علیه السلام متولد شد، حضرت را در پارچه سفیدی پوشانده ، به دست پیامبر دادم ، حضرت در گوش راست وی اذان و در گوش چپ او اقامه قرائت نمود، سپس او را در دامن خود نهاد و گریست ، عرض کردم پدر و مادرم فدایت باد چرا گریه می کنید؟ فرمود: برای پسر می گیرم ، عرض کردم : او همین الان متولد شده است ، فرمود: گروه ستمگر پس از من او را می کشند، خداوند آنها را به شفاعت من نرساند، سپس فرمود: ای اسماء این خبر را به فاطمه مگو، چرا که تازه فارغ شده است ، سپس به حضرت علی علیه السلام فرمود: نام فرزندانم را چه گذاری ؟ حضرت عرض کرد: من بر شما در اسم گذاری سبقت نمی گیرم . (الی ان قال پیامبر اکرم فرمود: من نیز بر پروردگارم در نام او سبقت نمی گیرم ، در این میان جبرئیل نازل شد و گفت : ای محمد خداوند علی اعلی ترا سلام می رساند و می فرماید: علی نسبت به شما مثل هارون است به موسی ، نامش چه بود؟ گفت : شبیر، پیامبر فرمود: به زبان عربی؟: پسرت را همانم پسر هارون بگذار، پیامبر فرمود
 الحدیث(8). جبرئیل گفت : نامش را حسین بگذار
 گوشت امام حسین از گوشت پیامبر روئید
 مؤ لف گویند: در چند روایت آمده است که پیامبر زبان در دهان امام حسین علیه السلام که نوزادی بود شیرخوار، می نهاد و حضرتش از دهان مبارك پیامبر تغذیه می نمود و طبق برخی روایات حضرت چهل روز از زبان (9) پیامبر اکرم تغذیه می کرد و گوشت او از پیامبر اکرم روئید.)
 امام (حسین نه از حضرت:) و در کتاب کافی از امام حسین علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود
 فاطمه و نه از زن دیگر شیر نخورده است ، پیامبر اکرم می آمد و انگشت ابهام را در دهان او می نهاد و او می (10) مکید، و تا دو یا سه روز او را کفایت می کرد، به همین جهت گوشت حسین از گوشت و خون پیامبر روئید.)
 الحدیث
 جایگاه سیدالشهداء در قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
 شخصی بنام عمران ابن حصین گویند: پیامبر اکرم فرمود: ای عمران هر چیزی جایگاهی در دل دارد، هیچ چیزی

در دل من هرگز همانند جایگاه این دو نوجوان) امام حسن و امام حسین (نبوده است ، عرض کردم : این همه یا رسول لله ؟! حضرت فرمود : ای عمران آنچه بر تو پوشیده است بیشتر است ، این خداوند است که به من دستور داده است این دو را دوست (11) بدارم.

امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام فرمود : پیامبر اکرم دست حسن و حسین را گرفته فرمود : هر که ایندو جوان را و پدر و مادر این دو را دوست بدارد روز (12) قیامت ، در درجه من است.

امام باقر علیه السلام فرمود : هرگاه پیامبر اکرم بر حسین وارد می شد، او را بطرف خود می کشید، سپس به او را بگیر، آنگاه خود را روی او می انداخت و او را می بوسید و در همان: حضرت امیر علیه السلام می فرمود

!حال می گریست
امام حسین علیه السلام پرسید : پدر جان چرا گریه می کنی؟ حضرت فرمود : پسر من ، جای شمشیرها را می بوسم ، عرض کرد : پدر جان مگر من کشته می شوم حضرت فرمود : بخدا سوگند آری ، تو و پدرت و برادرت کشته می

الحدیث (13) . شوید
امام حسین میوه دل پیامبر
امام صادق علیه السلام فرمود : روزی پیامبر اکرم حسین ابن علی را که طفلی بود در دامن خود گرفت ، و با وی بازی می نمود و او را می خندانند، عائشه گفت : چقدر شما به این طفل دلبسته اید و به او توجه می کنید؟
حضرت فرمود : وای بر تو، چگونه او را دوست نداشتی باشم و به او دل نندم ، در حالی که او میوه دل من و روشنی چشم من است ، بدان که امت من او را خواهند کشت ، هر که او را پس از وفات زیارت کند، خداوند يك حج از حجهای من برایش خواهد نوشت ، عایشه با تعجب گفت : يك حج از حج های شما؟ حضرت فرمود : دو حج از حج های من ، عائشه گفت : دو حج از حج های شما؟ پیامبر فرمود : بله و چهار حج و عایشه ادامه می داد و

(14) پیامبر زیاد می نمود تا اینکه به نود حج و نود عمره رسانید.)
چرا پیامبر اکرم نسبت به امام حسین اینهمه ابراز علاقه می کرد؟
از آنجا که حکمت متعالیه حضرت حق بر این تعلق گرفته بود که دین خود را به وسیله قیام و شهادت امام حسین علیه السلام پایدار بدارد، لذا تمامی ابزار و مقدماتی که می تواند در این راستا مؤثر باشد، برای حضرت فراهم آورد، بیهوده نیست که می بینیم علاوه بر سجایای اخلاقی و کرامات و معجزات الهی و علوم وافر و کمالات نفسانی ، باز پیامبر اکرم هم در زبان و هم در عمل و برخوردهای روزمره ، همواره و پیوسته ، نسبت به اهل بیت و امام حسین علیه السلام اظهار محبت می نمود، تا همه از كوچك و بزرگ ، جاهل و عالم ، بشنوند و ببیند، علاقه

وافر پیامبر را در صحنه های مختلف و به این وسیله شخصیت نهضت جاوید کربلا، برای همه بی تردید و روشن باقی بماند.

بی جهت نیست که می بینیم حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در کربلا به گفتار پیامبر اکرم استشهد می کند و صحابه پیامبر مانند ابو سعید خدری و زید بن ارقم را شاهد می گیرد و یا جمعی از صحابه مانند زید بن ارقم و دیگران به عبدالله یا یزید هنگام زدن چوبدستی بر لب و دندان سیدالشهداء اعتراض می کنند که ما خود دیدیم که پیامبر این لب و دندان را می بوسید

این همه تمجید و تعظیم و بزرگداشت که از پیامبر اکرم در سخن و عمل نسبت به امام حسین خصوصا و یا به اهل

البیت عموما ابراز می شود، همه آماده کردن زمینه هایی است، برای تحقیق موفقیت نهضت عاشورا، چرا که

اسلام برای بقاء خود به نهضت حسینی نیاز دارد و نهضت حسینی برای پیروزی و بقاء، احتیاج به شخصیتی بی

تردید و والامقام و مسلم دارد، تا شهادت او، بتواند هر شبهه ای را پاسخ و تمامی جریانهای مخالف اسلام را رسوا

کند، و این کار با گفتار و کردار رسول اعظم اسلام انجام پذیرفت

و در همین راستاست که وقتی سیدالشهداء شهید شد، حتی عده ای از مخالفین اهل البیت در آن وقت، مثل فرزند

عمر و قاطبه علماء اهل سنت، از آن زمان به بعد، یزید را تخطئه و یا تفسیق و یا تکفیر کرده اند و از سیدالشهداء

تمجید نموده اند

حسین منی و انا من حسین

در روایت است که پیامبر اکرم در راه به امام حسین برخورد کردند که با کودکان بازی می نمود، حضرت (که از

دیدن امام حسین به وجد آمده بود (جلو آمد و به طرف حسین آغوش گشود تا حسین را در بر گیرد، امام حسین به

این طرف و آن طرف می رفت، پیامبر نیز او را می خنداند، تا اینکه او را گرفت، یک دست زیر چانه حسین و

حسین منی و انا: دست دیگر پشت او قرار داد، سپس دهان مبارک را بر دهان حسین نهاد و آن را بوسید و فرمود

الحديث (15). من حسین، حسین از من است و من از حسین هستم، محبوب خداست هر که دوستدار حسین است

مبارک یا بر پشت سوار نموده بود، مکرر از پیامبر اکرم روایت کرده اند که ایشان امام حسن و حسین را بر دوش

گاهی می فرمود: چه خوب مرکبی دارید شما، و چه خوب سواری هستید شما دو تا، و پدرتان از شما بهتر است

(16).

از خلیفه دوم روایت کرده اند که گفت: دیدم که حسن و حسین بر گردن پیامبر سوار شده اند، گفتم: اسب خوبی

(17) ایندو هم سوار خوبی هستند: است برای شما، حضرت فرمود.

نام سیدالشهداء بر درب بهشت و عرش نقشه بسته است

لا اله الا: پیامبر اکرم فرمود: چون در شب معراج (داخل بهشت شدم دیدم که بر درب آن با خط طلا نوشته است

18) الله ، محمد حبيب الله ، على ولى الله ، فاطمة امة الله ، الحسن و الحسين صفوة الله ، على مبعضهم لعنة الله)

يعنى : خدائى جز خدای يکتا نيست ، محمد حبيب خداست ، على ولى خداست ، فاطمه کنيز خداست ، حسن و حسين برگزیده های خدايند ، بر دشمنان آنان باد لعنت خدا روزی پیامبر اکرم به امام حسين عليه السلام فرمود :خوش آمدی ای زينت آسمانها و زمين ، يکى از حاضرین بنام ابى ابن کعب عرض کرد :آيا جز شما کسى زينت آسمانها و زمين است ؟ حضرت فرمود :ای ابى ابن کعب ، سوگند به آنکه مرا به حق به پیامبرى مبعوث نمود، همانا حسين ابن على در آسمانها بزرگتر است از روی زمين ، نام او در طرف راست عرش) اينگونه (نوشته شده است ((ان الحسين مصباح الهدى و سفينة النجاة)) الحديث(19) ، همانا حسين مشعل هدايت و کشتى نجات است: نمونه هاى از بيانات پیامبر اکرم در عظمت سيدالشهداء و اما احاديث و جملاتى که نبى مکرم راجع به شخصيت امام حسين و برادر بزرگوارش فرموده است از حد

احصاء بيرون است.

(20، حسن و حسين دو سرور جوانان بهشت هستند))الحسن و الحسين سيد اشباب اهل الجنة)) مثل آنکه فرمود.

و فرمود :حسن و حسين ، بعد از من و پدرشان ، برترين اهل زمين هستند، و مادرشان برترين زنان اهل زمين (21است).

ابوذر غفارى گويد :ديدم پیامبر اکرم در حالى که امام حسين را مى بوسيد فرمود :هرکه حسن و حسين و اولاد آن دو را از روی اخلاص دوست بدارد، صورتش حرارت آتش نبيند، اگر چه گناهان او به عدد ريگ بيايان باشد مگر (22) اينکه مرتکب گناهی شود که از ايمان خارج گردد.

امام صادق عليه السلام فرمود :پیامبر اکرم فرمود :دوستى على در دل مؤ منين نهاده شده ، او را دوست ندارد جز

مؤ من و دشمن ندارد جز منافق ، و همانا دوستى حسن و حسين در دل مؤ من و منافق و کافر نهاده شده ، و شما

(23برای ایشان بدگوئى نمى بينى).

حسن و حسين دو امام هستند،: الحسن و الحسين امامان قاما او قعدا: و اهل قبله همگى اتفاق دارند که پیامبر فرمود

(24) قيام کنند يا بنشينند.

و در روايت است که هرگاه پیامبر امام حسين را مى ديد او را بوسيده و به سينه مى چسبانيد و دندانهاى پيشين وى

و در کامل الزيارات روايت کرده(25) را مى مکيد و مى فرمود :فداى کسى شوم که پسر امير ابراهيم را فدائش کردم

است که پیامبر در حديثى فرمود :حسين ميوه دل من است ، او روشنى چشم من است ، او ريحانه من است.

حضرت امير عليه السلام نيز مى فرمود :پدر و مادرم فداى حسين باد که پشت کوفه کشته مى شود سرچشمه علم در نزد خاندان عصمت است

حکم ابن عتية گويد :هنگامى که حسين ابن على عليهما السلام رهسپار کربلا بود مردى در منزل ثعلبية با او برخورد نمود،

بر حضرت وارد شد و سلام کرد، حسین علیه السلام فرمود: از کدام شهری؟ گفت: از اهل کوفه، حضرت فرمود: هان بخدا سوگند ای برادر اهل کوفه اگر در مدینه ترا می دیدم، علامت جبرئیل را در خانه خودمان و آوردن وحی را بر جدم به تو نشان می دادم، ای برادر اهل کوفه، سرچشمه علوم مردم نزد ماست، آیا می شود که آنها بدانند و ما ندانیم؟ این!

(26 کار شدنی نیست)

علوم امام حسین علیه السلام از نظر شیعه طبق روایات اهل بیت علیهم السلام، ائمه اطهار وارث علوم پیامبر اکرم می باشند، و پیامبر اکرم نیز وارث علوم تمام انبیاء گذشته می باشد.

به مقتضای این روایات امام حسین علیه السلام وارث علوم تمام انبیاء و پیامبر اکرم، و آگاه به تمامی حوادث گذشته و آینده می باشد، او می داند که در آسمانها و زمین و در بهشت و جهنم چیست؟ عاقبت هر کسی و احوال مردم چگونه است، او زبان هر جانداری را می داند و به لغت همه مردم آگاه است در نزد اوست هفتاد و دو حرف از هفتاد و سه حرف، از اسم اعظم الهی، عده ای از اصحاب امام صادق علیه السلام روایت کنند که حضرت فرمود: من می دانم آنچه را که در آسمانها و در زمین موجود است، من می دانم آنچه در بهشت و جهنم است، می دانم آنچه شده و خواهد شد، سپس حضرت اندکی مکث فرمود و چون دید این سخن بر شنوندگان گران آمد فرمود: من اینها را از کتاب خداوند عزوجل می دانم، خداوند

(27 **فیه تبیان کل شیئی**، در قرآن بیان همه چیز است: عزوجل می فرماید.)

قدرت امام حسین علیه السلام از نظر شیعه اما قدرت حضرت اباعبدالله الحسین از جهت ولایت مطلقه، همان قدرت عظیم الهی است که خداوند متعال به ائمه علیهم السلام عطا نموده است، همان قدرتی که انبیاء عظام با آن معجزات را انجام می داند، موسی، عیسا را از دها می کرد و دریا را می شکافت، عیسی مرده را زنده می کرد و مجسمه را جان می داد، همان قدرتی است که خداوند به امیرالمؤمنین داده بود و عجائب بی شمار از او سر می برد. راوی گوید: خدمت امام رضا علیه السلام بودم، روی کاغذی این جمله را نوشتم: دنیا در نزد امام همانند نیمه گردویی جلوه گریست، که امام به تمامی آن کاملاً مسلط است (این نوشته را به فدایت شوم، اصحاب ما روایتی را نقل کرده اند، من آن را انکار نکردم ولی می خواهم از: حضرت دادم و عرض کردم بر حضرت سخت آمد، شما بشنوم، حضرت به آن کاغذ نگاه نمود، سپس آنرا پیچید بگونه ای که گمان کرده (گفتن آن) تا بماند و از بین نرود (28). (سپس فرمود: آری این حق است، آن را به روی پوست منتقل کن آری چگونه چنین نباشد در حالی که در نزد آل محمد است هفتاد و دو حرف از اسم اعظم الهی، حروفی که یک حرف آن، آصف را قدرت داد تا تخت بلقیس را حاضر کند، و عیسی با آن همه معجزات فقط دو حرف نزد او بود امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به عیسی دو حرف) از اسم اعظم داد (و با آن اقدام می کرد، به موسی چهار حرف و به ابراهیم هشت حرف و به نوح پانزده حرف و به آدم بیست و پنج حرف داد، و برای محمد و آل محمد همه را جمع کرد، (29) اسم اعظم هفتاد و سه حرف است که خداوند به محمد هفتاد و دو حرف را عطا فرمود و یکی را در حجاب قرار داد.)

هر چه پیامبران الهی داشتند، اهل بیت هم را دارند

ابو حمزه ثمالی از امام چهارم علی بن الحسین علیهما السلام پرسید آیا ائمه علیهم السلام می توانند مرده را زنده کنند و کور مادرزاد و ابرص را شفا دهند و بر روی آب راه روند؟ حضرت فرمود: خداوند هیچ چیزی به هیچ پیغمبری نداده است

مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله عطا نموده است ، با اضافه ای که به انبیاء نداده است .
حسن و حسین و پس از امام حسین (از) پس هر چه نزد پیامبر اکرم بود، به حضرت امیر علیه السلام داد، سپس (به) امام (30) هر امامی به امام بعدی تا روز قیامت ، همراه با اضافاتی که در هر سال و در هر ماه و در هر ساعت حادث می شود.

نمونه ای از قدرت و معجزه سیدالشهداء
از امام چهارم علیه السلام روایت است که فرمود: پس از امام حسن علیه السلام عده ای از مردم نزد امام حسین آمدند و گفتند: ای پسر پیامبر، از آن عجائبی که پدر شما به ما نشان می داد نزد شما چیست ؟
امام حسین علیه السلام فرمود: آیا پدرم را می شناسید؟ گفتیم آری هم ما او را می شناسیم ، حضرت پرده ای را که بر

اتاقی بود بلند نمود و فرمود: به داخل اتاق نگاه کنید، چون نگاه کردیم دیدیم که امیرالمؤمنین علیه السلام آنجاست ، گفتیم ما

(31) شهادت می دهیم که علی خلیفه خدا و شما فرزند او هستید.
امام چهارم علیه السلام حکایت کند که زنی بنام نظره از دیه نزد امام حسین آمد، حضرت فرمود: ای نظره مدتی است که

ای پسر پیامبر بخاطر چیزی است که در فرق سرم پیدا شده و بسیار مرا غصه دار کرده: نزد من نیامده ای ؟ عرض کرد

است) گویا مرضی گرفتم بود که قسمتی از موهای سفید شده بود (حضرت فرمود: نزدیک بیا، وقتی نزدیک رفت ، حضرت

انگشت خود را بر بیخ آن سفیدی نهاد، بلافاصله موی او سیاه شد، سپس فرمود: آینه ای به او بدهید! وقتی نگاه کرد و دید

(32) سفیدی از میان رفته خوشحال شد، امام حسین نیز از خوشحالی او شادمان گردیدند.)

سیدالشهداء از اسرار الهی به اصیغ نشان داد
اصیغ بن نبایه از یاوران حضرت امیر علیه السلام است او گوید: به امام حسین عرض کردم: از شما راجع به چیزی می

خواهم درخواست کنم که به آن یقین دارم ، و از سر خداست و آن سر در نزد شماست ، حضرت فرمود: ای اصیغ می

خواهی گفتگوی پیامبر را با - ابی دون) - ابی بکر (در مسجد قبا ببینی ؟ گفتم آری) حضرت امیر علیه السلام قبلا بعد از

(رحلت پیامبر اکرم ، در مسجد قبا، پیامبر را به ابوبکر نشان داده بود، و در آنجا پیامبر ابوبکر را تویخ فرموده بود حضرت فرمود: برخیز، ناگاه خودم را) از مدینه (در کوفه دیدم ، نگاه کردم ، در کمتر از یک چشم بهم زدن مسجد (کوفه)

را دیدم ، حضرت در صورتم تبسم نمود سپس فرمود: ای اصیغ سلیمان ابن داود، باد تحت اختیارش بود غدوها شهر و

رواحها شهر، ولی به من بیش از سلیمان داده شده است

عرض کردم: بخدا که راست فرمودی ای پسر پیامبر، حضرت فرمود: مائیم کسانی که علم کتاب و بیان آن ، نزد ماست

:نزد هیچکس از مخلوقات خدا، آنچه نزد ماست ، نیست ، چون ما اهل سر خدائیم ، سپس در صورتم تبسم نموده فرمود

الحديث (33). داخل شو، وقتی وارد) مسجد کوفه (شدم ، ناگاه پیامبر را دیدم که در محراب مسجد رداء را بخود پیچیده است

سیدالشهداء، پیامبر و علی و حسن را به جابر نشان داد

هنگامیکه سیدالشهداء عازم عراق شده بود، جابر بن عبدالله آمد و به حضرت عرض کرد: شما فرزند پیامبر هستید، صلاح

شما می دانم که مانند برادر خود، صلح کنید، چرا که برادر شما آگاه و موفق بود .حضرت فرمود: ای جابر آنچه برادرم

کرد به دستور خدا و پیامبر بود، من هم به دستور خدا و پیامبر اقدام می کنم ، آیا می خواهی پیامبر و علی و برادرم حسن

علیهم السلام را گواه بیاورم ؟

سپس حضرت به آسمان نگاه کرد، ناگاه درب آسمان باز شد، پیامبر و علی و حسن و حمزه و جعفر علیهم السلام فرود

آمدند، جابر گوید: از ترس از جا پریدم

پیامبر فرمود: ای جابر آیا راجع به حسن قبلا به تو نگفتم که مؤ من نخواهی بود مگر اینکه تسلیم امامان خود باشی و

اعتراض نکنی ؟ آنگاه پیامبر جایگاه معاویه و یزید را در عذاب به جابر نشان دادند، سپس پیامبر با همراهان به آسمان

صعود نمود، از آن بالا سیدالشهداء را صدا زده فرمود: پسر من ملحق شو، امام حسین به حضرت ملحق شد و به آسمان

رفتند به گونه ای که دیدم وارد بهشت شدند، پیامبر به من نگاه نمود و در حالیکه دست حسین را گرفته بود فرمود: ای جابر

این پسر من با من است ، تسلیم او باش و شك مکن تا مؤ من باشی ، جابر گوید: چشمه های کور باد اگر آنچه گفتم ندیده باشم.

(نفس المهموم

آمدن ملائکه و اجنه به کمک سیدالشهداء

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی سیدالشهداء از مدینه خارج شد، گروههایی از ملائکه ، سلاح در دست ، سوار بر

مرکب بهشتی ، نزد حضرت آمدند، سلام کردند و گفتند: ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادرش ، خداوند جد

شما را به ما در جاهای مختلف کمک داده و ما را نیز به کمک شما فرستاده است ، حضرت فرمود: وعده گاه ما کربلا باشد،

همانجا که شهید می شوم ، گفتند: ای حجت خدا اگر از دشمن هراس داری بفرما تا با شما باشیم ، حضرت فرمود: اینها به

من راهی ندارند و کاری نمی توانند بکنند تا به جایگاهم برسیم ، در خبر است که گروههایی از جن نیز به کمک حضرت

آمدند و گفتند: ما شیعه و یاوران شما هستیم ، اگر فرمان دهی ، همه دشمنان شما را نابود کنیم بدون اینکه شما از جای خود

حضرت برای آنها دعای خیر نمود و فرمود: مگر در کتاب خدا نخوانده اید هر کجا باشید، هر چند در برجهای حرکت کنید

بلند، مرگ به سراغ شما خواهد آمد، و فرموده است کسانی که بر آنها قتل نوشته شده به آرامگاه خود خواهند رفت ، اگر

من در جای خودم بمانم ، این خلق ننگین به چه امتحان و مبتلا می شوند؟ چه کسی در آرامگاه من خواهد بود، در حالی که

آنگاه جن بعد از سخنان . خداوند آن را هنگام گستردن زمین اختیار کرده و آن را امان دین و دنیای آنها قرار داده است

سیدالشهداء گفتند: بخدای سوگند اگر نه این است که اطاعت شما لازم و ترور جایز نیست ، تمام دشمنان شما را قبل از اینکه

به شما برسند هلاک می کردیم ! حضرت فرمود: بخدا سوگند ما از شما بیشتر قدرت داریم بر دشمنان ، ولی (ما اقدام نمی

لپهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة یعنی تا هر که هلاک می شود بعد از روشن شدن راه و هر که) کنیم تا

(هدایت می یابد نیز از روی آگاهی باشد). نفس المهموم

بخش اول : فصل دوم : زمینه های قیام یا اسلام و سیدالشهداء

اهداف نهضت عاشورا

ان الحسين مصباح الهدى و سفينة النجاة

مخالفین هر مکتب و هر دینی ، در ابتدای ظهور مکتب جدید، بطور علنی با آن برخورد می کنند، زیرا آن مکتب ، بخاطر

جوانی و تازگی آن ، هنوز دارای طرفداران جدی نشده است ، ولی آنها در اکثریت و قدرت هستند، همچنانکه دیدیم مشرکین در صدر اسلام با تمام توان از هر راهی که ممکن بود، مانند شکنجه ، و تهمت و قتل و غارت و جنگ و غیره به مقابل با اسلام پرداختند .

اما پس از آن مکتب و مرام ، پیشرفت پیدا کرد، و دارای طرفداران جدی شد و به قدرت رسید، مخالفین آن مکتب دیگر نمی توانند با روش مقابل رویاروی و اظهار مخالفت علنی به مقابل بپردازند، زیرا با نفوذی که مکتب جدید دارد، آنها رسوا و نابود می شوند بهترین راه برای مقابل با مکتب و انقلابی که پیروز شده است ، همگام شدن ظاهری با آن مکتب ، و تظاهر نمودن به قبول آن ، و سپس منحرف کردن تدریجی مردم از اصول و پایه های آن مکتب است به گونه ای که مردم متوجه حساسیت انحرافات نشوند، تنها وقتی متوجه مکتب و اعتقاد خود بشوند که کار از کار گذشته و در مقابل عمل انجام شده قرار بگیرند، یعنی خود را در عمل و عقیده نسبت به آن مرام سست احساس کنند، اینجاست که يك درخت تنومند و ریشه دار را می شود موریانه وار بر اثر نابود کردن تدریجی ریشه های مخفی آن با يك ضربه و فشار اندك سرنگون کرد موریانه حیوانی ضعیف و نابیناست ، به گونه ای که مورچه دشمن سرسخت او به حساب می آید، اما همین حیوان ضعیف ، اگر به ساختمان یا درخت تنومندی حمله کند، آن را ویران می کند .

روش ویرانگری این حیوان بسیار سهمگین است ، او از دو ویژگی استفاده می کند، ویژگی اول آنکه چون از نور خورشید فراری است . وقتی به چیزی مانند درخت یا ستون خانه حمله می کند، آن را از درون پوك می کند به گونه ای که جدار بیرونی و پوسته بیرونی سوراخ نشود، به این ترتیب ، انسان هرگز متوجه تهی شدن و سست شدن ستون خانه نمی شود، مگر افراد متخصص و ژرف نگر، ویژگی دوم او این است که ویرانگری خود را به آرامی و اندك اندك انجام می دهد، به گونه ای که تا قبل از وقوع حادثه ، هر کس به ستون یا درخت تکیه دهد، متوجه فاجعه ای که در شرف وقوع است نمی شود، آن فاجعه ای که بر سر اسلام به وقوع پیوست و می رفت تا به مرور زمان ، همراه با خواب غفلتی که سراسر عالم اسلام را فراگرفته بود، ستون خیمه اسلام را یکسره نابود کند، درست مانند همین جریان بود، مسلمانان در خواب غفلت ، و مخالفین به آرامی و تدریج ، مشغول تهی کردن و نابود کردن اساس و ریشه های درونی و پر اهمیت اسلام بودند

آنچه ما در این نوشتار بر آنیم که به وضوح روشن سازیم ، بیان عمق فاجعه و خطر بزرگی بود که می رفت اسلام و زحمات پیامبر اکرم و شهداء و فداکارهای اهل بیت عصمت و طهارت را از بین ببرد . این درست است که خداوند دین خود را حفظ می کند، اما منافقین سعی خود را بکار خواهند گرفت ، و خداوند هم به وسیله اسباب و علل طبیعی دین خود را محافظت می کند، و حکمت الهی بر این قرار گرفت که سیدالشهداء، خون خدا شود و سر بقاء دین گردد همچنانکه نبی مکرم آورنده آن شریعت شد

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و خلایق را: امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی پرچمهای معاویه و اهل شام را دید فرمود آفرید، اینها اسلام را بالاجبار پذیرفتند ولی در باطن مسلمان نبودند، وقتی که یار و یاور پیدا کردند، کفر خود را اظهار

(34) نمودند و به دشمنی خود با ما برگشتند، جز اینکه نماز را رها نکردند.) آنچه بعد از پیامبر اکرم انجام گرفت، خواسته یا ناخواسته، نتیجه ای جز نابودی تدریجی اسلام نداشت، اکنون به انحرافات و اجتهاداتی که خلفاء در مقابل پیامبر و بعد از حضرت، نسبت به تغییر دستورات دینی انجام دادند، و کار را به جایی رساندند که امام حسین علیه السلام برای نجات دین، جز فداکاری چاره ای نداشت، توجه می کنیم،

وضیعت اسلام و مسلمین از ابتدا تا زمان قیام سیدالشهداء
یا ابا عبدالله انی اتقرب الی الله و الی رسولہ و الی امیرالمؤمنین و الی فاطمہ و الحسن و الیک بموالاتک و بالبراءة ممن اسس
...اساس ذلك و بنی علیہ بنیانہ

این همه انحرافات و گمراهیها که منجر به قیام و شهادت مظلومانه ابا عبدالله الحسین و یارانش گردید، نتیجه کارهایی است

که از اواخر عمر پیامبر به بعد، انجام گرفت. شروع انحرافات در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جریان را از بستر بیماری پیامبر شروع می کنیم، هنگام رحلت حضرت فرا رسیده بود، در خانه حضرت عده ای از اصحاب از جمله عمر بن خطاب حاضر بودند، پیامبر فرمود: بیائید تا برای شما فرمانی را بنویسم که بعد از آن

گمراه نشوید، عمر گفت: پیامبر هذیان می گوید!! کتاب خدا برای ما کافی است، تعجب اینجاست که در حضور پیامبر و در زمان حیات حضرت، عده ای به طرفداری از عمر برخاستند و حرف او را تکرار کردند، و عده ای سخن پیامبر را تأیید

(35) کردند و چون مشاجره و سخنان بیهوده بالا گرفت، پیامبر فرمود: برخیزید.) آری اگر مسلمان از غصه خون بگیرد - همچنان که ابن عباس بشدت می گریست - که چرا نگذاشتند فرمانی را که ضامن هدایت بشر بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر کند، جا دارد، و شما خود خوب می دانید وقتی در حضور پیامبر،

با گستاخی به اعتراض برخیزند، در فردای رحلت حضرت چه رخ خواهد داد؟ و این اولین و مهمترین انحراف اساسی بود که در مقابل پیامبر انجام گرفت، این جریان که در کتابهای متعدد و معتبر اهل

سنت آمده است نشانگر مطالب بسیاری است که قلم از ترسیم آن عاجز است.

سپاه اسامه و ترمذ مخالفین

به دنبال همین جریان، مسئله ترمذ از سپاه اسامه واقع شد، پیامبر اکرم اسامه ابن زید را که جوانی بود تقریباً هیجده 2 -

ساله در واپسین لحظات زندگی خویش برای جنگ با سپاه روم در سرزمین اردن بسیج نمود، حضرت خود شخصا بسیج

نمودن اصحاب را آن هم در حال مرض و تب شدید به عهده گرفت، کلیه سرشناسهای مهاجر و انصار امثال ابوبکر و عمر

و ابو عبیده جراح و سعد ابن ابی وقاص را در سپاه اسامه گرد آورد و با تاءکیدات فراوان آنها را سفارش نمود که در رفتن عجله کنند.

اما اصحاب از اینکه جوانی حدوداً هیجده ساله بر سالمندان فرمانده شده، شدیداً بر پیغمبر خورده گرفتند و حضرت در

حالی که از شدت تب سر مقدس را بسته و حوله ای بخود پیچیده بود، اعتراض آنها را روی منبر پاسخ گفت، وقتی بیماری حضرت شدت گرفت پیوسته می فرمود: که در تجهیز سپاه اسامه بکوشید، سپاه اسامه را حرکت دهید، سپاه

اسامه را روانه کنید، اما عده ای از اصحاب سستی می کردند، تا اینکه نبی اکرم رحلت نمود و آنها از رفتن امتناع

، پیامبر اکرم می خواست مدینه را از وجود این افراد خالی کند و زمینه را برای خلافت حضرت علی علیه السلام (36) کردند

مهیا کند و جلو تندروی برخی را بگیرد تا نگویند علی جوان است و ابوبکر پیرمرد، ولی آن‌ها از پیوستن به لشکر اسامه پیامبر پی در پی می: امتناع کردند که قبل از همه ابوبکر و عمر این کار را کردند، جوهری در کتاب السقیفه می نویسد (37 فرمود: سپاه اسامه را روانه کنید، خدا لعنت کند هر کس از آن روی برگرداند.) انحراف عظیم از بیعت روز غدیر و امامت امیرالمؤمنین و سرانجام آن انحراف عظیم و تزلزل بزرگ بعد از رحلت نبی اکرم ایجاد شد، یعنی با اینکه کمتر از سه ماه و نیم از جریان غدیر خم و نصب حضرت امیر در مقابل دهها هزار نفر نمی گذشت، و با اینکه همگی با حضرتش بیعت کرده بودند، اما تو گوئی هیچ جریانی رخ نداده است، و در زمانی که هنوز جسد مطهر نبی مکرم روی زمین بود، آنها مشغول یکسره کردن مسأله حکومت شدند. در نظر سطحی توده مردم، امامت و رهبری، یک مسئله سیاسی تلقی می شد، که از حساسیت بالائی مانند نماز و روزه و حج و جهاد، برخوردار نیست، بگونه ای که وقتی ظواهر دین مانند مسجد و نماز و حج و روزه برقرار باشد دین را برقرار و اسلام را پیاده شده تلقی می کنند و حس مذهبی آنها ارضاء می شود و همین غفلت و جهالت عمومی باعث شد، پاسداران الهی را از منصب خود دور کنند، و این گامی بود بس بزرگ برای نابودی تدریجی دین، می دانیم یک خانه، یک محله، یک شهر و یا یک کشور اگر از پاسدار و نگهبان و رهبر شایسته برخوردار باشد، جامعه هر چند دچار مشکلات فرعی گردد، اما دشمنان، هرگز نمی توانند، مقاصد شوم خود را پیاده کنند، و بر عکس جامعه ای که حکومت آن در دست دشمنان باشد، اصلاحات جزئی و فرعی هرگز نمی تواند دلیل پیشرفت آنها حساب شود. و ما امروز حساسیت امامت و رهبری را در سراسر زندگی و عقائد و احکام مسلمین مشاهده می کنیم، امامت ستون دین بود، و بخاطر اهمیت فوق العاده آن بود که طبق روایات به هیچ چیز مانند ولایت سفارش نشد، پیامبر فرمود: هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مانند کفار جاهلیت مرده است، و فرمود: یا علی اگر کسی به مقدار عمر نوح خداوند عزوجل را عبادت کند، و همانند کوه احد طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق کند، و آنقدر عمر کند که هزار سال با پای پیاده حج کند، آنگاه میان صفا و مروه مظلومانه کشته شود، اما ولایت تو را نداشته باشد، بوی بهشت (38 به مشامش نرسد و وارد آن نشود.) و به همین جهت بود که امامت علی بن ابی طالب، که یگانه پاسدار دین بود، دیگر قابل تحمل نبود، همچنانکه با کنار گذاردن ایشان، راه برای انحراف بعدی هموار می شد که شد. مظلومیت اهل بیت در همان روزهای اول هنوز صدای پیامبر در فضای غدیر در گوش مردم طنین انداز بود که می فرمود: خدایا دوستان علی را دوست بدار و دشمنانش را دشمن دار، که به خانه فاطمه هجوم آوردند، عمر صدا زد بخدا قسم کسانی که در خانه متحصن هستند باید! برای بیعت با ابوبکر خارج شوند و گرنه خانه را با ساکنان آن آتش می زنم، و شهرستانی در ملل و نحل از نظام نقل نموده است که (39) یکی گفت: در این خانه فاطمه است، جواب داد گرچه او باشد عمر در روز بیعت چنان بر شکم فاطمه زد که محسن را سقط کرد و عمر فریاد می زد خانه را با هر که در آن است آتش (40 زنیید و در خانه نبود جز علی و فاطمه و حسن و حسین) علیهم السلام.

و سرانجام حضرت علی علیه السلام را با وضعیتی بس ناهنجار برای بیعت به مسجد بردند و با شمشیر کشیده او را به بیعت تهدید نمودند، حادثه آنقدر تأسف بار بود که ابوبکر هنگام مرگ آرزو می کرد ای کاش من معترض خانم فاطمه (41) نمی شدم هر چند کار به جنگ می کشید.

و به دنبال آن مسأله فدک پیش آمد، و دست خاندان پیامبر را با جعل يك حدیث ، از این پشتوانه اقتصادی کوتاه کردند و به دنبال آن خمس که حق مسلم اهل البیت بود از خاندان پیامبر دریغ شد. جنایات جنگی خالد ابن ولید و سکوت خلیفه یکی از صفحات سیاه تاریخ که در اوایل دوران رحلت پیامبر اکرم انجام گرفت ، حادثه تأسف بار کشته شدن مالک ابن نویره و افراد قبیله او توسط سپاهی که ابوبکر، به فرماندهی خالد ابن ولید فرستاده بود، می باشد مالک ابن نویره ، که در جاهلیت و اسلام فردی محترم و شاعری بزرگوار و جنگجوی دلاور و از بزرگان و جوانمردان بود که به او مثل می زدند، پس از ابوبکر، اعلام نمود تا قطعی و روشن شدن خلیفه پیامبر، از دادن زکاة امتناع می کند، اما دشمنان ، این کار او را بعنوان ارتداد او از اسلام تلقی کردند، خالد ابن ولید، فرمانده سپاه ابوبکر به طرف او هجوم آورد.

مالک افراد قبیله خود را بخاطر حفظ اسلام پراکنده کرد تا برخورد سوئی رخ ندهد، سپاه ابوبکر وقتی به سرزمین بطاح رسید از افراد قبیله کسی را ندید، خالد ابن ولید، دستور داد تا به تعقیب آن ها پردازند، سربازان خالد، مالک و همراهان او را محاصره کردند، آنها دست به اسلحه بردند، سربازان خالد گفتند: ما مسلمانیم ، آنها هم گفتند: ما نیز مسلمانیم ، گفتند: پس این سلاحها چیست که با خود دارید؟ آنها گفتند: شما چرا سلاح برداشته اید؟ سرانجام اسلحه را کنار گذاردند و با سپاه خالد نماز صبح را برگزار کردند بعد از نماز اسلحه آنها را جمع کردند و همگی را دستگیر و بصورت اسیران در حالیکه لیلی همسر زیبای مالک نیز در میان آنها بود آنها را به نزد خالد آوردند، زیبایی و جمال بسیار زیاد همسر مالک که زبان زد عرب بود، خالد را مفتون ما را نزد ابوبکر : ساخت ، خالد تصمیم به قتل مالک گرفت ، هر چه خواستند او را مانع شوند، قبول نکرد، حتی مالک گفت بفرست تا او حکم کند، اما خالد نپذیرفت ، سپس دستور داد تا گردن مالک را بزنند، مالک به همسرش نگاه کرد و گفت : این است که مرا به کشتن داد، خالد گفت : این خداست که بخاطر برگشتن تو از اسلام ، تو را به کشتن داد، مالک گفت : من مسلمانم ، اما خالد فرمان قتل را دوباره صادر کرد و او را کشتند و در همان شب با همسر وی همبستر شد و سپس اسیران را در شب بسیار سردی زندانی کرد و جارچی او فریاد زد - ادفئوا اسراکم - این لغت در) کنانه (کنایه از کشتن بود و اما در اصل معنایش پوشانیدن اسیران است ، با این حیل تمام آن اسیران را کشتند، جنایات چنان هولناک بود که سیل اعتراضات به ابوبکر وارد مرد مسلمانان را کشتی و با زن او همبستر : شد، یکی از کسانی که سرسختانه معترض شد خلیفه دوم است ، او به خالد گفت !شدی ، بخدا قسم سنگسارت خواهم کرد اما ابوبکر، به هیچ وجه ترتیب اثر نداد و گفت : خالد اشتباه کرده است و از جنایات جنگی وی صرف نظر کرد، او حتی حاضر نشد که خالد را از فرماندهی عزل کند و گفت : خالد شمشیر خداست و من آن را غلاف نمی کنم ، فقط بعد از

!!ابوبکر، عمر او را عزل کرد، و تنها به همین مقدار اکتفا نمود
آری این حوادث هولناک در کمتر از دو سال از رحلت پیامبر اتفاق افتاد و خون آن همه مسلمانان و نوامیس آنها
به هدر
(42 رفت.)

ممانعت از تدوین و نشر احادیث پیامبر
یکی از حوادث تأسف بار و جبران ناپذیر، اقدام خلیفه اول و دوم در جلوگیری از نوشتن و حتی روایت و بازگو
کردن
احادیث پیامبر می باشد،
اخبار مربوط به ممانعت عمر از تدوین و جمع آوری حدیث از نظر شیعه و سنی متواتر است ، توجیه آنها این بود
که
بخاطر کثرت احادیث و اختلاف آنها و یا تدوین آنها، مردم از قرآن روگردان می شوند و کتاب خدا را رها می کنند،
آری

عمر قبلا نیز در مقابل پیامبر وقتی حضرت فرمود : برای شما چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید، در مقابل
حضرت گفته
(43 بود، کتاب خدا کافیهست ، حتی ابوبکر که پانصد حدیث از پیامبر جمع آوری کرده بود، همه آنها را آتش زد.)
و خود او (44) و در همین راستا عمر به شهرها نامه نوشت که اگر کسی حدیثی را از پیامبر نوشته باید آن را از
میان ببرد
نیز وقتی دید حدیث بسیار شده است ، به مردم دستور داد تا همه را نزد او آورند، سپس فرمان داد تا همه را
طعمه حریق
(45 سازند.)

او افرادی مثل عبدالله ابن مسعود و ابا درداء و ابا مسعود انصاری را حبس نمود، تنها به این جرم که از پیامبر زیاد
حدیث

(46 نقل می کنند، آنها در مدینه ممنوع الخروج بودند تا بعد از عمر، که عثمان آنها را آزاد کرد.)
و در روایت دیگری آمده است که عمر ابن خطاب از دنیا رفت تا اینکه اصحاب پیامبر چون عبدالله ابن حذیفه و
ابادراء و
اباذر و عقبه ابن عامر را از اطراف گرد آورد و گفت : این احادیثی که در اطراف از پیامبر پخش کرده اید چیست ؟
گفتند : آیا از این کار نهی می کنی ؟ گفت : نه ، ولی نزد من باشید و تا من زنده ام حق ندارید از من جدا
شوید، از شما

(47 حدیث می گیریم و یا بر شما رد می کنیم ، بدینسان بود که تا عمر زنده بود نزد او ماندند.)
و ابوبکر به بهانه اختلاف در احادیث می گفت : از پیامبر چیزی حدیث نقل نکنید و هر کس از شما سؤال کرد
بگوئید:

(48 میان ما و شما کتاب خداست.)
قرطه ابن کعب گوید : عمر به مشایعت ما که به عراق می رفتیم آمد و گفت : می دانید چرا شما را مشایعت
کردم ؟ گفتیم:

می خواستی ما را احترام کنی ، گفت : علاوه بر آن ، کاری هم داشتم ، شما نزد مردمی می روید که زمزمه
ای مانند

زمزمه زنبور عسل) در خواندن قرآن (دارند، آنها را با احادیث پیامبر سرگرم نکنید، من نیز شریک شما خواهم
بود، به

(49 همین جهت بود که هر وقت به قرطه می گفتند برای ما حدیث بگو می گفت : عمر ما را منع کرده است.)
و به همین جهت بود که اصحاب پیامبر از نقل احادیث اجتناب می ورزیدند، و یاللعجب که بهانه این کار، گاهی
شبهه ایجاد

.اختلاف و احادیث کاذب ، و گاهی اعراض مردم از قرآن و گاهی زیاد و کم شدن سهوی در احادیث ذکر می
شود

خسارت جبران ناپذیر
اما کسی نیست که بپرسد، آیا کتاب خدا کافیهست و احتیاج به تفسیر ندارد، آیا فرمان خداوند در اینکه ما اتاکم
الرسول فخذوه

، چگونه است ، سنت پیامبر را مردم چگونه باید بدانند؟
و شما خود می دانید که وقتی صحابه پیامبر در حساسترین زمان ، یعنی سالهای اولیه بعد از پیامبر، که هنوز
حوادث و

سخنان پیامبر در ذهن آنها نقش دارد و فراموش نشده ، صحابه نیز زنده و سالم هستند، اگر از نقل احادیث ،
منع شود چه

ضربه جبران ناپذیری بر دین خداوند که می باید تا قیامت پابرجا بماند، خواهد زد. مصیبت بزرگتر آنکه پس از شیخین، دیگران نیز روش آنها را پیش می گرفتند، و از احادیثی که زمان عمر روایت نشده بود منع می کردند. عثمان ابن عفان بر منبر می گفت: برای هیچکس جایز نیست، حدیثی را که در زمان عمر و ابوبکر ... (50 نشنیده روایت کند) معاویه نیز به دنبال همین سیاست، که با اهداف او بسیار سازگاری داشت، از احادیثی که در عهد عمر نبود، منع می (51 کرد).

چرا با امیرالمؤمنین مشورت نکردند؟ حال شما خوانندگان عزیز قضاوت کنید، که اگر روش عقلا و اندیشمندان را در عمل به خبر در پیش می گرفتند، و هر خبری که آورنده آن مورد اعتماد بود، قبول می کردند، همچنانکه اکنون روش عملی همه فقهاء اسلام از شیعه و سنی چنین است، و بعلاوه اگر می خواستند احادیث از اعتبار والائی برخوردار باشد، با شخصیت بی نظیری مانند امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب مشورت می کردند؟! همو که پیامبر اکرم در حدیث صحیح فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی است و (52 ایندو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض نزد من گرد آیند). آری آنچه در ذهن هر صاحب دقتی با مشاهده این روایات نقش می بندند همچنانکه علامه سید شرف الدین فرموده است این است که: صحابه در روز نخست بیش از ما به لزوم تدوین حدیث پی برده بودند ولی مطامعی داشتند که با (53 نصوص صریح و انبوه روایات پیامبر که در یکجا گرد می آمد و در دسترس همه قرار می گرفت، وفق نمی داد).

!!اجتهاد در مقابل فرمایش پیامبر در همین راستا بود که عمر این خطاب صریحا اعلام کرد: دو متعه است که در زمان پیامبر حلال بود اما من از آن دو (54 نهی می کنم و بر آن عقاب می کنم، متعه حج و متعه نساء) بزرگی فاجعه را بنگرید که صریحا اعلام می شود، پیامبر حلال کرده و من حرام می کنم!! و در پی آن سیاستها و محبتهاست که برای توجیه و دفاع از آن فتوی بکار می افتد و متعه را حرام می شمرد در مسند احمد است که ابو موسی اشعری به مشروع بودن تمتع در حج فتوی می داد، مردی به او گفت: جلو بعضی از (55 فتواها را بگیر، چون نمی دانی که امیرالمؤمنین عمر چه تغییراتی در احکام داده است). آری مشکله این بود که دستورات و اعمال عمر و ابوبکر همدریف سنت پیامبر و فرمان خدا، و بلکه بالاتر از آنها قرار می گرفت و مقدم می شد و این همان انحرافی است که امام حسین علیه السلام باید آن را درمان کند، احمد ابن حنبل در مسند خود آورده است که ابن عباس گفت: پیامبر نیز حج تمتع بجای آورد، عروه ابن زبیر گفت: ابوبکر و عمر آن را قدغن نموده اند، ابن عباس جواب داد: این پرسه چه می گوید؟ گفتند می گوید: ابوبکر و عمر آن را حرام کرده اند، ابن عباس گفت: می بینم که اینان به هلاکت می رسند، من می گویم پیامبر چنین می گوید، آن ها می گویند ابوبکر و عمر ممنوع کرده اند طبری و ثعلبی در تفاسیر خود و دیگران روایت کرده اند که حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر عمر از متعه (عقد موقت) منع نکرده بود، جز افراد پست کسی زنا نمی کرد و به دنبال همین تغییرات و انحرافات بود که گفتن حی علی

خیرالعمل را در اذان ممنوع نمود، تا مبدا مردم از رفتن به جهاد سست شود و حتی گفت که هر که آن را بگوید مجازاتش (56 می‌کنم).

و یاللعجب که مسلمانان در (57). و جمله الصلاة خیر من النوم، نماز بهتر از خواب است را در اذان نماز صبح داخل نمود (58) همه چیز اختلاف کنند حتی در گفتن اذان که در زمان پیامبر هر روز از ماءذنها می شنیدند.)

و از جمله این انحرافات، صحیح دانستن سه طلاق نمودن زن است در يك مجلس، برخلاف آیه قرآن و احادیث پیامبر اکرم که خود اهل سنت مثل صحیح مسلم و سنن بیهقی و مسند احمد و مستدرک احمد آورده اند، نسائی یکی از دانشمندان اهل سنت است گوید: به پیامبر خبر دادند مردی زن خود را یکجا سه طلاق کرده، حضرت برخاست و در حالی که خشمگین بود فرمود: با بودن من با کتاب خدا بازی می شود؟ کار بجائی رسید که مردی عرض کرد یا رسول الله آیا او را نمی کشی؟ اما خلیفه دوم دید که مردم به سه طلاق نمودن زن در يك مجلس عجله می کنند، خواست آنها را عقوبت کند،!! (59 آن را امضا کرد)

خالد محمد خالد مصری در کتاب دموکراسی خود می نویسد: عمر این خطاب هر جا مصلحت می دید نصوص مقدس دینی!

(60 قرآن و سنت نبوی را ترك می گفت)

مسلمانان در اثر غفلت و پذیرش عملی انحراف در امامت و سستی و مستی مال و مقام، بجای تخطئه او به سکوت و پیروی پرداختند، و این گونه انحرافات از امثال ابوبکر و عمر راه را برای خلفای بعدی باز کرد، که هر چه خواستند کردند.

و کسی را هم حق اعتراض نبود، زیرا اساس آن قبلا از سوی شیخین که مورد اتفاق آنان بود نهاده شده بود در رمضان سال 14 هجری عمر دستور داد تا مردم نماز مستحبی را به جماعت بخوانند و خود وقتی جماعت را دید گفت:

و همو بود که دستور داد در نماز میت چهار تکبیر بگویند با اینکه طبق روایات اهل سنت مانند! (61) چه بدعت خوبی است؟

سیوطی در تاریخ الخلفاء و دیگران پیامبر پنج تکبیر می گفت

و همو بود که حد زنا را از (62) و همو بود که حد سرقت را از غلامان حاطب برداشت و به غرامت سنگین تبدیل کرد،

مغیره ابن شعبه که با ام جمیل زنا کرده بود دفع کرد، و این مغیره همان است که حلبی درباره او می نویسد:

هزار زن همبستر شد که فقط هشتاد نفر از آنان شوهردار بوده اند! و خلیفه یکی از چهار شاهد را تشویق کرد تا در شهادت (63 تردد و تامل کند و حد را ساقط نمود.)

!! اسیره شیخین يك سنت غیر قابل تردید شد

عمر و ابوبکر از دنیا رفتند در حالی که تغییرات و دگرگونیهای آنها همراه با شیفتگی دل‌های بسیاری نسبت به ایشان بخاطر

مسائلی که بعدا ذکر خواهد شد، سبب گردید که سیره آن دو بنام روش شیخین از پایه های احکام اسلامی شد، و مخالفت با روش آنها برای مسلمین قابل تحمل نبود، گرچه از حضرت علی علیه السلام باشد، بطوری که می بینیم پس از عمر در جلسه شورای شش نفره برای تعیین خلیفه بعدی، عبدالرحمن ابن عوف به حضرت علی علیه السلام می گوید: با تو بیعت

! می کنم مشروط بر اینکه به کتاب خدا و روش شیخین عمل کنی

ولی حضرت سیره آن دو را نپذیرفت، اما عثمان پذیرفت و خلیفه شد

نامه معاویه به زیاد و روش عمر در مورد عجم

سلیم ابن قیس گوید: زیاد ابن سمیه نویسنده ای داشت که شیعه و با من دوست بود، نوشته ای را برایم خواند که از جانب

معاویہ در جواب نامہ زیاد بود، معاویہ در این نامہ پس از بیان مطالبی در کیفیت فریب مردم و اداره قبائل بہ زیاد می گوید:

با موالی و کسانی از عجمہا کہ اسلام آورده اند بہ روش عمر ابن خطاب عمل کن ! چرا کہ ، این روش موجب خواری و ذلت آنان است.

عربہا می توانند با زنان و دختران عجم و موالی ازدواج کنند، اما آنها حق ازدواج با زنان عرب را ندارند 1 -

(عربہا از عجم ارث می برند ولی عجم از عرب ارث نمی برد.) 2 -

حقوق و سهمیہ کسانی کہ از عرب نیستند کم شود 3 -

در جنگہا، عجم در صف مقدم) سپر بلا (باشند 4 -

عجم را بہ) کارہای سخت مثل (کندن درخت و ہموار کردن راہها بگمار 5 -

در نماز جماعت ہیچگاہ نباید عجم پیش نماز عرب شود 6 -

در نماز جماعت تا یک عرب هست ، نباید عجم در صف اول باشد 7 -

نہاید عجم را در گوشہ ای از مرزہای مسلمانان ، یا شہری از شہرہای آنها فرماندار کنی 8 -

ہیچکدام از عجم نہاید قاضی مسلمانان و یا مجتہد و فتوی دہندہ باشد 9 -

سپس معاویہ ادامہ می دہد کہ : این ہمہ روش عمر ابن خطاب نسبت بہ عجم و موالی بود،

حقا کہ او با این خدمتی کہ بہ امت محمد عموما و بہ بنی امیہ خصوصا نمود، شایستہ برترین پاداش است ، بہ جانم سوگند، اگر آنچه او و رفیقش ابوبکر، و قوت و صلابت آنها در دین خدا نبود، ما و تمام این امت زیردست بنی

ہاشم) حضرت علی و خاندان او (بودیم و یکی پس از دیگری خلافت را همانند خاندان کسری و قیصر بہ ارث

می بردند،

ولی خداوند آن را از بنی ہاشم خارج کرد و در عمر و ابوبکر نہاد، با اینکه در میان قبائل قریش پست تر از قبیلہ

ایندو

قبیلہ ای نیست ، بہ همین جہت ما در خلافت طمع کردیم ، چرا کہ ما از ایندو و اولاد این دو بخاطر ثروت و

جنگ و

... نزدیکی بہ پیامبر، سزاوارتریم و

ای زیاد: وقتی نامہ من بہ دست تو رسید، عجم را خوار کن ، در تحقیر و تبعید آنان بکوش ، و در ہیچ کاری از

عجم کمک

...مگیر و ہیچگاہ ہیچ کاری برای آنها انجام مده

ای زیاد: این ابی معیط بہ من خبر داد کہ تو نامہ عمر را بہ ابوموسی اشعری استاندار عمر در بصرہ ، خواندہ

بودی کہ

در آن عمر ریسمانی بہ طول پنج وجب برای ابوموسی فرستاد و بہ او پیغام داد

!!ای ابا موسی ، از اہل بصرہ از موالی و از مسلمانان عجم ہر کدام کہ فد او بہ پنج وجب رسید، گردن بز

ابوموسی با تو مشورت کرد، ولی تو او را از عاقبت این کار برحذر داشتی ، و با مشورت تو، آن نامہ را برگرداند،

و تو

آن را بہ نزد عمر بازگرداندی و آنقدر اصرار کردی تا عمر را از این تصمیم بازداشتی و بہ او ہشدار دادی کہ : این

تصمیم می تواند سبب شورش و اختلاف گردد و مردم بہ طرف علی گرایش پیدا کنند و حکومت تو را از بین

برند، تا

اینکہ او را منصرف کردی

آنچہ آن روز کردی از روی تعصب نسبت بہ موالی بود، چون آن زمان می پنداشتی کہ خودت فرد گمنام و بی

پدر و

مولای قبیلہ ثقیف هستی

!ولی ای برادر فکر نمی کنم در اولاد ابوسفیان فرزندی شومتر از تو باشد، وقتی کہ عمر را از تصمیم او منصرف

کردی

:و در ادامہ این نامہ آمده است کہ معاویہ گفت

عمر بہ تو گفت : کہ تصمیم داشتہ فرمانی مبنی بر قتل عام اعاجم و موالی بہ سایر بلاد نیز بنویسد، اما تو بہ

او گفتی : این

کار را نکن ، زیرا بیم دارم کہ علی آنها را کہ تعدادشان زیاد ہم هست بہ یاری خود بخواند، و خودت می دانی

دلاوری

...علی و خاندان او و دشمنی او را با تو و رفیقت ، بدین گونه بو کہ عمر را از تصمیمش بازداشتی ،

ای برادر! اگر عمر را از تصمیمش منصرف نمی کردی ، سنت عجم کشی امروز رایج بود، و خداوند ریشه اعاجم و موالی را بر می کند، خلفای بعدی هم به او اقتدا می کردند تا اینکه از آن ها در هیچ جا نام و نشانی بر جای نمی ماند، این اعاجم آفت دین هستند.

چه بسیار بود سنتهایی که عمر در این امت برخلاف سنت پیامبر برقرار کرد و مردم متابعت کردند، این هم مثل یکی از اینها می شد. و سپس بعد از برشمردن پاره ای از سنتهای عمر ادامه داد که: بزرگترین و محبوبترین آنها که چشم ما را روشن کرد، گرفتن خلافت از بنی هاشم و از اهل آن و معدن آن بود، چرا که خلافت جز برای آنها شایسته نیست و زمین نیز جز به آنها آباد نشود، این نامه را پس از خواندن ، پنهان کن و پاره نما نویسنده زیاد گوید: زیاد پس از خواندن نامه معاویه آن را به زمین انداخت و به من گفت: وای بر من که از شیعیان آل محمد بودم ولی از پیروان شیطان شدم ، از شیعیان کسی که مثل این نامه را می نویسد، بخدا مثل من ، همانند شیطان است.

که از سجده بر آدم بخاطر تکبر و کفر و حسد امتناع ورزید راوی گوید: شب نشده ، از روی نوشته ، نسخه برداری کردم ، شب که شد، نامه را گرفت و پاره کرد و گفت: کسی از (65مضمون نامه مطلع نشود، ولی نمی دانست که من نسخه برداری کرده ام.) و مسعودی در مروج الذهب آورده است که عمر ابن خطاب فرمان داد که: فقط کنیزان عجم را به مدینه راه دهید نه مردان را.

انحرافات در زمان عثمان شدت گرفت هر چه از عهد پیامبر بیشتر می گذشت ، انحرافات اوج می گرفت و ظهور بیشتری می یافت در زمان عثمان این انحرافات بسیار زیاد و علنی شد، بدعتها و جسارتها و انحرافات او از دستورات الهی بیش از آن است که در يك کتاب ذکر شود، دوران عثمان ، دوران عزت مخالفین پیامبر و ذلت صحابی بزرگ حضرت است.

اهانت به صحابه پیامبر، عبدالله ابن مسعود او عبدالله ابن مسعود صحابی عظیم النشاء پیامبر را بخاطر اعتراضات وی بر تغییراتی که در دین خدا می داد، در ملاء عام مورد خطاب قرار داده گفت: جانور زشتی نزد شما آمد که هر که به طعام وی رود، کثافت استفراغ خواهد کرد و دستور داد او را با وضع ناهنجاری از مسجد بیرون کنند، و در اجرای فرمان او ابن مسعود را بلند کردند و چنان بر (66زمین کوفتند که یکی از پهلوهایش شکست ، ابن مسعود گفت: فلانی بدستور عثمان من را کشت.)

اهانت به عمار یاسر، صحابی بزرگ پیامبر و به دنبال آن اهانتهاى اوست به عمار یاسر صحابی بزرگ پیامبر و ضرب و شتم او، احادیث در فضائل عمار بسیار وارد شده است ، اما عثمان همچنانکه بلاذری در انساب آورده است عمار را بخاطر اعتراض به رفتار عثمان در سوء استفاده از بیت المال ، اهانت کرده به او گفت: ای فرزند کسی که جلو ادرارش را نمی گیرد، بر من جرات کردی؟ سپس دستور داد که بگیردش ، عمار را به نزد عثمان آوردند، آنقدر عمار را زد تا غش کرد و طبق روایت بلاذری با لگد به میان پای او زد تا غش کرد، به گونه ای که نماز ظهر و عصر از او فوت شد.

بار دیگر نیز وقتی خبر رحلت اباذر در تبعیدگاه ریزه که به دستور عثمان صورت گرفته بود به عثمان رسید گفت: خدا او را با کنایه (گفت: آری خدا او را از طرف همه ما رحمت کند، عثمان) که از این کنایه برآشفته بود(را رحمت کند! عمار

(گفت : ای که آ... پدرش را گاز می گرفت ، آیا می اندیشی که از تبعید او پشیمانم ،) ادب خلیفه را ملاحظه کنید

سپس دستور داد تا بر پشت عمار کوبیده و گفت : تو هم به همان جای ابوذر برو، عمار آماده حرکت شده بود که طائفه بنی مخزوم به حمایتش آمدند، خبر به حضرت علی علیه السلام رسید و از حضرت خواستند با عثمان صحبت کند، حضرت به عثمان فرمود : ای عثمان از خدا بترس ، تو یکی از مردان شایسته مسلمین) ابوذر (را تبعید کردی که در آن تبعید جان سپرد، الان می خواهی همانند او را نیز تبعید کنی ، سخن میان این دو طولانی شد تا اینکه عثمان گفت : (تو یا علی) به تبعید شدن سزاوارتری از عمار، حضرت فرمود : اگر می خواهی این کار را بکن ، اما مهاجرین جلو عثمان را گرفتند و گفتند:

اینکه نمی شود هر که با تو سخن گوید او را تبعید کنی ؟ و لذا از تبعید عمار صرف نظر کرد و در مورد عمار همین بس که پیامبر فرمود : هر که عمار را ناسزا گوید و یا دشمن دارد خدا او را ناسزا گوید و دشنام (67 دارد).

انحراف بزرگ و تبعید ابوذر غفاری اما داستان تبعید ابوذر به شام و از آنجا به ریزه و رحلت وی در آنجا از مسلمات و وقایع اسف بار تاریخ اسلام است ، و شما خود بهتر می دانید وقتی بزرگان اسلام این چنین تحقیر شوند، برای اسلام چه ارزش و آبرویی باقی خواهد ماند . او دستور داد تا ابوذر را به بدترین وجه از شام به مدینه آورند و گفت : او را بر روی شتر درشت سوار کن و همراهی سخت با او همراه کن که شب و روز براند تا یاد عثمان و معاویه را فراموش کند، ابوذر که در سن پیری و لاغری اندام و بلندی قد و دارای سر و ریش سفید بود، چنان در میان راه سختی کشید که رانهای پای او زخم شد و گوشت آن ریخت و سخت کوفته و رنجور شد، و در مجلس مباحثه ای که میان ابوذر و عثمان رخ داد، عثمان ابوذر را متهم کرد که در حدیث خود به پیامبر دروغ می بندد، ابوذر حضرت علی را گواه گرفت ، حضرت بنفع ابوذر شهادت داد و از او دفاع کرد، عثمان که از اگر نه این بود: این سخن برآشفته بود با کمال جسارت به حضرت امیر علیه السلام گفت : خاك بر دهانت باد (مؤ لف گوید .) که می بایست عمق فاجعه روشن شود جرات آوردن این جسارت را نداشتیم حضرت امیر نیز به او فرمود : خاك بر دهان خودت باد، این چه کاری است که می کنی و چه انصافی است که روا می داری ؟ چرا بخاطر نامه معاویه و سخن نامعلوم او، با اباذر چنین می کنی ؟ با اینکه ظلم و فساد و فتنه و عناد معاویه معلوم است.

انحراف بزرگ و جسارتی بزرگتر به امیرالمؤمنین آری گستاخی عثمان به جائی رسید که مکرر به حضرت امیر علیه السلام نیز جسارت می کرد، گاهی پیام می داد که حضرت از مدینه بیرون رود، و گاهی حضرت امیر را با فرد خبیث و ملعونی مثل مروان مقایسه کرده می گفت : بخدا قسم تو نزد من از مروان برتر نیستی ، حضرت امیر به او فرمود : آیا به من اینگونه می گوئی و مرا با مروان یکسان می کنی ، بخدا که من از تو برترم ، پدرم از پدرت و مادرم از مادرت برترند، فامیل من اینها هستند، تو هم فامیل خود را بیاور؟ و از همه شنیع تر جسارتی است که تاریخ همانند آن را نسبت به حضرت امیر نشان نمی دهد، حضرت امیر می فرماید:

روزی عثمان در گرمی هوا به دنبال من فرستاد، وقتی نزد او رفتم دیدم روی تختی نشسته و عصائی در دست داشت ، و در پیش روی او چند کیسه طلا و نقره بود بمن گفت : ای پسر ابوطالب ، هر چه می خواهی از درهم و دینار شکم خود را پر کن که مرا آتش زدی به او گفتم : اگر این مال را کسی به تو بخشیده یا ارشی است یا سود تجارت است و می خواهی ! صلح رحم کنی ، من یا قبول می کنم و تشکر می نمایم یا قبول نمی کنم تا به اموال تو اضافه شود و اگر این مال ، مال خداست و از بیت المال است که در آن حق مسلمانان و یتیم و در راه مانده است ، بخدا تو را نرسد که به من دهی و من را نرسد که از تو بگیرم عثمان) که خشمگین شده بود (به طرف من آمد و با آن چوبدستی شروع به زدن من کرد !بخدا سوگند که من دستش را رد نکردم تا اینکه هر چه خواست کرد، سپس عبا را بر کشیدم و به منزل آمد و گفتم : اگر من امر به معروف و نهی از منکر (68) کردم خدا میان من و تو) حاکم (باشد.) انحراف دیگر در بزرگداشت افراد پست مروان1 -

پس از بررسی اجمالی و ذکر نمونه ای از برخورد خلیفه سوم با اصحاب بزرگ پیامبر، نگاهی گذرا می اندازیم به افرادی که در خلافت عثمان ، مورد احترام و عزت قرار گرفتند، از جمله افرادی که به ناحق مورد احترام و لطف عثمان قرار گرفتند مروان ابن حکم است ، عثمان قریه فدک را همان که صدیقه کبری سلام لله علیها به شدت بر آن اصرار می نمود، اما ابوبکر و عمر او را منع نمودند، و با جعل مطالبی از پیامبر که هر چه ما باقی گذاریم صدقه است فدک را از حضرت گرفتند، آری عثمان آن را یکجا در اختیار مروان قرار ، چرا که مروان پسر عموی او و شوهر دخترش بود، و به این مقدار نیز بسنده نکرد، هنگامی که آفریقا در زمان (69) داد ، و در نوبت دیگر دستور داد یکصد هزار و (70) عثمان فتح شد، خمس آن را که پانصد هزار دینار بود یکجا به مروان بخشید پنجاه اوقیه به مروان از بیت المال پرداخت کنند، کلیددار بیت المال زید ابن ارقم بود وی اعتراض کرد و گفت : اگر به (71) مروان صد درهم می دادی زیاد بود، اما وی کلیددار را عزل کرد.) این مروان که اینقدر مورد لطف عثمان قرار گرفته است ، هموست که پیامبر اکرم ، پدرش حکم و اولاد حکم را لعنت نمود و وقتی مروان ابن حکم) پس از ولادت (نزد حضرت رسول آوردند فرمود :وزغ ابن وزغ ملعونی است پسر ملعونی است ، و این ملعون همان است که به امام حسین علیه السلام گفت) : شما (خانواده ملعونی هستید، و حضرت) (72) پسر ملعون ، و این(73) حسین علیه السلام به او فرمود :بخدا سوگند، خداوند تو را در حالی که در پشت پدرت بودی لعنت نموده است مروان همان است که خطبه عید را قبل از نماز می خواند تا مردم متفرق نشوند و او حضرت امیر علیه السلام را سب (74) کند.) و این مرد همان است که در هر جمعه و جماعتی حضرت امیر را سب می کرد، حتی می فرستاد تا شخصی درون خانه (75) امام مجتبی رود و او و پدر بزرگوارش را به شدت ناسزا گوید.) (76) و او همان است که جلو جنازه امام مجتبی را گرفت و گفت : نمی گذارم او کنار پیامبر دفن شود.) آری عثمان این وزغ ملعون را امین خود و مشاور خویش قرار داد و بر مسلمین مسلط کرد . حکم ابن عاص مورد عنایت خلیفه می شود.

و از جمله افراد پستی که بوسیله عثمان مورد احترام قرار گرفتند، حکم ابن ابی العاص ، عموی عثمان و پدر مروان است ، این مرد از همسایه های پیامبر در جاهلیت بود از همه بیشتر پیامبر را اذیت می کرد، در پشت سر حضرت با نشان دادن حالاتی حضرت را مسخره می کرد و چشمک می زد، طبق روایات ، پیامبر در یکی از این مواقع او را نفرین نمود و چشم او تا آخر عمر پرش پیدا کرد . او همان است که هنگامی که پیامبر با یکی از همسرانش بود، بر حضرت مشرف شد و بدچشمی کرد، حضرت در حالی که نیزه کوچکی در دست داشت ، به دنبال او بیرون آمده فرمود :چه کسی عذر خواه من است از این وزغ ملعون ، و سپس او و فرزندانش را به طائف تبعید فرمود، عثمان پس از پیامبر از ابوبکر و عمر خواست تا او را برگردانند، اما آنها قبول نکردند ولی او خود در زمان خلافتش اینکار را کرد، قبلا گفتیم که پیامبر این فرد و فرزندش مروان را لعنت نمود، اما عثمان او را پناه داد و (77) صدقات قضاعه را که سیصد هزار درهم بود، در اختیار وی نهاد.)

ولید فاسق شرابخوار از خلیفه هدیه می گیرد یکی دیگر از کسانی که مورد لطف عثمان قرار گرفت ، ولید ابن عقبه برادر مادری خلیفه است ، عثمان به او یکصد هزار از بیت المال عطا کرد . و این ولید همان است که پدرش از سرسخت ترین دشمنان پیامبر بود و بر روی پیامبر آب دهان پرتاب کرد، پیامبر اکرم به وی فرمود :اگر بیرون مکه تو را بینم سرت را با شمشیر جدا می کنم ، و در جنگ بدر اسیر و کشته شد، اما خود ولید همان است که قرآن او را فاسق نامیده است ، او فاسقی است ، شرابخوار و زناکار، که نسبت به دین هتاک است . ولید همان است که وقتی بر کوفه از طرف عثمان امیر شد، با حالت مستی به نماز آمد و در محراب مسجد قبی کرد و نماز صبح را چهار رکعت خواند و در نماز شعر عاشقانه خواند و گفت : آیا می خواهید بیشتر بخوانم؟! آری عثمان این فاسق فاجر را مامور صدقات بنی ثعلب کرد و سپس استاندار کوفه نمود و بر نوامیس و دین مردم امین قرار داد، تعجب آور آنجاست که خلیفه در اجرای حد بر این شرابخوار سستی می کرد تا اینکه حضرت امیر (78) علیه السلام حد را بر او جاری نمود.)

ابوسفیان مورد عنایت خلیفه می شود فرد دیگری که مورد احترام و لطف خلیفه قرار گرفت ابا سفیان ابن حرب است ، عثمان همان روزی که به مروان (79) یکصد هزار داد به ابوسفیان دوپست هزار از بیت المال داد.)

اما ابوسفیان همان دشمن سرسخت پیامبر است در جاهلیت و پناهگاه منافقین است در اسلام ، حضرت علی علیه السلام به او فرمود :تو همواره دشمن اسلام و مسلمین بوده ای ، و هموست که پیامبر او و دو پسرش معاویه و خدایا لعنت کن سواره را) ابوسفیان (و: برادر معاویه (را در وقتی که با هم می آمدند لعنت نمود و فرمود(یزید

تعب اینجاست که هر سه تایی این افراد ملعون مورد احترام سه خلیفه قرار (80). آنکه جلو و آنکه پشت اوست گرفتند، زیرا ابوبکر، یزید ابن ابوسفیان را والی شام کرد، و عمر معاویه را پس از یزید، والی شام نمود و عثمان نیز ابوسفیان را گرامی داشت و به طرق مختلف روایت کرده اند که وقتی عثمان خلیفه شد، ابوسفیان نزد عثمان آمد و گفت: خلافت پس از عمر و ابوبکر به تو رسید، آن را مانند توپ به گردش در آور و پایه های آن را در بنی امیه قرار ده، که حق همین (81) حکومت است و بهشت و جهنمی در کار نیست، عثمان فریاد زد: از من دور شو خدا به تو چنین و چنان کند) و در روایت دیگر آمده است که ابوسفیان پس از آنکه نابینا شده بود، نزد عثمان آمد و پرسید: آیا کسی هست؟ گفتند: نه، گفت: خدایا کار را کار جاهلیت قرار ده و حکومت را حکومت غاصبان و پایه های زمین را برای بنی آری این دشمن دیرین اسلام با این وضعیت مورد لطف و تفقد خلیفه قرار می گیرد (82). امیه بر پا کن عنایات خلیفه به عبدالله ابن سعد و از جمله افراد بنی امیه که مورد لطف خلیفه اموی قرار گرفتند برادر رضاعی عثمان عبدالله ابن سعد ابن ابی سرح است، عثمان خمس غنائم آفریقا را در جنگ نخست که پانصد هزار دینار می شد به وی بخشید در حالی که (83) بهره یک سواره نظام سه هزار بود) و او را والی کشور مصر نمود و مردم آنجا از ظلم وی به عثمان شکایت بردند ولی عثمان بر حکومت وی پافشاری می کرد، این عبدالله همان است که ابتدا مسلمان شد سپس مرتد شد و پیامبر هنگام فتح مکه، فرمود تا او را بکشند، و خونش مباح است هر چند که زیر پرده کعبه باشد، اما عثمان او را پناه داد و پنهان کرد تا در موقعیت مناسب از پیامبر برای وی امان خواست، پیامبر مدتی سکوت نمود، سپس قبول فرمود، وقتی عثمان رفت، پیامبر (84) فرمود: من سکوت نکردم مگر بخاطر اینکه یکی از شماها برخیزد و گردن او را بزند.) آری این افراد بخاطر اینکه جزء خاندان بنی امیه و منسوبین عثمان هستند مورد لطف قرار می گیرند گرچه اسلام از آن ها بیزار است بنی امیه در زمان عثمان بر مردم مسلط شدند بطور خلاصه آنکه عثمان، تمام سعی خود را بر آن گذارد تا طبق گفته ابوسفیان تمام مراکز حساس را به بنی امیه واگذار کند، معاویه را در شام تام الاختیار قرار داد، عبدالله ابن ابی سرح را در مصر گمارد و ولید را در کوفه و مروان را مشاور خود نمود بلاذری در انساب گوید: عثمان چه بسیار که بنی امیه را حکومت می داد و وقتی اعمال آنها مورد اعتراض او شیفته خاندان خود بنی امیه بود (85) اصحاب پیامبر قرار می گرفت و به او تذکر می دادند، گوش نمی داد می کرد تا یک حکومت اموی بپا کند، شبل ابن خالد نزد عثمان آمد وقتی که در مجلس او جز بنی امیه کسی تلاش

نبود و گفت : ای گروه قریش شما را چه شده ؟ آیا در میان شما طفلی نیست که بخواهد بزرگ شود، یا فقیری که بخواهد غنی گردد یا گمنامی که بخواهید نامش را بلند گردانید، چرا این اشعری - ابوموسی - را بر عراق مسلط کرده اید که آن را کاملاً ببلعد، عثمان گفت : چه کسی را برای عراق در نظر دارید؟ (86) گفتند : عبدالله ابن عامر، و او عبدالله را در حالی که بیست و چهار یا پنج ساله بود بر عراق حاکم نمود.

آری عثمان بنی امیه را بر امت اسلامی مسلط می کرد و می گفت : اگر کلیدهای بهشت در دست من بود، آن را به (87) بنی امیه می دادم تا همگی وارد بهشت شوند.

و چه زیبا و دقیق است تعبیر حضرت امیر علیه السلام نسبت به اعمال عثمان آنجا که در خطبه شقشقیه می فرماید:

هنرش خوردن و دفع کردن بود، فرزندان پدرش) بنی امیه (مانند شتر گرسنه که در فصل بهار علف صحرا را با اشتها می بلعد، آن ها نیز اموال خدا را غارت کردند، تا اینکه شیرازه زندگیش گسیخت ، اعمالش در سقوطش (88) تسریع کرد و شکم خوارگی او وی را هلاک کرد.

بنی امیه از نظر قرآن و حدیث آری عثمان شیفته خاندان بنی امیه است در حالی که قرآن این خاندان را شجره ملعونه می نامد، و آن وقتی بود که پیامبر در خواب دید که بنی امیه همانند میمونها بر منبرها قرار گرفته اند، و غصه دار شد و فرمود : بزودی آنها بر شما غلبه می کنند و رؤ سای بدی خواهند بود، خداوند آیه 60 سوره اسراء را نازل نمود که در طی آن فرمود

(89) **و ما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة في القرآن الایة**

و از ابی برزة روایت کرده اند که مبعوض ترین زنده ها یا مبعوض ترین مردم نزد پیامبر بنی امیه بودند، و

(90) حضرت امیر علیه السلام فرمود : هر امتی آفتی دارند و آفت این امت بنی امیه هستند.

و اگر می خواهید به کیفیت اسلام و مسلمین در دوران حکومت بنی امیه پی ببرید به سخن پیامبر اکرم توجه کنید :

هرگاه بنی امیه تعدادشان به چهل نفر رسید، بندگان خدا را برده خود گردانند و مال خدا را بخشش قرار دهند، و

(91) کتاب خدا را به فساد و تباهی کشند.

خلافت حضرت امیر و مشکلات به ارث رسیده فساد و تباهی در زمان عثمان کار را به جایی رساند، که خشم مردم را برانگیخت و سرانجام او را در میان خاندانش به قتل رساندند، و قتل او خود سر منشاء حوادث بزرگ و جنجالی در تاریخ شد، پس از عثمان ، مردم به طرف حضرت علی علیه السلام هجوم بردند، حضرت با اصرار زیاد مردم خلافت را پذیرفت ، اما با اینکه به آنها تذکر داد که روش او با دیگران فرق دارد، و آن ها قبول کردند، ولی در عمل هرگز نتوانستند خود را با عدالت علوی وفق دهند.

طی پنج سال حکومت حضرت امیر، اکثر آن به سه جنگ خونین و داخلی با ناکثین و مارقین و قاسطین سپری شد،

اصرار حضرت امیر نیز بر اصلاح امور بخاطر رسوخ سنتهای خلفای گذشته بی ثمر ماند، در مقابل اعتراض حضرت امیر به برخی بدعتها مردم صدا بر می آوردند که سنت شیخین را می خواهد تغییر دهد، وای که سنت!! شیخین از میان رفت معاویہ بیست سال امیر و بیست سال خلیفہ بود و پس از شهادت حضرت امیر علیہ السلام معاویہ کہ تا بحال بعنوان یک شورشی شناخته می شد، رسماً بعنوان خلیفہ بر سر کار آمد، روی کار آمدن معاویہ ، نمودار شدن تمام کینه های باطنی بود کہ سالها جرات ظهور نداشتند، حکومت وی اوج تباهی و فساد جریان مخالف را نشان داد، معاویہ از دوران خلیفہ دوم پس از برادرش! یزید والی شام شد، عمر در زمان خلافتش برخلاف برنامه و طبیعت خود کہ به استانداران سخت گیری می کرد ، و به این ترتیب او در اعمال(92) با معاویہ مسامحه کرد و به او گفت : نه بتو امر می کنم و نه تو را نهی می کنم خود افسار گسیخته و همانند پادشاهان کسری و قیصر عمل می کرد او کہ سالهای سال در شام حکومت کرده بود و پایه خود را محکم نموده بود، با بدست گرفتن خلافت ، دین خدا را به بازیچه گرفت ، معاویہ بیست سال از زمان عمر تا پایان خلافت عثمان بر شام امیر بود، و پس از آن نیز به مدت بیست سال دیگر بعنوان خلیفہ خلافت کرد شناسنامه معاویة ابن ابی سفیان ما برای نشان دادن مظلومیت اسلام و اهل البیت علیهم السلام در زمان امام حسین علیہ السلام ناچاریم مقداری بیشتر راجع به احوالات مردم و انحرافات دینی در زمان خلافت بیست ساله معاویہ صحبت کنیم مادرش هند دختر عقبه است ، که در دشمنی پیامبر بسیار کوشا بود، و از ابن ابی الحدید و ابن عبدبره نقل شده است کہ گفته اند هند متهم به زنا بوده ، بلکه گفته اند از زنا دهندگان معروفه بوده است و او همان است کہ پس از شهادت حضرت حمزه عموی گرامی پیامبر اکرم بر سر نعش ایشان آمد و جگر ایشان را در آورده و در دهان گذارد و به قدرت الهی سخت شد و دندان در وی اثر نکرد و سپس جسد حمزه را مثلہ کرد و اعضاء قطعہ قطعہ شده حضرتش را چون گردنبند آویخت ، سایر زنان قریش نیز به او اقتداء کرده با شهداء چنین کردند، و زینب کبری در مجلس یزید همین جریان را به یزید گوش زد نمود (93) این کار بر رسول خدا گران آمد و خون هند را هدر نمود، و به همین سبب بود کہ او را هند جگرخوار نامیدند.) اما پدر معاویہ همان ابوسفیان است کہ در سابق نسبت به شدت عداوت و نفاق او تا آخر عمر، اندکی صحبت شد، لیکن باید دانست کہ طبق نظر محققین ، ابوسفیان در ظاهر پدر معاویہ است چنانکہ راغب اصفهانی در محاضرات و ابن ابی الحدید از ربیع الابرار زمخشری نقل کرده است کہ نسب به معاویہ به چهار نفر می رسد - 1 مسافر ابن ابی عمرو - 2 عمارة ابن ولید - 3 عباس - 4 صباح ، و این مصباح کارگر ابوسفیان و جوان زیبا بود، برعکس ابوسفیان کہ بسیار زشت و کوتاه بود،

علامه حلی رضوان الله علیه نیز از کلبی نسابه که از ثقات علماء اهل سنت است نقل کرده و فضل ابن روزبهان که از علماء عامه است او نیز قبول کرده که معاویه فرزند چهارنفر بوده است و هند مادر او از زنادهندگان مشهور و

صاحب پرچم بوده است ، که بیشتر با غلامان سیاه آمیزش داشته و هرگاه بچه سیاه می زاد، او را می کشت ، یکی از مادر بزرگهای معاویه بنام حمامه نیز صاحب پرچم بود و در زنا بسیار فعال بوده است امام مجتبی علیه السلام نیز در کلام خویش به معاویه به همین نکته اشاره دارد آنجا که فرمود : تو خود می دانی آن (94 بستری را که بر آن متولد شده ای).

سه نفر در مقابل سه نفر آن پدر معاویه و این خود معاویه و آن دیگری هم یزید پسر معاویه که احوالش معروف است و عجب اینجاست که

پدر معاویه در مقابل پسر پیامبر ایستاد، و خود معاویه در مقابل حضرت علی علیه السلام و فرزند معاویه در مقابل

امام حسین علیه السلام و این تناسب افراد يك خاندان را نشان می دهد :حکیم سنائی در این مورد گوید

داستان پسر هند مگر نشنیدی
که ازو و سه کس او به پیمبر چه رسید
پدر او در دندان پیمبر بشکست
مادر او جگر عم پیمبر بمکید
او بناحق حق داماد پیمبر بستاد
پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
لعن الله یزیدا و علی آل یزید بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد
رسوائی تا کجا؟

عجب آنجاست که در محاضرات ج 1 ص 172 راغب از قدامه نقل می کند که اولاد زنا نجیب تر از حلال زاده ها

هستند زیرا هنگام زنا، مرد با شهوت و نشاط است و فرزند او کامل به دنیا می آید، اما در آمیزش حلال ، آمیزش

از شهوت مصنوعی است !! و مانند همین را قطب شیرازی در نزهة القلوب آورده و افزوده است که به همین

(95) جهت عمرو ابن عاص و معاویه از زیرکان سیاستمدار بوده اند.) آیا کسی نیست که از این جاهلین متعصب بپرسد، بر فرض شما غیرت دینی ندارید؟ اما عقل و علم شما کجا رفته

است ؟ آیا هر زنا کننده ای پر شهوت است ؟ آیا هر زناکننده ای عزب و بی همسر است ، آیا آن زن زنادهنده که

!هر روز با کثیفی می آمیزد و شهوت او مرده است ، در انعقاد نطفه بی تاءثیر است ؟ و از آن طرف آیا هر آمیزش حلالی ، از روی شهوت مصنوعی و بدون نشاط است ؟ خداوند تعصب و محبتهای

بیجا را بکشد که چگونه عقل و شرع انسان را خام و بی اثر می کند !!! اینها و امثال اینان بدانند که رسوائی و

افتضاح امثال معاویه و یزید، با آب زمزم و کوثر قابل تطهیر نیست ، تا چه رسد به این لقلقه ها و آوازهای شوم

(معاویه از نظر پیامبر اکرم) صلی الله علیه و آله معاویه در زمان پیامبر اکرم مکرر مورد لعن و نفرین حضرت قرار گرفته است ، قبلا گفتیم پیامبر او را و پدرش

و برادرش را یکجا لعنت نمود

و در روایت است که پیامبر اکرم در سفری شنیدند که دو نفر غنا می خوانند و به یکدیگر پاسخ می دهند، فرمود:

معاویہ و عمرو ابن عاص هستند، حضرت دو دست خویش بلند نموده عرض: ببینید ایندو کیستند؟ عرض کردند

(96)خدایا آندو را به آتش برسان رساندنی : داشت.)

و در حدیث دیگری است که پیامبر فرمود: از این جاده مردی ظاهر می شود که به غیر از سنت می میرد و

(97)معاویہ پیدا شد.)

و باز حضرت رسول به معاویہ در حالی که عبور می کرد فرمود: خدایا او را لعنت کن و او را سیر مکن مگر با

و فرمود: هرگاه معاویہ را بر روی منبر من دیدید او را بکشید، ابوسعید خدری راوی حدیث گوید: اما ما (98) خاك

آری این حدیث را علماء اهل سنت با چهار طریق معتبر نقل کرده اند، (!) این کار را نکردیم و لذا رستگار نشدیم

بلکه روایت کرده اند که مردی از انصار در زمان عمر خواست معاویہ را بکشد، ما گفتیم: شمشیر نکش تا به عمر گزارش کنیم) ظاهراً هنگام امارت معاویہ در شام بوده است (مرد انصاری گفت: من از پیامبر شنیدم که می فرمود: هرگاه معاویہ را بر روی منبر دیدید که خطبه می خواند بکشید، اما گفتیم: ما هم شنیده ایم ولی اقدامی نمی کنیم تا به عمر گزارش کنیم، آنها به عمر نوشتند، اما عمر تا هنگام مرگش پاسخی نداد و یاللعجب که طرفداران معاویہ خود را به زحمت انداخته اند تا این حدیث را توجیه کنند، گاهی گفته اند: مراد از

(99)معاویہ آن معاویہ نیست، گاهی گفته اند پیامبر گفت: او را بپذیرید، نه اینکه بکشید، و غیر ذلك.) و اگر اطلاع کاملی از معاویہ و احوالات او خواسته باشی، به امیرالمؤمنین علیه السلام و سخنرانیها و نامه های

وی، مراجعه کن، که کسی مانند حضرتش ترا از معاویہ مطلع نکند

معاویہ و شراب

از عبدالله ابن بریده نقل کند: 347 احمد ابن حنبل که از پیشوایان اهل سنت است در کتاب خود بنام مسند احمد ج5

که گفت: من و پدرم نزد معاویہ رفتیم، بعد از صرف غذا، شراب آوردند، معاویہ خورد، و به پدرم نیز تعارف کرد، پدرم گفت: از آن موقع که پیامبر آن را حرام نمود من آن را ننوشیده ام، معاویہ پاسخ داد: من زیباترین جوان قریش بودم،

(100)از هیچ چیز مثل شراب لذت نمی بردم، مگر شیر یا هم صحبت شدن با انسان شیرین سخن.)

آری طبق فرمایش علامه امینی ره این تنها یزید نبود که شرابخوار و دائم الخمر بود، بلکه خاندان معاویہ، از ابوسفیان گرفته تا معاویہ و یزید هر سه با شراب انس داشته اند

معاویہ و ربا

بزرگان اهل سنت روایت کرده اند که معاویہ ظرفی از طلا یا نقره را به بیشتر از خودش فروخت، یعنی ظرف

طلائی را با طلای بیشتری معامله کرد، یکی از اصحاب پیامبر بنام ابو درداء به او گفت: از پیامبر شنیدم که می فرمود: این گونه اشیاء باید به هم وزن فروخته شود) نه بیشتر (اما معاویہ گفت: من در این کار اشکالی نمی بینم،

کیست که مرا از معاویه معذور کند، من او را از پیامبر خبر می دهم ، اما او از راءى خود به من : ابو درداء گفت

می گوید و سپس عهد کرد که با معاویه در يك سرزمین نباشد،

و در حدیث دیگری عبادة ابن صامت نیز در شام معاویه را از این ربا نهی کرد اما معاویه اعتراض کرده و گفت

(101می گویم هر چند معاویه را ناخوش آید : این حدیث را بازگو کن و مگو، عبادة گفت.)

بدعت بزرگ معاویه

معاویه در دوران خود، کارهائی کرد که قبلا سابقه نداشت و به اولیات معاویه معروف است و پاره ای از آنها جزء

بدعتهای دینی محسوب می شود، که در تواریخ مفصل ذکر شده است

از شنیع ترین کارهائی که خلاف فرمایش صحیح پیامبر اکرم بطور علنی در زمان معاویه صورت گرفت این بود:

زیاد ابن ابیه ، که او را زیاد ابن عبید هم می نامیدند، و خود معاویه نیز در نامه ای که به زیاد در ایام امام مجتبی

نوشته بود، او را به زیاد ابن عبید خوانده و او را توبیخ کرده بود که تو مادر و بلکه پدر نداری ، اما با کمال

که از ناپاکان (وقاحت بعدا، زیاد را برادر خود خواند، زیرا ابوسفیان ادعا کرده بود که من با مادر زیاد (سمیه

!صاحب پرچم در جاهلیت بود و با وجود داشتن شوهر زنا می داد، زنا کرده ام و زیاد فرزند من است

فرزند ملحق به شوهر است و: با وجود اینکه در میان امت اسلام معروف و قطعی است که پیامبر اکرم فرمود

مدعی زنا را باید سنگسار نمود، اما معاویه به سخن پدرش ابوسفیان و فاسق دیگر اعتماد کرد و زیاد را برادر خود

نامید، زیرا زیاد از طرفداران سرسخت معاویه شده بود، بعد از آنکه در ابتدا از یاران حضرت امیر علیه السلام

بود، آری زیاد بعد از پنجاه سال که پدر مشخصی نداشت و منسوب به کسی نبود، به شهادت ابی مریم سلولی که

گفت : شهادت می دهم که ابوسفیان نزد من آمد و از من فاحشه ای خواست ، من گفتم جز سمیه کسی نیست ، او

(102قبول است گرچه زیر بغل او بد بوست ، و با او زنا کرد : گفت.)

معاویه و پیامبر و پیامبری

احمد ابن ابی طاهر در کتاب اخبارالملوک آورده است که : وقتی معاویه صدای مؤذن را شنید که می گوید :اشهد

ان محمدا رسول لله ، گفت : مرحبا بر این پدر !ای فرزند عبدالله تو همت بلندی داشتی ! راضی نشدی جز به اینکه

(103اسم خود را کنار نام پروردگار جهانیان قرار دهی.)

طبری در تاریخ خود آورده است که عمرو عاص با عده ای از اهل مصر نزد معاویه آمدند، عمرو عاص به همراهان سفارش کرد تا می توانید، معاویه را تحقیر کنید و از ارزش او بکاهید، حتی سفارش کرد که بر معاویه

بعنوان خلیفه ، سلام نکنید

معاویه که از این زد و بند آگاه شده بود به نگهبانان سفارش کرد که بر میهمانان آنچنان سخت بگیرد که هر کدام

بیش از نجات جان خود چیزی در نظر نداشته باشد،

میهمانان وارد شدند، اولین نفر، مردی بود بنام ابن الخیاط، او با آن بلائی که بر سرش آورده بودند، به نزد معاویه

آمد و گفت : سلام بر شما ای رسول الله ، دیگران نیز همین کار را کردند، وقتی خارج شدند، عمرو عاص گفت:

(104)خدا شما را لعنت کند، من گفتم که به خلافت بر او سلام نکنید، شما به پیامبری بر او سلام کردید.)

آری زمینه روحی و صفات و خصائص معاویه در فکر پهلو زدن به نبوت است ، لذا به این افراد اعتراض نکرد و

سخن آنها را انکار ننمود

چرا به پیامبر احترام نمی گذاری ؟

اسد این اید حضرمی یکی از کسانی است که عمری طولانی داشته است ، میان او و معاویه مکالمه ای واقع شد که

نشان از باطن معاویه می دهد، معاویه به او گفت : آیا هاشم) جد اعلای پیامبر اکرم (را دیده ای ؟ گفت : آری

مردی قد بلند و زیبا چهره بود، می گویند میان دو چشم او برکت بود، معاویه پرسید :آیا امیه) جد اعلای معاویه)

را دیده ای ؟ گفت : آری مرد کوتاه قد و نابینا بود، گویند میان دو چشم او شر یا شومی بود، معاویه گفت : آیا محمد

را دیده ای ؟ آمد گفت : محمد کیست ؟ معاویه گفت : رسول خدا را می گویم ، آمد گفت : پس چرا به حضرت

(105)احترام نمی گذاری و نام او را گرامی یاد نمی کنی و نمی گوئی) رسول الله صلی الله علیه و آله)،

آرزوی معاویه

و انا اليه راجعون □ انا

مردی بنام مطرف ابن مغیره گوید :با پدرم نزد معاویه رفتیم ، پدرم با معاویه رفت و آمد داشت و از او و عقل او

تعریف می کرد، تا اینکه شبی از نزد معاویه آمد، دیدم بسیار غمگین است و از شدت اندوه غذا نخورد، ساعتی

منتظر شدم متوجه شدم ناراحتی او از ما و کار ما نیست ، پرسیدم : چرا امشب تو را غمگین می بینم ؟

گفت : پسر من از نزد خبیث ترین مردم آمدم ! گفتم : جریان چیست ؟ گفت : من و معاویه با هم تنها بودیم به او

گفتم : شما به آرزوی خود رسیده ای ، ای کاش بساط عدالت پهن می کردی و به مردم نیکی می کردی ، چرا که

سن تو زیاد شده است . و ای کاش به حال برادران خود از بنی هاشم نظر می کردی و صلح رحم می کردی ، بخدا

سوگند که نزد آنها چیزی که از آن بیم داشته باشی نیست ،

معاویه به من گفت : هیهات هیهات ، هرگز، هرگز، ابوبکر پادشاهی نمود و عدالت کرد و چنین و چنان کرد، بخدا

سوگند که نتیجه ای نداد مگر اینکه پس از مرگ او، نامش نیز مرد، فقط می گویند :ابوبکر، و سپس برادر عدی

یعنی عمر پادشاهی نمود و تلاش کرد و ده سال دامن فراز کرد، بخدا سوگند که ثمره ای نداد بیش از اینکه پس از

مرگ او، نامش نیز از بین رفت ، فقط می گویند :عمر، پس از آن ، عثمان به قدرت رسید، کسی که احدی در نسب

!!مانند او نبود

و کرد آنچه کرد و با او شد آنچه شد تا اینکه این هلاک شد و نامش نیز از بین رفت و کارهائی که با او کردند نیز از

بین رفت ، ولی این هاشمی یعنی پیامبر اکرم) صلی الله علیه و آله (هر روز پنج بار بنام او صدا می زنند و می گویند): اشهد ان محمدا رسول الله (، پس چه کاری باقی می ماند با وجود این ای بی مادر، یعنی با وجود باقی ماندن نام پیامبر و نابودی نام دیگران چیزی نمی ماند، و سپس افزود،) راهی نیست (جز آنکه نام محمد صلی الله علیه و آله (هم دفن شود، دفن شود گویند در زمان مأمون وقتی این خبر را به وی دادند فرمان داد که بر منابر معاویه را لعن کنند ولی بر مردم بسیار گران آمد و مصلحت را در ترك این کار دیدند و این مسأله را مسعودی که مورد اعتماد اهل سنت است از (106 کتاب موفقیات زبیر ابن بکار از اصول معتمده اهل سنت نقل کرده است). معاویه از حدیث پیامبر نهی می کند و در همین راستاست که می بینیم معاویه به عبدالله ابن عمر می گوید: اگر بمن خبر برسد که حدیث نقل می کنی گردنت را (107 می زنم) و یا وقتی به یکی از صحابه می گویند تو به نقل حدیث شایسته تری ، می گوید: اینان - فرمانروایان - ما را از حدیث منع (108 کرده اند). (109 و در روایت دیگری است که معاویه می گفت: از احادیث پیامبر اجتناب کنید مگر حدیثی که در زمان عمر باشد.)

: و گذشت در سابق که معاویه وقتی از عبادة بن صامت حدیث پیامبر را در مورد حرمت ربا شنید گفت: در مورد این حدیث ساکت شود و بازگو مکن (عکس العمل زشت در مقابل حدیث) صلی الله علیه و آله و از اموری که دلالت بر بی پروائی و بی حیائی او نسبت به دین می کند عکس العملی است که در مقابل روایت سعد ابن ابی وقاص از خود نشان داد، جریان از این قرار بود که معاویه به سعد گفت: که حضرت علی (علیه السلام) را لعنت کند، و یا در حضور سعد حضرت را لعنت کرد، سعد با اعتراض گفت: اگر یکی از صفات علی برای من بود، از آنچه خورشید بر آن می تابد بیشتر دوست می داشتم ، بخدا سوگند اگر من داماد پیامبر باشم و فرزندان مثل فرزندان علی داشتم ، برایم از آنچه خورشید بر آن می تابد محبوبتر است ، بخدا سوگند اگر آن سخن که پیامبر در روز خیبر به علی گفت که - پرچم را فردا به مردی می دهم که خدا و رسول او را دوست می دارند و او نیز خدا و رسول را دوست می دارد، اهل فرار نیست و خداوند پیروزی را به دست او نصیب می کند - به من می فرمود، برایم از آن چه خورشید بر او می تابد برتر است ، بخدا سوگند اگر آن سخن که در غزوه تبوک پیامبر به علی فرمود که - آیا راضی نیستی که نسبت تو به من همانند نسبت هارون به موسی باشد جز اینکه بعد از من پیامبری نیست - به من می فرمود، برایم از آنچه خورشید بر آن می تابد محبوبتر است ، همینکه سعد خواست برخیزد معاویه باد شکم از خود رها کرد و گفت: بنشین تا جوابت را بشنوی ، هیچ موقعی نزد من مثل الان پست تر نبوده ای ، پس چرا علی را یاری نکردی؟) سعد ابن ابی وقاص از افرادی بود که با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد (چرا از بیعت با علی امتناع کردی؟ اگر آنچه تو شنیدی من از پیامبر می شنیدم ، تا (110 علی زنده بود، او را خدمت می کردم).

خطرناکترین جنایت معاویه بر علیه السلام و اهل البیت علیهم السلام معاویه در نامه ای به تمام فرمانداران خود در سراسر مملکت اسلامی اعلام کرد من بیزارم از هرکس که در فضل علی و خاندان او چیزی روایت کند و هر که را که از شیعیان و دوستان عثمان و آنها که فضائل عثمان را روایت می کنند، یافتید گرامی دارید و احترام کنید، و هر روایتی که کسی در فضائل عثمان نقل می کند با اسم گوینده و اسم پدر و قبیله اش برای من بفرستید، در پی این فرمان بود که جعل روایات در فضیلت عثمان شایع شد، و معاویه هم برای آنها هدایا می فرستاد، و مردم بخاطر مال دنیا به جعل حدیث شتاب می کردند، مدتی گذشت تا اینکه معاویه در نامه دیگری به فرماندارانش نوشت : حدیث راجع به عثمان زیاد شده و در هر شهر و ناحیه ای منتشر شده است ، وقتی نامه من به دست شما رسید، مردم را دعوت کنید به سوی روایت در فضائل صحابه و خلفاء سابقین ، و هیچ خبری در مورد ابی تراب) حضرت علی علیه السلام (نماند مگر اینکه يك خبر دروغین در مقابل آن برای صحابه برایم بیاورد، که این کار نزد من محبوبتر و چشمم را روشنتر نو استدلال کار بجائی رسید که این احادیث را مثل(111)، علی و طرفداران او را باطل می کند بر آنها از فضائل عثمان سخت تراست قرآن تدریس می کرده و به بچه ها و جوانان یاد می دادند، در ابتداء قاریان و ضعیفانی که نزد مردم اظهار خشوع و عبادت می کردند، بخاطر مال دنیا، حدیث جعل کردند و سپس آن احادیث به دست دیندارها افتاد و از روی نادانی قبول (112) کردند و روایت نمودند.)

آری ، به این ترتیب بود که جعل حدیث شروع شد، و به نظر مؤلف ، این عمل خطرناکترین مرحله جنایات معاویه است ، چرا که دین خدا باید از طریق اهل البیت ابلاغ شود و اهل البیت نیز می باید با احادیث پیامبر شناخته شوند، معاویه برای از بین بردن دین خدا، همگام با اقدامات سرکوبگرانه شدیدی که انجام داد، همچنانکه ذکر خواهیم کرد، به فعالیت فرهنگی و انحراف عقیدتی نیز پرداخت ، او اقدام به ایجاد شبهه و انحراف عقیدتی در ذهن مردم نمود، و می دانیم وقتی که مردم ، در مقابل هر فضیلتی از فضائل حضرت امیر علیه السلام دهها روایت در فضیلت خلفا از علماء خود بشنوند، به ناچار اعتقاد آنها به اهل البیت سست و به مخالفین افزوده می شود و یا لاقلاً آنها را مساوی با یکدیگر می دانند و لذا هرگز مذهب اهل البیت را بر دیگران ترجیح نخواهند داد، معاویه از يك طرف به شدت مردم را منع می کرد تا مبادا کسی از فضائل حضرت علی بازگو کند، و از طرف دیگر روایات دروغین در مدح خلفا .جعل می کرد و از آن طرف نسبت به اهل البیت ناسزا می گفت ، و شیعیان را شکنجه و قتل عام می کرد

تهاجم فرهنگی دشمن رمز قیام سیدالشهداء روحی فداه و در این میان مردم بیچاره و ضعیف بودند که در مقابل این تهاجم نظامی و فرهنگی ، پامال و مطیع او می گشتند، و این یکی از رموز مهم و علل عمده قیام امام حسین علیه السلام می باشد

چرا که وظیفه مهم انبیاء الهی روشن نمودن راه حق از باطل است **لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْنِهِ وَيَحْيَى مَنْ حَى عَنِ بَيْنِهِ** ، راه حق و باطل باید جدا باشد، تا هر که هلاک می شود از روی آگاهی و هر که هدایت هم می شود از روی آگاهی باشد، **انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا**

و معاویه می خواست ، این امر را مشتبه کند، تا این هدف بزرگ انبیاء نابود گردد

اینجا بود که امام حسین علیه السلام اسلام را با خطری مواجه می بیند که اگر اقدام نکند، آنهمه تلاشهای رسول الله در معرفی اهل البیت و آنهمه روایات متواتره و سنگین در فضائل اهل البیت در معرض خطر جدی و نابودی قرار گرفت

معاویه می خواهد با جعل احادیث دروغین ، احادیث پیامبر را خنثی و بی اثر کند، او می خواهد چهره های ناهنجار تاریخ را به فضائل دروغین زیبا کند و سفیدرویان تاریخ را ناهنجار جلوه دهد، اینجاست که ناله های زهرای مرضیه و جهاد سخت او و مظلومیت سی ساله حضرت علی علیه السلام و خاندان عترت و تلاشهای آنها و در نتیجه ، راه مستقیم و روشن اسلام ، در معرض خطر قرار می گیرد، در این مرحله صحبت اکره و اجبار نیست ، صحبت انحراف عقیده است ، تا مردم را بدبین کنند، و امام حسین تنها بازمانده ای است که با شخصیت بی تردید و همه گانی خود می بایست در مقابل این زخم کهنه اقدام کند و به هر ترتیب که شده راه حق را برای مردم از باطل جدا کند، به گونه ای که برای هیچکس در پیروی از حق یا باطل عذری نباشد و چه نیکو از عهده این مهم بر آمد،

مزدوران معاویه در جعل حدیث از جمله مزدورانی که معاویه را در این راستا کمک کردند، سمرة ابن جندب است ، معاویه چهارصد هزار درهم به سمرة داد تا در شام خطبه خواند و آیه و **من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا الاية** را نسبت به حضرت امیر تفسیر کند و گفت که این آیه در شائن علی نازل شده است) مفاد آیه این است که برخی از مردم ، زیبا سخن می گویند، اما خداوند شاهد است که در دل دشمنی سختی دارند و در زمین برای فساد و از بین بردن زراعت و نسل تلاش می کنند (و از آن طرف آیه یعنی برخی از مردم جان خود را در راه خدا می فروشند) که در- **من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات لله** مورد فداکاری حضرت علی علیه السلام در لילה المبيت و خوابیدن در بستر پیامبر بخاطر نجات جان پیامبر می باشد- (.)

(113) این آیه را در فضیلت ابن ملجم مرادی تفسیر نمود) سمرة ابن جندب کیست ؟ و این سمرة ابن جندب همان است که از جانب زیاد بر بصره حکومت می کرد و در کشتار مردم اسراف نمود، انس ابن سیرین گوید : سمرة هشت هزار نفر را کشته است ، معاویه به او گفت : آیا نمی ترسی که بی گناهی را کشته باشی ؟ جواب (114) داد : اگر همانند اینها را هم بکشم واهم ای ندارم.)

(115) ابو سوار عدوی گوید : سمرة در يك بامداد چهل و هفت نفر از قوم مرا که قرآن را جمع کرده بودند کشت.) و این بدبخت پس از آنکه معاویه او را عزل کرد گفت : خدا معاویه را لعنت کند، اگر آنچنانکه معاویه را اطاعت کردم ، خدا را عبادت می کردم ، هرگز مرا عذاب نمی کرد و او همان کسی است که بی گناهی را که شهادتین بر لب جاری می کردند، یکی پس از دیگری در يك مجلس کشته تا به (116) بیست و چند نفر رسید.)

نمونه ای از احادیث دروغین از آن جا که پیامبر خدا بسیاری از افراد ناشایست را بخاطر کارهای زشت آنها مورد لعنت و نفرین قرار داده است ، مثل اینکه دشمنان علی علیه السلام را لعنت کرده است و یا متخلفین از لشکر اسامة را لعنت کرده است ، حکم ابن عاص و مروان و معاویه و بنی امیه را لعنت کرده است ، و مواردی از این قبیل ، دست تبه کاران بخاطر شستن این لکه ننگ از

یعنی خطا می(دامن اینها، شروع کردند به جعل حدیثی از پیامبر اکرم که حضرت فرموده است : خدایا من هم انسان هستم
کنم (هر بنده ای را که من ناسزا گفتم و یا تازیانه زدم و یا نفرین کردم و او اهلیت آن را نداشت ، این را برای او کفارة و

موجب نزدیکی در روز قیامت قرار بده

تلاش بیهوده و رسوائی بزرگ

این حدیث دروغین را بخاری و مسلم در صحیح و ابن کثیر در تاریخ خود آورده اند، آنگاه ابن کثیر و مسلم از این حدیث

:برای توجیه ، نفرین پیامبر بر معاویه بهره جستند و این جریان از این قرار است که ابن عباس گوید :پیامبر به من فرمود

معاویه را صدا بزنی بیاید، من رفتم و او را خواندم ، اما گفتند :او مشغول خوردن است ، به پیامبر جریان را گفتم ، حضرت

فرمود :برو بگو بیاید، بار دوم نیز گفتند مشغول خوردن است ، باز به حضرت گزارش کردم ، در دفعه سوم پیامبر فرمود:

(117)خداوند شکمش را سیر نکند، و لذا بعد از این هرگز سیر نمی شد) ،

اما دست تحریف همین نفرین پیامبر را از مناقب معاویه می گیرد و ابن کثیر گوید :معاویه از این نفرین در دنیا و آخرت

بهره جست !! اما در دنیا، او روزی هفت بار غذا می خورد، همراه با میوه و شیرینی بسیار در آخر می گفت : بخدا که

!اسیر نشدم ولی خسته شدم ، و این خود نعمتی و شکمی است که پادشاهان به آن متمایلند

!!و اما در آخرت ، بخاطر آن حدیثی که گذشت که نفرین پیامبر برای او رحمت است

و شما ای خواننده گرامی به عمق فاجعه واقف هستید که چطور برای توجیه اعمال زشت معاویه و امثال معاویه ، اینان

راضی شدند تا پیامبر اسلام را در نظرها تحقیر کنند و بگویند پیامبر بی جا و بدون گناه مردم را لعن و نفرین می کرده

است ، و مرتبه حضرت را با آن اخلاق کریمه اینقدر تنزل دهند تا شاید امثال معاویه را نجات دهند

این بیچاره نمی دانسته که اگر کار با این دروغها درست می شد، امثال معاویه و ابوسفیان و مروان که مورد لعن پیامبر

بودند، خود به این حدیث استناد می کردند تا از طعن و سرزنش صحابه در امان باشند

نمونه ای از احادیث دروغین در مقابل با اهل البیت

و به همین جهت است که شما هر حدیثی که در فضائل اهل البیت پیدا کنید، در مقابل آن يك حدیث برای مخالفین آنها جعل

کرده اند

یعنی من شهر علم هستم و علی درب آن است آنها جعل کردند که پیامبر(انا مدینه العلم و علی بابها: (پیامبر فرمود1 -

انا مدینه العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها یعنی : من شهر علم هستم و : فرموده است

!!!ابوبکر پایه آن و عمر دیوار آن و عثمان سقف آن و علی درب آن است

(لا اله الا الله ، محمد رسول الله ، علی ولی الله (پیامبر فرمود :بر ساق عرش نوشته است2 -

(لا اله الا الله ، محمد رسول الله و وزیراه ابوبکر الصدیق و عمر الفارق (آن ها جعل کرده اند که

!!یعنی : ابوبکر صدیق و عمر فاروق دو وزیر او هستند

میغضک میغضی و میغضی میغض لله - پیامبر فرمود) : یا علی (دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست3 -

!!یعنی هر که عمر را دشمن دارد مرا دشمن داشته است) من ابغض عمر فقد ابغضی (آنها جعل کرده اند لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق یعنی یا علی ترا دوست نمی دارد جز مؤمن و دشمن نمی دارد

:پیامبر فرمود4 -

مگر منافق

یعنی : خداوند) عن الله جل جلاله ، ما احب ابوبکر و عمر المؤمن تقی و لا ابغضهما الا منافق شقی: (اینها جعل کردند

فرموده است عمر و ابوبکر را جز مؤمن با تقوا دوست ندارد و جز منافق شقی دشمن ندارد

پیامبر فرمود: حضرت آدم خداوند را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین قسم داد تا آمرزیده شد و آنها5 -

بصورت اشباحی مقابل عرش قرار داشتند.

آنها جعل کردند: خداوند، پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان و علی را بصورت اشباح خلق کرد و حضرت آدم خدا را به این

!! پنج نفر سوگند داد تا توبه او پذیرفته شد

.الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة یعنی حسن و حسین دو سرور جوانان بهشت هستند: پیامبر اکرم فرمود6 -

!!، (118) ابوبکر و عمر سید اکهول اهل الجنة ، یعنی عمر و ابوبکر دو سرور پیرمردهای بهشت هستند : آنها جعل کردند که)

با اینکه در بهشت اصلا پیرمرد وجود ندارد

اثر تبلیغات سوء در مردم نسبت به اهل البيت عليهم السلام

در صحیح بخاری از ابی اسحاق نقل کند که مردی از براء می پرسید آیا علی در جنگ بدر حضور داشت ؟ !! او پاسخ1 -

داد:

(119) آری مبارزه کرد و پیروز شد)

آری از حضور مردی در جنگ بدر سوال می کنند، که جنگ بدر جز با همت بلند او پیروز نشد و او به تنهایی معادل

.ملائکه و مسلمین جهاد کرد و کفار را قلع و قمع نمود

لا صلاة الا: در شهر حران مردم آنچنان سب و بدگوئی از حضرت امیر علیه السلام را لازم می شمردند که می گفتند2 -

نماز درست نیست مگر با لعن حضرت علی علیه السلام (بلعن ابی تراب یعنی . ك) العیاذ با

در جنگ صفین از سپاه معاویه جوانی در حالی که رجز می خواند به میدان آمد و شروع کرد به حضرت امیر علیه3 -

.السلام ناسزا گفتن

یکی از یاران حضرت بنام هاشم مرقال به او گفت : بعد از این نبرد باید حساب پس داد، از خدا بترس تو نزد خدا خواهی

یافت و از هدف و جایگاه فعلی تو سؤال خواهد نمود،

آنچنان که بمن گفته اند، نماز نمی (آن جوان گفت : من با شما می جنگم چون صاحب خدا) حضرت علی علیه السلام

خواند، شماها هم نماز نمی خوانید، با شما می جنگم چون صاحب شما خلیفه ما) عثمان (را کشته است ، شما هم کمک کرده

اید، سپس هاشم مرقال جوان را موعظه کرد و فرمود: اما اینکه گفتی صاحب ما نماز نمی خواند، او اول کسی است که با

پیامبر نماز خوانده ، از همه در دین خدا آگاه تر و نزدیکتر به پیامبر است ، اما اطرافیان او همگی قاریان قرآن هستند که

الخ (120)، شب را به تهجد بیدارند

را در فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر واسط قرائت نمود، (121) عبدالله ابن محمد واسطی وقتی حدیث طیر4 -

(122) مردم به او حمله کردند، و او را بیرون نموده و جای او را شستند.)

احمد ابن شعیب نسائی که صاحب یکی از صحاح ششگانه اهل سنت است ، زمانی به دمشق رفت ، در آنجا از او راجع5 -

به فضائل معاویه درخواست کردند، او پاسخ داد: آیا معاویه راضی نیست که مثل يك نفر آدم باشد، می خواهد برتر شود، و

در روایت دیگری گفت : من برای معاویه فضیلتی نمی شناسم مگر اینکه پیامبر فرمود: خدا شکمش را سیر نکند، مردم با

شنیدن این کلمات ، او را زبردست و پا له کردند، به گونه ای که وقتی او را با حالت مجروح به بیرون شهر بردند، جان

(123) سپرد.)

در ایام متوکل عباسی بود که نصر ابن علی ابن صهبان روایتی نقل نمود که پیامبر اکرم دست امام حسن و حسین را6 -

گرفت و فرمود: هر که ایندو را و پدر و مادر ایندو را دوست بدارد با من در قیامت هم درجه است، متوکل دستور داد تا

او را هزار تازیانه بزنند، در این میان فردی بنام جعفر ابن عبدالواحد آنقدر وساطت کرد و گفت این مرد از اهل سنت است

!) (124 تا اینکه متوکل دست از او برداشت)

جنايات معاوية و وضعیت شیعیان در دوران امام حسن و امام حسین علیه السلام

در توافقنامه ای که میان امام مجتبی و معاویه پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام انجام گرفت، امام مجتبی در آنها

شرط نموده بود که معاویه حق ندارد که بعد از خود جانشین تعیین کند، بلکه می باید کار را به شوری واگذار کند، و اینکه

اصحاب و شیعیان حضرت علی علیه السلام از نظر جانی و مالی و ناموس و اولاد، هر کجا که هستند در امان باشند، و

(125 پیمان و میثاق خدا بر معاویه است که این مسائل را رعایت کند.)

اما معاویه همچنانکه خود گفته بود، تمام شروط را زیر پا گذاشت، معاویه هدف خود و باطن خود را از مخالفت با حضرت

امیر بعد از صلح با امام مجتبی بیان نمود او پس از آنکه پایه های حکومتش محکم شد، در کوفه سخنرانی کرد و گفت: ای

اهل کوفه شما می پندارید که من بخاطر نماز و زکاة و حج با شما جنگ کردم؟ با اینکه شما این کارها را انجام می دهید؟

ولی من بخاطر اینکه بر شما امیر شوم و صاحب اختیار گردم جنگ کردم، و در آخر کلامش نیز گفت

(126 هرچه با امام مجتبی در قرار داد قبول کرده ام همه آنها زیر پاهایم می باشد و به آن عمل نمی کنم.)

زمان خلافت بیست ساله وی، یکی از سخت ترین و هولناکترین دوران برای شیعیان و طرفداران حضرت امیر علیه السلام

بود، معاویه که کینه بنی هاشم، مخصوصا اصحاب حضرت در جنگ صفین را در دل داشت، تا توانست از کشتار و

شکنجه و قتل و غارت دریغ نکرد

او امام مجتبی را مسموم کرد، آنگاه یاران و شیعیان گرانقدری مانند محمد ابن ابی بکر و عمر و ابن حمق و حجر ابن عدی

و یاران او و مالک اشتر و غیر هم را همچنانکه در تواریخ مذکور است به هلاکت رساند

فرمانهای پیاپی و مکرر او به عمال و حاکمان خود که از افراد ناپاک و سفاک بوده اند در تاریخ مذکور است، او به فرمانداران فرمان داد تا هر کس که به دین علی ابن ابیطالب است گردن بزنند، و خانه های ایشان را خراب کنند

و از

شیعیان احدی را باقی نگذارند، حتی در زمان حیات حضرت امیر علیه السلام نیز سپاهیان خود را برای غارت و کشتار به

شهرها می فرستاد و دستور جنایت و کشتار می داد، و اعلام کرد که من بیزارم از هر کس که راجع به فضیلت حضرت

(127 علی و خاندان او روایتی نقل کند.)

جنايات بسر ابن ابی ارضاء از طرف معاویه

عمال معاویه دستور داشتند که از هیچ کاری نسبت به شیعیان فرو گذار نکنند، حتی از نوامیس آنها، بسر ابن ابی ارضاء

جنایت کار معروف و سرسپرده معاویه بفرمان معاویه با سپاه خود به مکه و مدینه و نجران و یمن حمله کرد، و افراد

بسیاری را به خاک و خون کشید، و در یمن بود که دو طفل فرماندار یمن را) که از طرف حضرت امیر در آنجا حاکم بود)

خودش با کارد سر برید، بانوئی به او اعتراض کرد که تو مردها را کشتی، چرا این دو بچه را می کشی؟ بخدا اینها را نه

در جاهلیت و نه در اسلام نمی کشتند، ای پسر ارضاء آن حکومتی که قدرتش جز با کشتن کودکان و پیرمردان و بی رحمی

(128 و قطع رحم شکل نگیرد، حکومت زشتی است.)

او در صنعاء چهل نفر از ریش سفیدان را به جرم اینکه دو کودک مذکور در خانه زنی از فرزندان آنان مخفی شده بودند، به

قتل رسانید، در تاریخ نوشته اند: این شخص وقتی که از شام حرکت کرده تا وقتی که دوباره برگشت سی هزار نفر را کشته بود و عده ای را هم به آتش سوزانیده است.

کار به جایی رسید که این ملعون، زنان مسلمان قبیلہ ہمدان را اسیر کرد و بعنوان کنیز در بازار در معرض فروش قرار داد، و اینان اول زنان مسلمانی بودند که اسیر و در معرض فروش قرار گرفتند.

اینان به خانہ های مسلمانان حملہ می کردند و آنها را غارت می کردند، حتی زیورات بانوان را می ربودند، بیهوده نیست کہ حضرت امیر علیہ السلام بر این شخص نفرین بوده و عرض داشت: خدایا بسر، دین به دنیا فروخته و محارم تو را ہتک نمود، و اطاعت مخلوق فاجر را بر اطاعت شما ترجیح داده، خدایا او را نمیران تا اینکه عقلش را بگیری و ہرگز او را مستحق رحمت قرار نده، خدایا بسر و عمرو ابن عاص و معاویہ را لعنت نما، اندکی بعد، بسر دیوانہ شد و ہذیان می گفت، صدا می زد شمشیر بدهید تا بکشم، یک شمشیر چوبی به او می دادند او به بالشتی حملہ می کرد، آنقدر می زد تا (130) غش می کرد، مدتی چنین بود تا مرد.

بخشنامہ معاویہ و جنایات زیاد ابن ابیہ معاویہ در یک بخشنامہ کہ به تمام شہرها فرستاد نوشت: نگاه کنید ہر کس کہ ثابت شد کہ او علی و خاندان علی را دوست می دارد نامش را از دفتر حذف و حقوق او را قطع کنید، و بہ دنبال آن بخشنامہ دیگری فرستاد کہ ہر کسی را کہ متہم بہ دوستی این خاندان است، شکنجہ کنید و خانہ اش را خراب کنید، و در این میان مصیبت بزرگی و سنگین برای اہل کوفہ بود، چرا کہ در آنجا شیعیان حضرت فراوان بردند، کار بہ گونہ ای شد کہ شیعیان در نہانی و مخفیانہ با ہم صحبت می کردند و در همان حال از خدمتکار خانہ واہمہ داشتند و وقتی (131) می خواستند با ہم صحبت کنند، پیمانہای سخت می گرفتند کہ بازگو نکنند.

و بہ ہمین جہت بود کہ معاویہ، برای نابود کردن شیعیان عراق، زیاد ابن ابیہ این خونریز بی رحم تاریخ را بر کوفہ امیر کرد، او کہ زمانی از شیعیان حضرت بود و آنها را می شناخت، تا می توانست، در نابودی شیعیان کوشید، چہ بسیار دست و پاها کہ برید و چشمہائی کہ کور کرد و بدنہائی، کہ بر درخت بہ دار آویخت (132) آنقدر بر شیعیان تاخت، کہ از عراق گریختند و بہ اطراف پناہ بردند، بطوریکہ شخصیت معروفی در میان آنها نماند.

جسارت زیاد ابن ابیہ ملعون بہ امام مجتبی و حضرت امیر علیہما السلام شما خود مظلومیت شیعیان و امام مجتبی علیہ السلام و شقاوت این ناپاک را در جواب نامہ ای کہ حضرت برای وی راجع بہ تاءمین جان یکی از شیعیان نوشته بود ملاحظہ می نمائید او بہ امام مجتبی نوشت:

بخدا قسم اگر او میان پوست و گوشت تو باشد در امان نیست، همانا محبوبترین گوشتی کہ دوستدارم بخورم، آن گوشتی است کہ تو پارہ ای از آن هستی، او را بخاطر گناہش بہ کسی کہ از تو سزاوارترست تسلیم کن، اگر ببخشم بخاطر (133) وساطت تو نیست و اگر بکشم، علتی ندارد مگر بخاطر محبت او بہ پدر فاسق تو. والسلام)

آری این ناپاک شیعیان را در کوفہ جمع کرد تا مردم را بر بیزاری از حضرت علی وادار کند، ہر کہ امتناع می کرد او را (134) می کشت، اما خداوند او را بہ خود مشغول نمود و مبتلا بہ طاعون شد و بعد از دو روز مرد.

و این زیاد همان شخصی است کہ وقتی اہل کوفہ او را در منبر سنگباران کردند، دست ہشتاد نفر را بہ این جہت قطع (135) کرد.

دشمنی بنی امیہ حتی با نام علی

بنی امیه در ادامه تبلیغات بر علیه اهل بیت علیهم السلام از نام علی هم واهمه داشتند، ابن حجر در تهذیب
التهذیب آورده
است که بنی امیه اگر می شنیدند نوزادی نامش علی نهاده شده آن را می کشتند، شخصی بنام رباح که نام
پسرش علی بود،
وقتی متوجه خطر شد گفت : نام او علی است نه علی ، در واقع نیز با علی و هر کس همنام حضرت بود
دشمن بود
(136) پسرش علی ابن رباح نیز می گفت : من حلال نمی کنم کسی را که به من علی بگوید من علی هستم.
بخشنامه معاویه و مظلومیت شیعیان
معاویه در نامه خود به زیاد ابن ابیه نوشت : هر کس که بر دین علی و راء اوست بکش ، و به تمام شهرها
نوشت هر
کس که ثابت شد دوستدار علی و خاندان اوست ، حقوقش را قطع کنید
و در بخشنامه دیگری نوشت : ببینید هر که متهم است که از دوستان علی است او را بکشید، هر چند ثابت
نشده باشد، به
همین جهت مردم را به این اتهام و شبهه و گمان در زیر هر سنگی می کشتند، به گونه ای که اگر از دهان
کسی سخنی
اشتباه سر می زد گردنش را می زدند، کار بجائی رسید که اگر کسی را متهم به کفر و زندق می کردند،
محترم بود و
(137) کسی با او کاری نداشت ، اما شیعیان مخصوصا در کوفه و بصره در امان نبودند.
مبارزه امام حسین علیه السلام با تهاجم فرهنگی معاویه
دو سال قبل از مرگ معاویه ، امام حسین علیه السلام با عبدالله ابن جعفر و عبدالله ابن عباس به حج مشرف
شدند حضرت
دستور دادند تا تمامی مردان و زنان و شیعیان و موالی بنی هاشم همه حاضر شوند، و همچنین پیغام دادند تا
هر کس که
حضرت را می شناسند و با خاندان حضرت آشناست به مکه بیاید، و در همین راستا تمامی اصحاب پیامبر و
پسران آنها و
کسانی که پیامبر را ندیدند اما از اصحاب حضرت روایت گرفته اند (و انصار از کسانی که به عبادت و صلاح
تابعین
معروف بودند، همه در منی جمع شدند، جمعیتی شد بیش از هزار نفر، که اکثر آنها از تابعین و فرزندان صحابه
پیامبر
بودند،
این ستمگر) معاویه (با ما و شیعیان ما: امام حسین علیه السلام برخاست و خطبه خواند . پس از حمد و ثنای
الهی فرمود
کارهائی کرده که شما می دانید و دیده اید و شاهد بوده و به شما رسیده است ،
من می خواهم از شما راجع به اموری سؤال کنم ، اگر راست گفتم ، مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گویم تکذیب
کنید، سختم
را بشنوید و مخفی نگه دارید، و سپس به شهرها و قبیله های خود بروید، و افراد مورد اعتماد و امین را به آنچه
می دانید،
دعوت کنید، من می ترسم که این حق) امامت و فضیلت اهل بیت علیهم السلام (که نه و نابود شود،) گرچه (
خداوند نور
خود را تمام می کند گرچه کافرین نخواهند
آنگاه حضرت هر آیه ای که خداوند در مورد اهل البیت نازل نموده بود، بیان کرد و تفسیر نمود، و هر چه پیامبر
راجع به
پدر و مادر و خانواده ایشان فرموده بود روایت نمود، و در تمام این موارد، اصحاب پیامبر می گفتند :خداپا درست
است ،
ما اینها را شنیده ایم و شاهد بودیم ، تابعین نیز می گفتند :خداپا شاهد باش ، که ما این سخنان را از افراد
مورد اعتماد شنیده
ایم ، تا اینکه حضرت چیزی را فروگذار نکرد . حضرت بعد از اینکه چیزی از فضائل نماند که فروگذار کند فرمود :
شما را
بخدا سوگند می دهم که برگردید و به افراد مورد اعتماد خود اینها را بازگو کنید، و سپس حضرت فرود آمد و
مردم متفرق
شدند.) (138)

مظلومیت اهل البیت علیهم السلام تا زمان سیدالشهداء

انکار غدیر خم 1 -

اما اهل البیت علیهم السلام ، با آنهمه سفارشات و احترام و عظمتی که از پیامبر اکرم نسبت به ایشان چه در عمل و چه در سخن در مقابل چشم و گوش مسلمانان انجام می گرفت ، بعد از پیامبر اکرم از مظلومترین افراد تاریخ اسلام به شمار می روند.

(139) امام سجاد علیه السلام می فرمود: در مکه و مدینه بیست نفر مرد نیست که ما را دوست داشته باشد. هنوز بیش از سه ماه از جریان غدیر خم و منصوب نمودن حضرت امیر علیه السلام در حضور دهها هزار نفر به خلافت

بوسیله پیامبر نگذاشته بود، هنوز آری دلنشین پیامبر اکرم در گوشها طنین انداز بود که فرمود **من کنت مولاه**

فهذا علی

مولاه ، هر که من مولای اویم ، این علی مولای اوست ، خدایا دوستانش را دوست دار و با دشمنانش دشمن باش ،

که ناگاه پس از رحلت پیامبر اکرم و در زمانی که خاندان پیامبر در سوگ حضرت بسر می بردند، و حضرت امیر مشغول

غسل و کفن جسم مطهر پیامبر(ص) بود، مخالفین در کناری گرد آمدند و از این فرصت استفاده کرده تا حضرت را در

مقابل عمل انجام شده قرار دادند، و همچنانکه در برخی روایات آمده حتی هنگام مراسم دفن پیامبر نیز حاضر نشد

مظلومیت حضرت زهرا سلام الله علیها 2 -

و شرم آورتر آنکه به خانم حضرت علی علیه السلام برای گرفتن بیعت از حضرت هجوم آوردند، عمر هیزم خواست فریاد

برآورد که سوگند به آنکه جان عمر در دست اوست ، یا خارج شوید یا خانم را با هر که در آن است آتش می زنم به او

!گفتند: در این خانم فاطمه است ، گفت : گرچه او باشد

جز علی همه بیرون آمدند، عمر در اثر ناله حضرت فاطمه و توبیخ او برگشت ، ابوبکر به تحریک عمر چند بار قنفذ را

پدر جان ای رسول خدا،: فرستاد به دنبال حضرت ، وقتی موفق نشد، عمر دوباره آمد و در زد، حضرت فاطمه صدا زد

بعد از شما چه کشیدیم از این خطاب و این ابی قحافه(عمر و ابوبکر (مردم با شنیدن ناله حضرت فاطمه برگشتند، اما عمر

(140) و عده ای ماندند تا علی را به زور از خانه بیرون آوردند.)

!!در خانه وحی آتش افکند

!!و ای کاش به همین جا اکتفا می کردند

مسعودی که مورد قبول شیعه و سنی است در اثبات الوصیه می نویسد، بطرف حضرت علی حمله کردند، در خانه را آتش

زدند، و حضرت را با زور خارج کردند، و سرور زنان(حضرت فاطمه) را میان در فشار دادند، تا اینکه محسن را سقط

کرد!

صاحب وافی بالوفیات از نظام معتزلی نقل می کند که عمر در روز بیعت چنان بر شکم حضرت فاطمه زد که محسن را

سقط نمود و اینجاست که ابن ابی الحدید سنی معتزلی در شرح نهج البلاغه گوید: وقتی برای استادم ابو جعفر نقیب داستان

هدر نمودن پیامبر خون هبار ابن اسود را بواسطه اینکه با نیزه بر هودج دختر پیامبر، زینب حمله کرد که منجر به سقط

فرزندش شد، نقل نمودم ، استادم گفت : اگر پیامبر زنده می بود حتما خون کسی که فاطمه را ترساند تا فرزندش را سقط

!(141) نمود، حلال می کرد)

مساءله آنقدر شنیع بود که ابوبکر در دم مرگ آرزو می کرد ای کاش با خانم حضرت فاطمه کاری نمی داشتم ، هر چند

(142 کار به جنگ بکشد.)

جسارتها و بدگوئیها 3 -

مظلومیتها همچنان ادامه می یافت ، به دنبال این حوادث ، محروم نمودن حضرت فاطمه (س) از حق مسلم خویش فدک

شروع شد، فدک را که حق مسلم و عطیه الهی بود با بهانه واهی از حضرتش گرفتند، حضرت فاطمه سلام الله علیها بر علیه این اقدام ظالمانه فریادها زد اما سیاست وقت ، به هیچ وجه راضی نبود که دختر

پیامبر را راضی نگه دارد، ابن ابی الحدید گوید :وقتی استدلال حضرت فاطمه و علی علیهماالسلام در دل مردم تاءثیر کرد، ابوبکر به بالای منبر رفت

و گفت : ای مردم این چه هیاهویی است که بر پای کرده اید و گوش به حرف هر کس می دهید، او چون شهادتش را رد

کرده ایم این حرفها را می زند، او همانند روباهی است که شاهدش دم اوست ، ماجراجویی فتنه انگیز است و مردم را به

نام زنی بزهکار بوده (که محبوبترین) اخلال گری ترغیب می کند، از افراد ضعیف و زنها کمک می گیرد همانند ام طحال

(143 افراد خانواده اش نزد او کسی بود که زنا بدهد.)

و یاللعجب که به حضرت علی و فاطمه سلام الله علیها، نسبت روباه و دم روباه داده و آنها را تشبیه به زن زناکار کنند،

همانا که طبق آیه تطهیر خداوند به پاکدامنی و طهارتشان شهادت داده است

دختر گرامی پیامبر اکرم در ناراحتی و غربت 4 -

و سرانجام وقتی به مقتضای سیاست ، به دلجوئی دختر پیامبر آمدند، و حضرت فاطمه بخاطر حضرت علی علیه السلام آن

دو را پذیرفت ، به آنها فرمود :شما را بخدا آیا نشنیده اید که پیامبر فرمود :خشنودی فاطمه ، خوشنودی من ، خشم فاطمه ،

خشم من است ، هر که فاطمه را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که فاطمه را خشنود کند مرا خشنود کرده و هر که

فاطمه را خشمگین کند مرا خشمگین نموده است ؟ جواب دادند آری ، ما این کلمات را از پیامبر شنیدیم ، حضرت فرمود:

من خداوند و ملائکه را گواه می گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آورده اید و خشنود نکردید

اگر پیامبر را ملاقات کنم ، شکایت شما دو نفر را خواهم نمود، ابوبکر با گریه گفت : بخدا پناه می برم از خشم شما و

(144 پیامبر، حضرت فاطمه فرمود :بخدا قسم در هر نماز بر تو نفرین می کنم.)

و کار مظلومیت بجائی رسید که وصیت نمود از آن افراد کسی در مراسم تجهیز او شرکت نکند، و تنها باقیمانده پیامبر اکرم

، در حالی که دلی مالمال از غصه و اندوه داشت ، شبانه و در حالت غربت به خاک سپرده شد

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می گوید :به استادم گفتم : مگر ابوبکر نمی دانست فاطمه راست می گوید؟

استادم گفت : چرا می دانست ، پرسیدم پس چرا سخن او را قبول نکرد؟ استادم گفت : او اگر سخن فاطمه را در مورد فدک

بدون شاهد می پذیرفت ، فردا فاطمه ادعای خلافت را برای شوهرش می کرد و ابوبکر باید می پذیرفت . حضرت علی علیه السلام از آن دورانها می گوید

و حضرت امیر علیه السلام از آن دورانهای سخت ، یعنی بعد از رحلت پیامبر اکرم تا کشته شدن عثمان ، در خطبه شفشقیه

یاد نموده است در آن جا که می فرماید :بخدا سوگند، پسر ابی قحافه خلافت را در حالی پوشید که می دانست ، که من برای

خلافت همانند قطب آسیا هستم ، علوم (از من سیل آسا سرازیر است و پرنده به) قله رفیع مقام (من نمی رسد، اما من از

خلافت دامن برکشیدم و اعراض کردم ، فکر کردم تا با دست بریده حمله کنم ، یا بر این تاریکی که بزرگترها را پیرو

کودکان را سالمند و مؤمن در آن رنج می کشد تا خدا را ملاقات کند صبر کنم؟ سرانجام دیدم که صبر بر اینها عاقلانه

است، صبر کردم، در حالی که در چشم خاشاک و در گلویم استخوان بود، می دیدم که ارث مرا (خلافت را) غارت می

(145) کنند، تا اینکه فرمود: من در این مدت طولانی و سخت، بسیار صبر کردم.

پستی دنیا و مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام

هر چه زمان بیشتر می گذشت و مردم از عمر پیامبر بیشتر فاصله می گرفتند، مظلومیت اهل بیت علیهم السلام نیز بیشتر

می شد، خلیفه دوم حضرت امیر علیه السلام را با افرادی مثل عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن و سعد و قاص در

مسائل جاننشینی خود همتا قرار داد، و این همان مظلومیتی است که حضرت امیر علیه السلام در خطبه شفشقیه آن را تذکر

می دهد آنجا که می فرماید

عمر بعد از خود خلافت را در شوری قرار داد که مرا یکی از آنها پنداشت، پناه بر خدا از این شوری، کی درباره من

نسبت به اولین اینها) عمر و ابوبکر (شک بود که الان با امثال اینها همتا شده ام؟

آری او نه تنها حضرت را همردیف عبدالرحمن و سعد و عثمان قرارداد بلکه طبق روایات او سالم مولی ابن حذیفه و یا

معاذ ابن جبل و یا ابو عبیده جراح را بر حضرت مقدم می داشت، چرا که می گفت: اگر یکی از اینها زنده می بود من

(146) شوری را تشکیل نمی دادم، و او را خلیفه می کردم.

مظلومیت امیرالمؤمنین در دوران عثمان

و این روند ادامه داشت، تا در زمان عثمان سر سلسله حکومت بنی امیه، سرعت یافت، او بارها به حضرت امیر

جسارت نمود، در مطالب گذشته دیدیم که عثمان وقتی اعتراض حضرت امیر را به تبعید عمار شنید به حضرت گفت: تو

به تبعید شدن سزاوارتری تا عمار،

!! و گاهی در دفاع از مروان آن مرد خبیث ملعون، به حضرت گفت: بخدا قسم تو نزد من از مروان برتر نیستی و ما قبلاً فاجعه دردناک بی همتائی را از عثمان نسبت به حضرت امیر نقل کردیم که او چگونه با چوبدستی به

زدن

حضرت امیر علیه السلام پرداخت،

آری همین روند و همین افعال بود که حکام بعدی را تشویق می کرد تا با اولاد علی آنچه رفتار کنند، که کردند

مظلومیت امام مجتبی علیه السلام در دوران معاویه

تا اینکه نوبت به معاویه رسید، با حکومت یافتن او، مظلومیت اهل بیت به اوج خود رسید، او بی پروا و بی مهابا در زبان

و عمل، تلاش کرد تا نام اهل بیت را محو کند

کدام مظلومیت بالاتر از اینکه، امام مجتبی و امام حسین علیهما السلام در مجلس معاویه حاضر باشند و او در حضور

جمعیت، حضرت امیر را ناسزا گوید و سب کند،

این مروان است همانکه پیامبر او و پدرش را لعنت کرد، اما از الطاف بنی امیه بر مدینه حاکم شد و هر جمعه حضرت

علی را لعن می نمود، امام مجتبی بخاطر اینکه در وقت ناسزا حاضر نباشد، صبر می نمود تا وقت اقامه شود آنگاه وارد

می شد، اما مروان کسی را می فرستاد تا در خانه حضرت به ناهنجاری حضرتش و پدرش را ناسزا گوید، از جمله

مثل تو همانند استر است که وقتی می: فحاشیهای این خبیث که مرد بد دهنی نیز بود این است که به حضرت مجتبی گفت

پرسند پدرت کیست؟ گوید: پدرم اسب است (ك) العیاذ با

حضرت به فرستاده مروان فرمود: به او بگو این کارها باعث نمی شود که من ترا ناسزا بگویم، اما وعده من و تو خداوند

باشد، اگر دروغ می گوئی خداوند سخت ترین انتقام گیرنده است ، جد من بزرگوارتر از آن است که مثل من مانند استر (147 باشد).

و قبلا گذشت اوج مظلومیت امام مجتبی در وقتی که زیاد بن ابیه ، این ناپاک در ضمن جواب نامه امام مجتبی چه جسارتها به حضرت کرد، و سرانجام این مظلومیت به جایی رسید که ریحانه پیامبر و سید جوانان اهل بهشت با تحریک معاویه و توسط همسر امام ، به شهادت رسید، معاویه که به همسر امام وعده کرده بود در مقابل مسموم کردن امام مجتبی یکصد هزار درهم به او بدهد و او را همسر یزید کند و آن بدبخت نیز، سید جوانان بهشت را در مقابل فاسق فاجری مثل یزید به شهادت رساند، بعد از امام مجتبی ، معاویه پولها را برای جعده همسر امام فرستاد، ولی به او پیغام داد که ما زندگی یزید را (148 دوست داریم و گرنه نسبت به وعده ازدواج نیز وفا می کردیم).

ناسزاگوئی به اهل البیت بر فراز منبرها و در ادامه همین راستا بود که معاویه سنت سب و ناسزا بر حضرت را برقرار کرد و مقرر کرد تا در تمام ممالک اسلامی بر روی تمام منابر و جمعه و جماعات حضرت علی علیه السلام را لعن کنند و خود نیز به آن می پرداخت ، حتی حاضر شدند که احکام خدا را بخاطر پیشبرد این هدف تغییر دهند، همچنانکه دیدیم مروان ، خطبه نماز عید را قبل از نماز می خواند، تا مردم متفرق نشوند و به سب اهل البیت گوش دهند.

این سنت ننگین از زمان معاویه تا زمان عمر ابن عبدالعزیز ادامه داشت ، کار بجایی رسید که خالد ابن عبدالله قسر که از طرف هشام بر عراق امیر بود بر روی منبر می گفت : خدایا علی ابن ابی طالب ابن عبدالمطلب ابن هاشم ، داماد پیامبر را که دختر او نزدش است و پدر حسن و حسین لعنت نما (149 و سپس با حالت استهزاء به مردم می گفت : آیا با کنایه گفتم ؟)

عده ای از بنی امیه به معاویه گفتند، شما که به آرزوی خود رسیده ای ، ای کاش از لعن این مرد دست بر می داشتی ؟

معاویه گفت : نه بخدا سوگند دست بر نمی دارم تا اینکه کودکان بر این روش بزرگ و بزرگترها پیر شوند و کسی نباشد که فضیلتی از کار بجایی رسید که امر چنان بر مردم متشبه شد که می گفتند : نماز بدون لعن ابی تراب (حضرت علی 150) (علی نقل کند درست نیست.

دشمنی با اهل البیت ، افتخار و امتیاز محسوب می شد حجاج ابن یوسف در راهی می رفت ، شخصی نزد او آمد و گفت : خانواده ام مرا عاق کرده اند و اسم مرا علی گذارده اند نام مرا تغییر ده و مقداری نیز به من کمک کن که نیازمندم ، حجاج گفت : بخاطر زیبایی و لطافت واسطه ای که آوردی (151 نامت را چنین گذاردم ، و سپس او را منصبی داد و گفت : برو آن جا مشغول باش).

در تاریخ آمده است که عبدالله ابن هانی به حجاج گفت : ما مناقبی داریم که هیچکس از عرب ندارد، حجاج گفت : چیست ؟

ابن مروان خلیفه اموی (هرگز نزد ما بدگوئی نشده است ، حجاج گفت : بخدا که فضیلتی (گفت : امیرالمؤمنین عبدالملک است ، آن مرد گفت : از قبیل ما در جنگ صفین هفتاد نفر با معاویه بود، اما با علی فقط یک نفر بود، حجاج گفت : بخدا که فضیلتی است ، آن مرد گفت : ما زنانی داریم که نذر کردند اگر حسین ابن علی کشته شود هر کدام ده شتر جوان قربانی

کنند و کردند، حجاج گفت : بخدا که فضیلتی است آن مرد گفت : هیچ کدام از ما نیست که به او پیشنهاد لعن علی را بکنند
 مگر اینکه انجام می دهد و بعلاوه دو پسر او حسن و حسین و مادر آن دو فاطمه را نیز اضافه می کند، حجاج گفت : بخدا
 (152 که فضیلتی است.)
 پاسخ مناسب امام مجتبی علیه السلام به معاویه
 روزی معاویه در کوفه خطبه خواند و در حالی که امام حسن و امام حسین حضور داشتند، از حضرت علی علیه السلام بدگوئی کرد و سپس به حضرت حسن جسارت کرد، امام حسین علیه السلام برخاست تا جواب او را بدهد، حضرت مجتبی
 دست برادر را گرفته نشاند و سپس خود برخاسته فرمود
 ای که از علی می گوئی منم حسن ، پدرم علی است) اول مسلمان و اول مجاهد و داماد و برادر پیامبر(،
 توئی معاویه و
 پدرت صخر) سردسته کفار در جاهلیت و پناهگاه منافقین در اسلام یعنی ابوسفیان (مادر من فاطمه است و
 مادر تو هند
)جگرخوار بدکاره (جد من رسول خدا است و جد تو عتبه ابن ربیعة) مشرکی که در بدر کشته شد (مادربزرگ
 من خدیجه
 اول بانوی مسلمان و فداکار اسلام (و مادربزرگ تو قتیلہ است ، پس خدا لعنت کند هر کدام از ما را که گمنامتر
 و) است
 بد خانواده تر و آن که در گذشته و بعدا شرورتر و در کفر و نفاق مقدم تر است
 ناگاه عده ای در مسجد صدا برآوردند، که امین ، راوی اول حدیث گوید :من هم می گویم امین ، راوی دوم فضل
 نیز گوید:
 من هم می گویم امین ، راوی سوم نیز گوید، امین ، ابن ابی الحدید نیز گوید :من هم گویم امین ، مرحوم
 امینی نیز گوید :من
 ، مؤ لف این کتاب نیز گوید :من هم می گویم امین ، شما هم بگوئید :امین ، (153)هم می گویم امین
 مظلومیت اهل البیت هنگام شهادت
 شما اوج این مظلومیت ها را هنگام شهادت اهل البیت مشاهده کنید، تنها باقیمانده پیامبر، حضرت فاطمه ،
 فقط چند ماهی
 زندگی نمود و با دلی پر اندوه در جوانی دل سپرد و با غربت و شبانه بخت سپرده شد و قبر او نیز مخفی ماند
 امیرالمؤمنین با آن همه فضائل و خصائص بی نظیر، در حالی که خلیفه اسلام بود، می بایست شبانه و در
 غربت و مخفیانه
 دفن شود، تا مبادا مورد جسارت دشمنان قرار گیرد و قبر مطهر او تا دهها سال مخفی بماند
 و امام مجتبی نوه بزرگ پیامبر، می بایست پس از سالها مظلومیت ، و تحمل مصائب از دوست و دشمن به
 دست دشمن
 شهید گردد و سپس حتی حق دفن شدن در کنار جد خود پیامبر را نداشته باشد، و جسد مطهر او پس از
 رحلت نیز مورد
 هجوم دشمن قرار گیرد وص تیرباران شود
 و سرانجام سیدالشهداء و خاندان عترت ، به گونه ای دلخراش و اسف بار به شهادت و اسارت روند، پیکر پاک
 وک زیر سم
 ستوران دشمن له شود و در میان صحرای کربلا بر روی خاک رها شود
 علت بی تفاوتی مردم نسبت به انحرافات دینی
 شما پس از مطالعه اینهمه فشارها و شکنجه ها و تبلیغات سوء، و انحرافات دینی ، در خواهید یافت ، که چرا
 مردم با دیدن
 اینهمه ظلم و ستم ، هیچگونه تحرکی از خود نشان نمی دادند،
 در ابتدای کار که مسیر خلافت را منحرف کردند، شاید بسیاری هرگز تصور نمی کردند که سرانجام این انحراف
 به کجا
 خواهد رسید، و به همین جهت به مساءله امامت از جنبه دینی نظر نمی کردند
 گرچه صدیق طاهره سلام الله علیها در خطبه خویش به مردم تذکر داد که نتیجه انحراف در آینده بسیار وخیم و
 دردناک
 است . آنجا که فرمود :به جان خودم سوگند که نطفه فتنه منعقد شد، اندکی صبر کن ، بزودی نتیجه خواهد
 داد و از این شتر

خلافت خون خواهند دوشید و ظرفهای خود را از خون تازه پر خواهند نمود آنجاست که طرفداران باطل زیان می کنند و

(154) باطل پیشه گان به عاقبت پایه ای که پیشینیان بنا نهاده اند می رسند. (مخصوصا که در دوران رحلت پیامبر اکرم ، خوف و واهمه ضربه خوردن و تفرقه مسلمین و تقویت کفار، بهترین سرپوش بود که مخالفین از آن برای اهداف سیاستهای خود استفاده کردند، و شاید بهمین جهت بود که حضرت امیر علیه السلام بخاطر حفظ اسلام و دین پیامبر این فرصت را از منافقین گرفت ، تا مبادا بر اثر بحران و کشمکش داخلی ، بر علیه

اسلام شورش کنند، چرا که بسیاری از قبائل عرب بعد از مسلط شدن اسلام و پیروزی مطلق آن ، اسلام را پذیرفته بودند ولی در دل رام نبودند

و به دنبال فرصت می گشتند، و رحلت پیامبر آنها را به طمع انداخته بود، و حضرت امیر برای حفظ اسلام اقدامی ننند نکرد، هر چند مخالفین در جسارتها افراط کردند، اما بینش عمیق و بلند حضرت امیر نسبت به حساسیت زمان ، مانع شد تا

(155 دست به اقدامی عجولانه بزند، لذا بر همه چیز صبر کرد) در این میان با مرور زمان ، در زمان خلیفه دوم انکار مسلمانها را به فتوحات خارج مشغول نمودند، پیروزیها و کشور

گشائیهای درخشان در زمان خلیفه دوم ، از چند جهت در پیشبرد اهداف مخالفین مؤثر افتاد، از طرفی خلیفه دوم وسیله

انتشار و پیشرفت اسلام گردید، و محبوب قلوب مردم شد، و طبعا مخالفین او در انزوا قرار می گرفتند، و مهمتر از همه اینکه اوضاع مردم مدینه و مسلمانها از آن وضعیت بحرانی و سخت که در زمان پیامبر داشتند، رو به

فرونی و رفاه گذارد آنها نیز برای جلب حمایت مردم ، اموال را تقسیم می کردند، خود خلیفه نیز بسیار اظهار زهد و

قناعت می نمود، و شما نیک می دانید که وقتی امت اسلام ، فردی را از نظر دینی ، قناعت می نمود، و شما نیک می دانید

که وقتی امت اسلام ، فردی را از نظر دینی ، عامل پیشرفت اسلام در اقصی نقاط جهان بدانند به گونه ای که امپراطوری

عظیمی مثل ایران به تسخیر اسلام درآید، و از طرفی مسلمانان پیشرفت مادی و اقتصادی خود را نیز مدیون او بدانند،

الناس علی دین (هرگز حاضر نمی شوند که از حمایت او دست بردارند، این را نیز اضافه کنید که تجربه نشان داده است که

مردم بر دین فرمانروایان خود هستند) **ملوکهم** وضعیت اقتصادی مسلمانان در دوران پیامبر اکرم

شما دوران پیامبر اکرم را با دوران خلفا خصوصا عثمان مقایسه کنید، در زمان پیامبر اکرم عده ای از مهاجرین ، بر اثر

کمبود مسکن و امکانات با وضع رقت باری در مسجد اقامت می کردند که به اصحاب صفه مشهور شدند اینها چهارصد نفر بودند که حضرت رسول ، صبح و شام نزد آنها می آمد و مقداری خرما به آنها می داد روزی

حضرت نزد ایشان آمد دید، بعضی کفش خود را درست می کنند، دیگری مشغول وصله کردن لباس خویش است ، ...یکی از آنها برخاست و به حضرت عرض کرد : یا رسول الله این خرمائی که به ما می دهی شکم ما را آتش

زده حضرت فرمود : آگاه باش ، من اگر می توانستم دنیا را طعام شما کنم می کردم ، ولی هر کدام از شما که بعد از من زنده

بماند چنان به ناز و نعمت رسد که صاحب انواع غذاها شود، صبح در يك لباس گران و شب در لباسی دیگر، خانه های

خود را زینت می کنید همچنانکه کعبه زینت می شود، یکی از اصحاب صفه) که به هیجان آمده بود (گفت : من مشتاق آن زمانم ، چه وقت خواهد بود؟ حضرت فرمود :

دوران

(156) فعلی شما بهتر از آن زمان است ، شما اگر شکمهایتان را از حلال پر کنید، به پر کردن از حرام نزدیک می شوید.)

الحديث

درست در تعبیر حکیمانہ پیامبر دقت کنید، ملتی که به رفاه و نعمت روی آورد، دیگر دفاع از ارزشهای الهی و اخلاقی و

مسائل معنوی برای او کمرنگ می شود، آلودگی روحی به مسائل رفاهی ، مرگ معنوی يك جامعه ای را فراهم می کند،

آن جامعه دیگر در مقابل انحرافات معنوی حساسیت نشان نمی دهد، بلکه برعکس در مقابل هر چه که منافع مادی او را

بخطر اندازد می ایستد، انسان ناسپاستر از آن است که بتواند در مقابل امکانات و نعمتها، ارزشهای والای معنوی را حفظ

کند، مخصوصا وقتی که منافع مادی با ارزشهای معنوی در تضاد باشد

آری مدینه پایتخت اسلام ، در زمان خلفا شاهد انواع و اقسام غنائم جنگی و نعمتهای مادی بود، مالیاتها و مال التجاره و

غنائم بود که از اطراف سرازیر می شد، و چهره جامعه اسلامی دگرگون می شد

نمونه ای از وضعیت اقتصادی مردم در دوران خلیفه دوم

وقتی مدائن پایتخت ساسانیان در زمان خلیفه دوم سقوط کرد، آنقدر از طلا و جواهرات و غنائم جنگی و لباس و زیورات

سلطنتی ، به دست آمد که قابل شمارش نبود، غنائم مذکور علاوه بر خزینہ ساسانیان ، دارای امور عتیقه و هدایای ملوک

سابق نیز بود،

اشیاء گرانقدری مانند زره هرقل امیر روم و خاقان شاه ترك و داهر شاه هند و زره بهرام چوبین و زره سیاوخش و

شمشیرهای کسری ، و هرمز و قباد و فیروز و هرقل و خاقان و داود و بهرام و همراه با مجسمه های

جواهرنشان و تاج

سلطنتی در میان آنها بود

به گونه ای که وقتی سعد ابن ابی وقاص غنائم جنگی را تخمین کرد و يك پنجم را به مدینه فرستاد و چهار

پنجم را تقسیم

نمود، سهم هر سرباز شصت هزار شد، این ماسوای زمینها و خانه ها و امور غیر منقول بود، و هنگامی که

فرش سلطنتی

کسری را که شصت ذراع در شصت ذراع بود و در هنگام زمستان که گل و گیاه نبود، شاهزادگان بر روی آن غذا می

خوردند، زیرا در آن تصویر باغستانها و گلها به گونه ای بسیار زیبا همراه با تصویر رودخانه ها قرار گرفته بود، و تمام فرش با طلا و یاقوت و جواهرات زینت شده بود به مدینه آوردند عمر بعد از تقسیم سایر غنائم میان مردم

، این

فرش گرانبها را نیز تقسیم کرد، به گونه ای که سهم حضرت امیر علیه السلام که از بهترین قسمت ها هم

نبود، بیست هزار

(157) شد.)

و در جنگ جلولاء و فتح حلوان در سال شانزدهم هجری ، وقتی غنائم جنگی را تقسیم کردند، سهم هر سواره نه هزار

(158) درهم یا دینار و نه اسب شد، البته پیاده نصف این مقدار است ، گفته اند که غنائم جنگی سی میلیون بوده است.)

در جنگ موصل و تکریم به سواره سه هزار درهم و به پیاده هزار درهم دادند و يك پنجم را هم به مدینه نزد عمر

(159) فرستادند.)

خلاصه آنکه ، مضافا به انبوه غنائم جنگی که نصیب مجاهدین می شد، اهل مدینه از سهم خمس بهره وافر می بردند

در زمان خلیفه اول به عراق و شام لشکرکشی شد، و در زمان خلیفه دوم دمشق و بلاد ساحل دمشق فتح شد، و از سال

چهاردهم به بعد حمله به ایران و تسخیر تدریجی شهرهای کشور وسیع ایران آغاز شد در سال پانزدهم حمص و بعلبک و

حلب و انطاکیه و بیت المقدس فتح شد، در سال شانزدهم شهرهای غربی و مدائن پایتخت ساسانیان فتح شد، و همینطور
روند پیروزیها ادامه می یافت تا اینکه در سال بیستم هجری مصر فتح شد، یعنی وسعت مملکت اسلامی از حجاز به شرق و
غرب عالم، تا اروپا و آسیا و آفریقا گسترش یافت.
تفاوت زمان حضرت امیر با زمان خلفا
نکته ای که قابل توجه و دقت است، این است که بسیار فرق است میان زمان حضرت امیر و زمان حکومت
شیخین و
عثمان، در زمان ابوبکر و عمر، مردم از دوران سخت اقتصادی و گرسنگی و جنگ و وحشت که در زمان پیامبر
وجود
داشت، بطرف دوران شکوفا شدن اوضاع اقتصادی و رفاه و امنیت و غنائم جنگی و توسعه نظامی رسیدند، و
طبیعی است
وقتی مردم بعد از آن سختیها و گرسنگیها، با رفاه روبرو شوند، آن را عمیقا در آغوش گیرند، اما در زمان حضرت
امیر
علیه السلام، اگر حضرت همان روش قبلی ها را ادامه می داد، یعنی ولخرجیها و ریخت و پاشهای سابق را
ادامه می داد،
کار حکومت وی برقرار می ماند، و هرگز افرادی مانند معاویه و طلحه و زبیر و دیگران بخاطر عدالت وی از او روی
گردان نمی شدند و جنگ داخلی به راه نمی انداختند
اما حضرت بر خلاف قبلی ها نه تنها آن ریخت و پاشها را نکرد، بلکه اعلام نمود، تمام ریخت و پاشهای ناحق
عثمان را به
بیت المال بر می گرداند، هر چه که باشد و هر کجا که باشد، هر چند در مهریه زنان پرداخت شده باشد، و
شما خوب می
دانید، وقتی يك خانواده و در سطح وسیعتر، يك جامعه را با ریخت و پاش عادت دادند، بر گرداندن آن خانواده و یا
جامعه
به اعتدال و میانه روی، چقدر جنجال آفرین و تحریک آمیز است
و این مشکل حضرت امیر علیه السلام را جامعه امروز ما به خوبی درک می کند، که پس از آن همه ریخت و
پاش حکومت
ستمشاهی، امروز به اعتدال کشاندن يك جامعه مصرفی و لجام گسیخته، چقدر مشکل و جنجال آفرین
است
حضرت امیر علیه السلام نه تنها با خلفا مخالفت می کرد و همین می تواند دلیل عمده ای برای اعراض مردم از
او باشد
بنحوی که گذشت بلکه معتقد بود با این دست و دل بازیها و اسراف کاریها و خرجهای گزاف و بیهوده باید مبارزه
کرد و
این ریخت و پاشها برخلاف عدالت اسلامی است و اینجا بود که مستقیما در مقابل مادیات و منافع بسیاری
مخصوصا سران
حکومت خلفا قرار گرفت و در آن دورانی که قبایل و رؤسای آنها نقش عمده ای را برای ادامه يك حکومت
تشکیل می دادند
و اگر رئیس يك قبیله با حاکمی موافقت می کرد آن حاکم مطمئن بود که از حمایت آن قبیله برخوردار است،
حضرت امیر
علیه السلام به مخالفت با این ریخت و پاشها پرداخت و فرمان داد تا اموال غارت رفته توسط عثمان باز گردانده
شده و
ثمره این عدالتخواهی را هم تحمل کرد و بر آن اصرار ورزید گرچه بخاطر آن جنگ جمل برپا شد
علی علیه السلام اموال غارت شده را به بیت المال برگرداند
در نهج البلاغه است که حضرت روز دوم بیعت خود در مدینه برای مردم سخنرانی کرده فرمود: آگاه باشید هر
زمینی که
عثمان به کسی واگذار کرده و هر مالی که از مال خدا عطا کرده است به بیت المال بر می گردد
همانا حق گذشته را هیچ چیز باطل نمی کند) گذشت زمان، موجب نمی شود که گذشته ها را ندیده بگیریم
خلاصه این منطق
که بر گذشته ها صلوات درست نیست من حقوق از دست رفته را می گیرم (و اگر بینم با آن ازدواج کرده اند و
میان

شهرها پراکنده شده باشد آن را به جای خود بر می گردانم که همانا در عدل گشایش است و هر که حق برایش تنگ باشد
 (160) ستم بر او تنگ تر است.)
 کلبی گوید: سپس حضرت دستور داد تا تمامی اموالی که عثمان داده بود، هر کجا که یافت شود یا صاحبان آن یافت شود به بیت المال برگردانده شود، لذا عمرو ابن عاص به معاویه نوشت که هر چه می خواهی بکن چون پسر ابی طالب تو را از هر چه داشتی پوست کند همچنانکه پوست عمار را بر می گیرند و این منطق حضرت امیر علیه السلام بود، مردم بخاطر دنیا از امیرالمؤمنین اعراض کردند
 خاندان پیامبر در مقابل آن همه خرجهای بیجا که عثمان و معاویه داشتند و چه بسا حق السکوت بود، به شدت مخالفت می کردند و همین امر باعث اعراض مردم از آنها شد، مردمی که بدنبال دنیا و شیفته دنیا هستند، وقتی عدالت دنیا از آنها لطمه بزند از عدالت و عدالت گستر بیزاری می جویند و به دنیا و دنیا مدارها می پیوندند، امیرالمؤمنین بخوبی این را می دانست و همین نکته را به مردم گوشزد کرد، وقتی مردم بعد از عثمان به طرف وی آمدند، حضرت فرمود: مرا رها کنید و دیگری را دریابید که در آینده ما با کاری مواجه می شویم که وجوه و رنگها دارد و دلها برای آن استقامت نکند و عقلها ثابت نماند) مردم تحمل نکنند (همانا آفتها چون ابرها از هر طرف فراگرفته اند و راه و دلیل تغییر کرده ، بدانید که اگر من (161) به شما جواب مثبت دهم شما را به آنچه خود می دانم می برم و به سخن گوینده و ملامت کننده گوش نمی دهم.)
 و در کافی است که امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت پس از خلافت بر منبر رفتند حمد و ثناء الهی بجای آورده فرمود: بخدا من از غنائم شما درهمی بر نمی دارم تا وقتی که در مدینه شاخه ای از من سرپاست ، خودتان تصدیق کنید آیا یعنی حساب کار خود را بکنید (عقیل برادر بزرگ حضرت برخواسته) من از خودم دریغ می کنم و به شما عطا می کنم؟
 عرض کرد: تو را به خدا آیا مرا با يك سیاه پوست مدینه مساوی قرار می دهی؟ حضرت فرمود: بنشین آیا اینجا کسی جز ! تو نبود که سخن گوید؟
 (162) تو بر آن سیاه پوست برتری نداری مگر به سابقه) درخشان در خدمت به اسلام (یا داشتن تقوی)
 گفتگوی مالک اشتر با امیرالمؤمنین علیه السلام
 عمده ترین علت کناره گیری عرب از : علی ابن محمد ابن ابی یوسف مدائنی از فضیل ابن جعد نقل کرده است که گفت
 امیرالمؤمنین مسئله مال بود زیرا او نه اشراف را بر دیگران ترجیح می داد و نه عرب را بر عجم ، او با رؤسا و سران به طرف خود نمی کشاند ولی معاویه برخلاف (قبایل زد و بند نمی کرد همچنانکه پادشاهان می کنند و کسیرا) با دادن باج این بود، لذا مردم علی علیه السلام را رها کرده به معاویه پیوستند، حضرت امیر از بی وفائی مردم و رفتن آنها به طرف معاویه به مالک اشتر شکوه نمود مالک اشتر گفت : یا امیرالمؤمنین ما با اهل بصره به کمک اهل کوفه جنگیدیم و با اهل شام بکمک اهل بصره و کوفه جنگیدیم و آراء متحد بود، و الان اختلاف و دو دستگی حاصل شده ، و تصمیمها ضعیف و نفرات کم گردیده ، شما هم که با عدالت با مردم رفتار می کنی و به حق عمل می کنی و میان بالا و پائین در افراد فرق نمی گذاری لذا عده ای از اطرافیان تو که از حق ناراحت بودند چون چشم دیدن آن را نداشته و از عدالت غمگین بودند، چون

در آن قرار گرفتند و کارهای معاویه را با ثروتمندان و اشراف دیدند) که چه دست و دلبازیهای نشان می دهد (جان مردم به طرف دنیا شوق گرفت ، و چه کم است کسی که یار دنیا نباشد و اکثر اینان از حق کراهت داشته و خریدار باطل هستند و دنیا را بر می گزیند، اگر شما هم یا امیرالمؤمنین بذل و بخشش کنی گردنهای مردان به طرف تو مایل شده و از مودت آنها بهره مند می شوید، خدا کارگشای تو باد یا امیرالمؤمنین و دشمنان را خوار کند و جمعیتشان را متفرق و مکر و حیل آنها را سست و کارهایشان را متلاشی کند .

حضرت امیر علیه السلام فرمود: اما آنچه از اعمال و روش عدالت ما گفتی ، خداوند می فرماید : هر که کار نیک کند برای خود کرده است و هر که بد کند بر ضرر خویش کرده است و خداوند به بندگان ستم روا ندارد - و من از اینکه در کارم کوتاهی کرده باشم بیمناکترم ، اما آنچه ذکر کردی که حق بر آنها سنگین است و لذا از ما جدا شده اند، خداوند می داند که بخاطر ستم نبود که از ما جدا شدند و اکنون که به ما پشت کرده اند به عدالت پناه نبرده اند، ایشان جز دنیای زودگذر فانی را نمی طلبند (و روز قیامت مسئول خواهند بود، آیا دنیا را اراده کرده اند؟ یا برای خدا عمل می کنند!) و اما اینکه سخن از بذل و بخشش و جلب حمایت کردی ، همانا ما را نرسد که هیچکس را از این بهره بیش از حقش بدهیم و حال آنکه خداوند سبحان می فرماید : و سخنش هم حق است : چه بسیار گروه اندک که به اذن خدا بر گروه بسیار پیروز شد و خداوند با صابرين است) یعنی من بر کمی جمعیت راضی و امیدوارم و دست از اصول خود بر نمی دارم (خداوند پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را تنها فرستاد و بعد از این کمی ، آنها را زیاد گرداند و گروه او را بعد از خواری عزیز گرداند، اگر خداوند اراده کند که ما را والی کند سختیها را آسان خواهد کرد و غمها را برطرف می کند، من هم از راءى ، آن مقدار که رضایت خداوند عزوجل در آن است می پذیرم و تو (163) از امین ترین افراد نزد من و از مخلصترین آنها و مورد اعتمادترین آنها پیش من می باشی ان شاء الله) عقیل برادر حضرت امیر نیز بخاطر دنیا از حضرت اعراض کرد حضرت علی علیه السلام رسوم گذشته که عرب را بر عجم تفضیل می داد و از زمان خلیفه دوم شکل گرفته بود زیر پا گذاشت و همچنین برتری رئیس و زیردست ، آقا و بنده را نادیده گرفت و با قاطعیت ایستاد، طلحة و زبیر را با آن شهرت و ثروت و مقام با بنده آنها یکسان عطا می داد، حتی برادر خود عقیل را نیز مراعات نکرد و به او نیز بمقدار حقش داد نه بیشتر، بطوریکه او هم به طرف معاویه رفت گرچه دل به معاویه نداد اما از دنیای او بهره گرفت - روزی عقیل به نزد حضرت آمد حضرت به امام مجتبی فرمود :عمویت را بپوشان (لباس بده) لباس و ردائی از لباس و رداء حضرت به او پوشاند .چون هنگام شام شد، عقیل دید که نان و نمک آورده اند، گفت : جز اینکه که می بینم چیزی نیست ؟ حضرت فرمود : آیا این از نعمتهای خدا نیست و برای اوست حمد و سپاس بسیار، عقیل گفت : عطائی به من ده تا بدهکاری خود را اداء کنم و زود مرا روانه کن تا بروم ، حضرت فرمود : بدهکاری تو چقدر است ؟ گفت یکصد هزار درهم حضرت فرمود : نه بخدا این مقدار نزد من نیست و ندارم ولی صبر کن وقتی سهمیه من از بیت المال آمد با تو تقسیم می کنم و اگر نه این است که باید برای خانواده چیزی باشد همه را به تو می دادم ، عقیل گفت : بیت المال در دست توست ولی

مرا به سهمیه خودت امید می دهی ؟
 اصلاً سهمیه تو چقدر است ، اگر همه اش را هم به من بدهی چقدر می شود؟ حضرت فرمود : سهم من در بیت المال مثل یکی از مردهای مسلمان است ، گفتگو چون بالای دارالاماره بود و بر صندوقهای اهل بازار مشرف بود، حضرت فرمود:
 اگر سخن مرا قبول نداری برو پائین قفل یکی از این صندوقها را بشکن و موجودی آن را بردار ! عقیل گفت : در این اموال کاسیها: صندوقها چیست ؟ حضرت فرمود عقیل گفت : آیا مرا دستور می دهی که صندوق گروهی را که بر خدا توکل کرده اند و اموال خود را در آن نهاده اند بشکنم ؟ حضرت فرمود : آیا تو هم مرا دستور می دهی که بیت المال مسلمانها را باز کنم و اموال آنها را به تو دهم و حال آنکه بخدا توکل کرده اند و بر آن قفل زده اند، اگر می خواهی شمشیرت را بردار، من هم شمشیرم را بردارم و با هم به ناحیه) حیره رویم که در آنجا کاسیهای پولدار هستند، بر سر یکی از آنها بریزیم و مالش را بگیریم ؟ ! عقیل گفت : آیا دزدی کنم ؟
 !حضرت فرمود : از يك نفر به دزدی کنی بهتر است از اینکه از تمام مسلمانان بدزدی . عقیل گفت : اجازه می دهی پیش معاویه روم ؟ حضرت فرمود : آری ، گفت پس مرا کمک کن در این سفر حضرت فرمود : ای حسن به عمویت چهارصد درهم بده ، عقیل خارج شد در حالی که می سرود : بزودی آنکه تو را از من (164) بی نیاز کرد مرا نیز بی نیاز می کند و به زودی خداوند بدهکاری مرا ادا می کند. سخن در عدالت علی علیه السلام بیش از این مجال می خواهد - منظور همین است که این نحو عدالت در دیدگاه مردم ، مخالف روشی است که مردم با آن بار آمده بودند و بخاطر همین حب دنیا از حضرت کناره گرفتند . گنجینه ها و ثروتها با آورده در زمان خلفا . نگاهی گذرا به زندگانی بعضی از مسلمانان آن زمان نشان دهنده پیشرفت عظیم مادی در آن زمان است . زیر این عوام همان صحابی معروف که به کمک طلحة و عایشه جنگ جمل را با علی علیه السلام براه انداخت دارای یازده خانه در مدینه و دو خانه در بصره و یکی در کوفه و یکی در مصر بود، او چهار عدد زن داشت که وقتی ارث او را تقسیم می کردند بعد از کم کردن ثلث او به هر زنی يك میلیون و دویست هزار) درهم یا دینار (رسید در صحیح بخاری است که بنابراین دارائی او پنجاه میلیون و دویست هزار خواهد بود ولی دیگران گفته اند بخاری در محاسبه اشتباه کرده و مجموع (165) دارائی او پنجاه و نه میلیون و هشتصد هزار می شود،) و این عدد امروز عدد سنگینی است تا چه رسد به آن زمان و کسی که اوضاع اقتصادی آن زمان را بررسی کند به عظمت این اموال پی می برد . از مسعودی در مروج الذهب نقل شده که زیر هزار اسب در اصطبل داشت او دارای هزار بنده و هزار کنیز و زمینها بود . و ابن سعد در طبقات گفته گفته است که زیر در مصر زمینهایی داشت و همچنین در اسکندریه و کوفه و در بصره (166) نیز خانه هائی داشت.) اما طلحة ابن عبیدلله ، یاور زبیر در جنگ جمل ، در احوالات وی نوشته اند که هر روزی هزار دینار درآمد او از غلات عراق بوده است ، و بیش از این هم گفته اند، این درآمد او از عراق است اما درآمد او از ناحیه سراه در حجاز بیش از این برآورد شده است ، طلحه در مدینه خانه ای با گچ و آجر و ساج بنا کرد) که خانه اعیان بشمار می رفت (ابن جوزی گفته است : که طلحه سیصد) بار (شتر از طلا داشت ،

عمرو ابن عاص گفته است : ارث بجا مانده از طلحه صد بهار است که در هر بهاری سه قنطار از طلا بود و همو گفته که شنیدم که بهار به پوست گاو می گویند و ابن عبدربه این خبر را سیصد بهار از طلا و نقره ذکر کرده است بعضی سیصد ، پوست گاو پر از طلا و نقره ، اما عبدالرحمن ابن عوف در احوالات او گفته اند که ده هزار گوسفند و یکصد اسب داشت همراه با هزار شتر، او که دارای چهار زن بود، و یکی از زنهای خود را در هنگام مریضی (آخر عمر) طلاق داده بود، صالح ابن ابراهیم ابن عبدالرحمن گوید : با این زن مصالحه کردیم به هشتاد و سه هزار . و در تاریخ یعقوبی است که به یکصد هزار دینار با او مصالحه کرده 1 سهم می بردند و 1 / اموال او می باشد زیرا مجموع زنها / 8 اند و با در نظر گرفتن این که این مقدار يك سی و دوم 32 1 می رسد، با این حساب اموال عبدالرحمن حداقل باید حدود سی و دو میلیون دینار / چون چهار زن بوده اند به هر کدام 32 بوده باشد، و این رقم مخصوصا در آن زمان چنان سرسام آور است که در احوالات عبدالرحمن ابن عوف نوشته اند، شمشهای طلای او را با تبر تقسیم می کردند بطوری که دست کارگرها متورم شد، و یا بعلی ابن امیه که به جز طلبهای او و زمین و دارائی های متفرقه که یکصد هزار دینار ارزش داشت مقدار پانصد هزار دینار از او بجای ماند، و یا زید ابن ثابت که راجع به وی گفته اند : طلا و نقره او را بعد از وی با تبر قسمت می کرده اند، و معلوم است که اشرافیت وقتی در میان مسلمانها چنین نفوذ کند در میان خلفا چه خواهد کرد و این سبک زندگی در زمان عثمان اوج گرفت و خود او چنان در این وادی اسراف کرد که حضرت امیر علیه السلام در خطبه شقشقیه در نهج البلاغه می فرماید او و بنی امیه چنان بیت المال را حیف و میل کرده می خوردند همچنانکه شتر، علف بهاری را) با اشتها و حرص (می خورد و .همین شکم خوارگی او موجب کشته شدن وی گردید و در همین راستاست که آن زندگی و ثروت عظیم را برای عثمان ضبط کرده اند، لباسهای پادشاهی می پوشید و دندانهای خود را به طلا زینت می کرد، خانه اشرافی بنا کرد و دارای هزار برده بود تنها در ریزه هزار شتر داشت و اموال عظیم .دیگر که تاریخ ثبت کرده است نمودار حکام مسلمین تا زمان امام حسین علیه السلام اینک شما تجسم کنید جامعه اسلامی آن روز را و ببینید که حاکمان و فرمانروایان مسلمین در استانها و شهرهای اسلامی چه کسانی بوده اند . و با توجه به اینکه توده مردم دین خود را از فرمانروایان می گیرند، وضع دینی مردم را دریابید جامعه ای که خلیفه آن همانند عثمان است ، با آن همه حیف و میل بسیار در اموال مسلمین ، و مسلط کردن افراد ناپاک بر مردم و به ذلت و خواری کشاندن بزرگانی چون ابوذر و عمار و ابن مسعود، جامعه ای که مروان ، همان دشمن سرسخت اهل بیت که بر زبان پیامبر لعنت شده است ، حاکم مدینه و مشاور خلیفه می شود، جامعه ای که بنی امیه با تمام رذائل اخلاقی و لعنتی که از پیامبر دارند، رئیس می شوند، جامعه ای که عبدالله ابن سعد ابن ابی سرح مرتد، در آن فرماندار مصر می شود، با آنکه پیامبر خون او را حلال و هدر نموده بود و یا ناپاکی مثل عمرو ابن عاص به حکومت مصر می رسد جامعه ای که امثال ولید ابن عقبه ، آن فاسق شرابخوار زناکار، استاندار کوفه می شود و در مسجد کوفه با حالت مستی در

محراب آن شراب قی می کند و نماز صبح را چهار رکعت می خواند.
جامعه ای که معاویه در آن امیر یا خلیفه می شود، و به شرابخوارگی می پردازد، و نابودی دین و انتقام از پیامبر را

سرلوحه برنامه خود قرار می دهد.
جامعه ای که جنایتکارانی مثل سمرة ابن جندب و زیاد ابن ابیه و بسر ابن ارطاة حاکمان آن می شوند، و از کشتن خون بی گناهان و کودکان خردسال و مظلومان واهمه ای ندارند.
جامعه ای که امثال عمرو ابن سعید بر مثل مدینه حاکم شود و وقتی صدای شیون زنهای بنی هاشم را در رثای حسین ابن

(167) علی می شنود به قبر پیامبر اشاره کند و بگوید: ای محمد اینک یک روز، در مقابل روز بدر).
یعنی در جنگ بدر تو اجداد ما را کشتی و اسیر کردی و امروز ما فرزندان تو را کشته و اسیر کردیم
و بالاخره جامعه ای که امثال یزید آن شرابخوار، قمارباز، بی نماز و بی حیا و میمون باز زناکار، بعنوان خلیفه مطرح
شود و ناپاکانی مثل عبیدالله ابن زیاد در آن استاندار و حاکم می گردند.
همان یزیدی که در سال اول خلافت پسر پیامبر را کشت و در سال دوم جنایت هولناک حره را ایجاد کرد که روی تاریخ را

سیاه کرده است و در سال سوم خانه کعبه را به منجنیق و آتش کشید،
جامعه ای که در سرتاسر آن بر بالای هر منبر جمع و جماعات، اول مسلمان عالم اسلام و برادر پیامبر و سردار بی
همتای نبردهای افتخار آفرین دین، با آنهمه سوابق و فضائل درخشان بی تردید، مورد سب و ناسزا قرار می
گیرد و

طرفداران او از هر طرف تحت شدیدترین فشارها و شکنجه ها قرار می گیرند.
آیا با اینهمه فساد و تباهی، برای آزاده و شرافتمندی چون حسین ابن علی، که تمام وجود او غیرت و آزادگی و دفاع از
اسلام و دین جد خود می باشد، راهی جز قیام و اقدام خونین برای نجات دین و امت جدش باقی می ماند،
بگذار فرومایه گان و بزدلان و پست فطرتان در منجلاب تباهی و ذلت، دست و پا بزنند و در لجن زار سرشت
دون خود

به قذارات اکتفا کنند، و چه بسا بر پسر فاطمه نیز خرده بگیرند.
امام حسین، فرزند فاطمه است، از سینه شهامت و فضیلت شیرخورده، حسین در دامن عصمت زهرا درس
تقوی و

مردانگی آموخته و در مدرسه علوی، از حیدر کرار رمز شجاعت و فداکاری آموخته است
امام حسین تنها مدافع بزرگ اسلام در عصر منحنی اموی
پس از آنکه دورنمایی از وضعیت اسلام و مسلمانان را در زمان امام حسین علیه السلام دیدیم، و فهمیدیم که
احکام اسلامی
بطور کلی دگرگون و بازیچه دست امثال معاویه شده است، و دیدیم بزرگان دین چگونه تحقیر می شوند ولی
افراد پست و

خونریز محترم و قدرتمند گردیده اند.
و دیدیم که اهل بیت پیامبر و شیعیان آنها تا چه حد تحت فشار و ظلم قرار گرفته بودند، و از طرف دیگر راه حق
و باطل
بر مردم متشبه شده بود، و در اثر تبلیغات شدید و مغرضانه، چگونه حقائق را وارونه جلوه دادند آیا با وجود
این همه

انحراف که اسلام را به مرز نابودی کامل سوق می داد، امام حسین که حافظ و نگهبان دین از طرف خداوند
است، می
تواند آرام بگیرد.
وقتی آرمان دین در معرض خطر است، وقتی اهداف نبوت که نشان دادن راه حق و باطل است، دچار تزلزل
شد. و مردم

راه حق را از باطل تشخیص نمی دهند، و واقعا خیال می کنند که معاویه و روش او بر حق و اهل بیت بر باطل
هستند،
اینجاست که همان آرمان که باعث شد، حضرت علی علیه السلام از اعتراض خونین در مقابل خلفاء اجتناب
کند، که همان
حفظ اسلام و جلوگیری از ارتداد و تضعیف اسلام بود،

همین آرمان در زمان امام حسین باعث شد که حضرتش قیام کند، چرا که حفظ اسلام در زمان حضرت علی به سکوت و

آرامش بود و در زمان امام حسین به قیام و نهضت

امام چهارم علیه السلام می فرمود: هیچ روزی مثل روز حسین علیه السلام نیست، سی هزار نفر در مقابل او جمع شدند

که می پنداشتند از این امت هستند، همگی بخاطر خدا تصمیم به ریختن خون او گرفته بودند، و هر چه سیدالشهداء آنها را

(168) به خدا تذکر می داد، دست بردار نبودند تا با ظلم و ستم او را کشتند.

صلح با معاویه و جنگ با یزید

اما تا معاویه زنده بود یعنی حدود ده سال از امامت امام حسین علیه السلام، حضرتش اقدام به نهضت نفرمود، و همانند

برادر گرامش امام مجتبی که حدود ده سال با معاویه بود، مراعات صلحنامه را می نمود، اما همینکه معاویه مرد و یزید بر

سر کار آمد، حضرت قیام نمود،

و از همین جا می توان به علت قیام امام حسین و سکوت امام مجتبی علیه السلام پی برد، می بینیم که امام حسن و امام

حسین هر دو حدود ده سال با معاویه بدون قیام بسر بردند،

پس تفاوت عملکرد این دو امام همام را در تفاوت معاویه و یزید باید جستجو کرد نه در امام حسن و امام حسین، که هر دو

امام معصوم و پیشوای الهی هستند

خصوصیات معاویه که مانع نهضت بود

علت اینکه تا معاویه زنده بود از جانب حسنین قیامی صورت نگرفت را می توان در امور زیر جستجو کرد

معاویه در اثر سابقه طولانی چهل ساله در حکومت، پایه های حکومت خود را بشدت محکم کرده بود

و 1 -

طرفداران جدی داشت

معاویه حدود بیست سال از جانب عمر و عثمان، امارت داشته است، که این خود امتیاز بزرگی برای او 2 -

بحساب می آمد

معاویه دارای سیاست عوام فریبی خوبی بود، و هرگز باطن خود را در مقابل عموم مردم علنی نمی کرد و 3 -

ملاءعام به فسق و فجور نمی پرداخت،

معاویه با پدر امام حسن و امام حسین جنگیده بود و این تاءثیر بسزائی در نزد عوام برای برتری نظامی او به 4 -

حساب می آمد و موجب تضعیف روحیه مردم می شد

معاویه در نزد مردم، خونخواه عثمان بود، او صحابه پیامبر بود، با عمری زیاد، و به علاوه عناوینی همانند 5 -

دائی مؤ منین و نویسنده وحی را که هر کدام برای عوام فریبی کافی است، یدک می کشید

معاویه با امام حسن صلح کرده بود، و در شائن خاندان عصمت نبود، و مردم نیز انتظار نداشتند که این 6 -

خاندان به عهد خود پشت کنند، هر چند معاویه چنین کاری را بکند

و بالاخره تا معاویه زنده بود، در اثر تبلیغات شدید و مشتبه شدن حقائق، انحرافات و فجایع دستگاه بنی امیه 7 -

خود را نشان نداده بود و این زخم کاملاً نرسیده و هنگام جراحی آن نشده بود،

اما یزید مرد رسوائی بود

اما وقتی معاویه از دنیا رفت و یزید بر سر کار آمد، مسأله کاملاً فرق کرد،

یزید مردی بود رسوا که فسق و فجور او علنی و برای همه ظاهر شده بود، در نتیجه اعتماد مردم به او کاهش 1 -

یافته.

حکومت یزید، که علنی اظهار فسق و کفر می کرد، اهانتی جدی و ذلتی ننگین برای اسلام و مسلمین بود2 -

یزید جوانی خام و بی تجربه و تازه کار بود، که هرگز از امتیازات عوام فریبانه پدرش معاویه برخوردار3 - نبود،

خلافت یزید، بخاطر اینکه مخالف صلحنامه پدرش با امام مجتبی در عدم تعیین ولی عهد بود، غیر قانونی4 -

بحساب می آمد، گذشته از آنکه با تهدید و اکراه نیز همراه بود

سیدالشهداء شخصیت شناخته شده عالم اسلام

درست در مقابل رذالت و پستی و خواری یزید، امام حسین علیه السلام قرار داشت ، شخصیتی که از نظر صفات

اخلاقی و علم و تقوی معروف بود، ایشان تنها باقیمانده عترت پیامبر است که اصحاب پیامبر آن همه الطاف و

عنايات پیامبر را نسبت به ایشان دیده و شنیده بودند، در نتیجه هرگز در عظمت و برتری امام حسین در مقابل

فاسق و فاجری مثل یزید، تردید نبود

اگر امام حسین علیه السلام فرضا در مقابل معاویه قیام می نمود و به شهادت می رسید، هرگز آن تاءثیر و

افشاگری که اکنون دارد، نمی داشت ، زیرا واقعیت معاویه ، برای مردم افشا نشده بود، همچنانکه دیدیم در مقابل

حضرت علی و امام مجتبی قیام کرد و حتی امام مجتبی را مسموم نمود، اما باطن او رسوا نشد، و همچنان اکثریت

اهل سنت او را خلیفه می دانند، برخلاف یزید، که شخصیت رسوائی بود که با اعمال ننگین خود و شهادت امام

حسین باعث رسوائی خود و خاندان خود و جریان مخالف اهل بیت علیهم السلام شد

و مهمتر از همه اینکه امام حسین آخرین بازمانده پیامبر بود که هم از نظر سن و هم از نظر حسب و نسب با یزید

حتی در نظر عموم مردم قابل مقایسه نبود،

امام حسین نوه پیامبر اسلام است ، خدیجه کبری مادر بزرگ او، حضرت فاطمه مادر او و علی مرتضی پدر او و

امام مجتبی برادر اوست

اما یزید کیست ؟ آیا حلال زاده است ؟ آیا مادرش مسلمان است ؟ معاویه پدر یزید چگونه پدر یزید ابوسفیان

چگونه؟ مادر بزرگش هند جگرخوار چگونه است ؟

هیچ موقعیتی همانند شرایط سیدالشهداء نبود

و بخاطر همین نکات است که می گوئیم ، پس از مرگ معاویه زمینه مناسب و موقعیتی حساس پیش آمده بود که نه

قبلا وجود داشت و نه بعد از امام حسین به وجود آمد،

برای نشان دادن فساد دستگاه حاکمه و افشای آن همه تبلیغات سوء و مسخ تاریخ و رسوا کردن جریان مخالفی که

بعد از پیامبر، دین اسلام را به انحراف کشاند، شرایطی مناسبتر از شرایط امام حسین نبود، چرا که افشای این همه

ظلم و فساد و انحراف ، احتیاج به دشمنی دارد سفاک و خونریز و رسوا و بی صفت ، که از هیچ عمل ننگینی دریغ

نکند، تا هر چه بیشتر ظلم کند و بی رحمی کند و موجب هیجان و تحریک عواطف و رسوائی مسیر خود شود

و از طرفی در مقابل او شخصیتی باشد که در عظمت او کوچکترین ابهامی یا نکته باریکی نباشد، و سپس این شخصیت بی همتا، یعنی امام حسین، که تنها بازمانده خاندان پیامبر است که عصر پیامبر را درک کرده و بارها پیامبر او را بوسیده و بر دوش خود حمل کرده و مکرر او را مورد ملاطفت قرار داده است، با وضعی بسی مظلومانه و دردناک و سخت در شرائطی که همه زمینها را تحریک عواطف فراهم بود، به شهادت برسد، این است که می تواند رسواگر خط مخالف و سرانجام انحراف از اهل بیت پیامبر باشد، این است که هر انسان کوردلی را که مختصری وجدان و انصاف داشته باشد، تحت تأثیر قرار می دهد، کیست که همانند امام حسین را با چنان وضعی مورد ظلم و شکنجه یزید ببیند و بر خاندان یزید و جریان مخالف اسلام بدبین نگردد. عبدالله ابن فضل از امام صادق علیه السلام پرسید: ای پسر پیامبر، چرا روز عاشورا روز مصیبت و گریه و غصه قرار داده شد، نه روزی که پیامبر یا فاطمه و یا امیرالمؤمنین و یا امام حسن از دنیا رفتند؟ حضرت فرمود: روز قتل حسین علیه السلام در میان ایام از هر روزی مصیبتش بیشتر است، زیرا اصحاب کساء که گرامیترین مخلوقات در نزد خداوند بودند، وقتی پیامبر رحلت نمود دیگران برای مردم موجب تسلی و آرامش خاطر بودند، و همچنین بعد از رحلت فاطمه و حضرت امیرالمؤمنین علیهاالسلام، وقتی که امام حسن رحلت نمود وجود سیدالشهداء موجب تسلی و آرامش خاطر بود، ولی هنگامی که حسین صلی الله علیه و آله کشته شد دیگر کسی نبود که موجب تسلی و خاطر گردد، و رحلت حضرت مانند رحلت همگی آنها بود، همچنانکه زندگی حضرت مثل زندگی آنها آرامش بود، از این جهت روز حسین از تمام روزها مصیبت بارتر است، راوی پرسید: پس امام سجاد چه؟ حضرت فرمود: آری، امام چهارم سرور عبادت کنندگان و امام و حجت بر خلائق بود ولی پیامبر را ملاقات نکرده و از حضرت نشنیده بود و دانش او از راه ارث بود، ولی امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین را مردم مکرر در ایام پی در پی با پیامبر مشاهده کرده بودند و چون به یکی از اینها نگاه می کردند، بیاد احوالات او با پیامبر و سخن حضرت راجع به او می افتادند، به همین جهت بود که وقتی جز حسین علیه السلام کسی برای مردم نماند، رحلت (169) حسین مانند رحلت همه آنها بود، به این جهت است که روز حسین در مصیبت از هر روز بالاتر است.)

درست به همین جهت است که می گوئیم، اگر هر شخصی غیر از امام حسین، مثل ابن حنیفه، یا ابن عباس، و یا دیگران دست به قیام می زدند، هرگز نمی توانست این نتیجه مهم و روشننگری را داشته باشد. آری باید بزرگترین شخصیت اسلام در مقابل کثیف ترین عنصر ناپاک، با بدترین وضع و هولناک ترین کیفیت به

شهادت رسد، تا ضربه ای باشد که در پس آن همه پرده های ضخیم تبلیغات که بر حق افتاده بود، بتواند خفتگان

.غفلت را بیدار کند

سیدالشهداء دلها را بیدار کرد و به هیجان آورد

اهمیت عواطف

برای تحریک و تشویق مردم نسبت به انجام کاری با ممانعت از کاری ، و با نشان دادن ، خوبی یا زشتی شخصی یا

.کاری ، از دو راه استفاده می شود

راه اول اینکه با عقل او صحبت کنی ، با استدلال و بیان خوبی و بدیها، شخص را تشویق و یا بر حذر بداری ،

راه دوم اینکه با عواطف و روحيات او صحبت کنی ، او را تحریک کنی ، عاطفه او را به هیجان آوری ، از راه

.احساساتش وارد شوی ، شور و شوق و عشق در او بیافرینی

راه اول برای کسانی که با مسائل عقلی سر و کار دارند و روحيات آنها را مغلوب عقلشان می باشد مؤثر است ، و

چون این عده که همان اهل تفکر و تعقل هستند نسبت به توده مردم در اقلیت هستند وانگهی اهل تفکر نیز بسیاری

.از اوقات اسیر احساسات و عواطف خود هستند، لذا کاربرد همه جانبه ندارد

برخلاف راه دوم که راه دل است و در نزد توده مردم بخاطر احساسات قوی و غلبه آن حتی بر مسائل عقلی ،

کاربرد بسیار و مؤثری دارد، لذا می بینیم ، هر گروهی که بتواند بیشتر احساسات مردم و عواطف آنها را جذب

کند، بیشتر موفق خواهد بود، و بهمین جهت است که دزدان و دشمنان يك جامعه ، بیشتر با تبلیغات خود، از مسائل

روحي و عاطفی برای اهداف شوم خود استفاده می کنند، مردم را به طمع می اندازند، یا می ترسانند، یا شهوتشان

و یا حس سودجوئی و مانند اینها را تحریک می کنند،

علیهذا اگر مسلک و مرامی بخواهد در وجود مردم تاءثیر کند و مردم را هدایت کند، باید از هر دو راه اقدام کند، هم

.عقل مردم را سیراب کند، هم عواطف مردم را که بیشتر در مردم تاءثیر دارد، مجذوب کند

فریاد عقل بی تاءثیر بود، شور حسینی باید

آیات قرآن و احادیث پیامبر و سخنان گهربار اهل بیت علیه السلام ، همه عقل مردم را سیراب می کند، اما اینهمه

در دوران امام حسین علیه السلام بخاطر تبلیغات سوء و تهدیدات بسیار دستگاه اموی و القاء شبهات گوناگون و

.جعل احادیث دروغین و متناقض کمرنگ شده بود

به ناچار اسلام برای بقاء خود و نجات از آنهمه دسیسه ها و خطرات ، احتیاج به تحریک عاطفی داشت تا مردم

گرفتار آن دسیسه ها را، بیدار کند،

آنچه گفتنی و آنچه از استدلال که لازم بود، گفته شده بود، دیگر از نظر گفته و استدلال کمبودی نبود، ولی در عین

.حال ، همه استدلالات را بر مردم مشتبه کرده بودند

تاءثیر عواطف و احساسات

لذا راه دیگر و وسیله دیگری برای بیداری و تکان دادن مردم لازم بود و آن تحریک عواطف است ، آیا دیده اید که

سخنان يك مسلمان فهمیده قبل از شهادت ، یا بعد از شهادت چرا در تاءثیر فرق دارد، چرا وصیت نامه شهداء،

تاءثیر بیشتری از سخنان دیگران بلکه از سخنان خود همین شهید قبل از شهادت دارد؟ علتش در آن است که سخنان او تا قبل از شهادت ، عقل را سیراب می کند، اما بعد از شهادتش وقتی با خون شهید، امضاء شد، عواطف را تحریک می کند، این اثر خون است که روحیه مردم را تحت تاءثیر قرار می دهد و این اقدام بزرگ و بی نظیر را سیدالشهداء علیه السلام انجام داد، او از راهی ، در ماورای فکر و استدلال که در اثر شبها کمرنگ شده بود، از راه دل و جان مردم را بیدار کرد، و به همین جهت است که فرمود :

کشتی نجات سیدالشهداء از سایر ائمه علیهم السلام سریعتر مردم را به ساحل نجات می رساند چرا که بر روی خون حرکت می کند!

و از اینجا به سستی این شبهه و سؤال پی می بریم که می گویند : امام حسین که می دانست کشته می شود، چرا اقدام نمود؟ این گوینده غافل است که پیروزی امام حسین در شهادت دردناک و مصیبت عظمای اوست ، امام حسین علیه السلام آمده است تا شهید شود و رمز و هدف او هم همین شهادت است . او آمده است تا شهید شود و با شهادتش مردم را بیدار کند، و اسلام را تا ابد بیمه کند مصیبتها و مظلومیتها رمز پیروزی و بقای نهضت سیدالشهداء و از همین جهت است که می بینیم در جریان قیام سیدالشهداء حوادث و مصیبتها به گونه ای انجام گرفته است که هر چه بیشتر موجب تحریک عواطف مسلمانان و بلکه هر انسانی می شود، و همین رمز موفقیت و بقاء اسلام و قیام امام حسین علیه السلام است ، و این خود يك معجزه الهی است ، که شقاوت دشمنان را ابزار پیروزی و انجام اهداف خود قرار داده است . و این است ، رمز بزرگ قیام عاشورا و به همین جهت است که می بینیم ، از جانب خداوند و پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام ، محور بقاء دین را در جریان کربلا قرار داده اند . و از جوانب مختلف به جریان کربلا پر و بال داده اند، آری خداوند می خواهد از راه امام حسین دین خود را حفظ کند و لذا ابزار لازم را برای این کار فراهم کرده است ، همانند تاکید فراوان در زیارت امام حسین ، در تمام ایام سال ، مخصوصا روزها و شبهای پر ارزش ، ثواب شعر گفتن ، گریه کردن ، یاد او هنگام آب خوردن ، شفا در تربت اوست ، اجابت دعا در تحت قبه اوست ، امامت در اولاد اوست ، و مسائلی از این قبیل که بعدا توضیح خواهیم داد انشاء الله .

و به همین جهت است که محور بقاء دین را در مصیبت پیامبر و امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار علیهم السلام قرار ندادند، نه از این جهت که حضرت امام حسین افضل باشد، خیر، سخن در افضل بودن نیست ، سخن در این است که کیفیت شهادت امام حسین و یارانش به گونه ای است که برای تحریک عواطف و تاءثیر در نفوس کاربرد

زیادتری دارد، این کیفیت - مظلومیت در آن درجه و با آن شرائط را - هیچ کدام از خاندان عصمت نداشتند، و اسلام برای بقا خود، احتیاج به شهادت مظلومانه امام حسین و خاندان و یاورانش داشت و دارد، و از همین رهگذر است که رمز موفقیت قیام عاشورا را در عظمت بی تردید رهبر آن ، و از طرف دیگر در فساد و تباهی دشمن

رودرروی سیدالشهداء یعنی یزید و بالاخره در شقاوت و مصائب و صحنه های دلخراشی که در شهادت و اسارت سیدالشهداء و خاندانش انجام گرفت ، باید جستجو کرد . ما راجع به عظمت سیدالشهداء در اول کتاب اندکی صحبت کردیم ، اکنون نسبت به معرفی یزید و فساد و تباهی او اندکی سخن می گوئیم و سپس گوشه هایی از صحنه های .تکان دهنده و تاسف بار نهضت عاشورا را متذکر می شویم

خون او تفسیر این اسرار کرد
ملت خوابیده را بیدار کرد
رمز قرآن از حسین آموختیم
زآتش او شعله ها آندوختیم
ای صبا ای پیک دورافتادگان
اشک ما را بر مزار او رسان

بخش اول : فصل سوم : دشمن روباوی سیدالشهداء،

شناسنامه یزید ابن معاویه

شناسنامه یزید و اعمال ننگین او

یزید ابن معاویه ، مادرش میسون نام داشت دختر بجدل ، از نسابه کلبی نقل شده که بجدل پدر میسون غلامی داشت بنام سفاح که با میسون رابطه نامشروع داشت ، وقتی میسون را که بیابان نشین بود، در وادی حوارین ، نزد معاویه آوردند، از آن غلام باردار بود ولی حملش ظاهر نبود، و پس از زایمان ، معاویه آن را از خود پنداشت

یزید مردی سیاه چهره با لبهای خشن و صدائی غلیظ بود، در صورتش زخمی بزرگ بود، او مردی بود شرابخوار و قمارباز که ایام زندگی را با لهو و لعب و شکار می گذراند، غالب اوقات در بیابان در حوارین آنجا که

منزل مادرش - بعد از طلاق از معاویه بود - بسر می برد، حتی در مرگ معاویه نیز حاضر نبود

شهادت مردم مدینه در مورد یزید

اهل مدینه عده ای را پس از شهادت امام حسین برای تحقیق در مورد یزید به شام فرستادند : که از جمله آنها عبدالله

ابن حنظله بود، یزید آنها را احترام کرد و جوایز ارزنده ای به آنها داد، آنها کارهای یزید را مشاهده کردند و در

بازگشت شروع کردن به بدگوئی از یزید و گفتند : ما از نزد مردی می آئیم که اصلا دین ندارد، شراب می خورد،

(170طنبور می نوازد، با سگها بازی می کند.)

عبدالله بن حنظله گفت : ای قوم از خدای بی همتا بترسید، بخدا سوگند ما بر یزید خروج نکردیم مگر اینک ترسیدیم

از آسمان بر سر ما سنگ بیارد، یزید مردی است که با مادر و دختر و خواهر آمیزش می کند، شراب می خورد و

(171نماز را ترك می کند) ،

و از همو نقل کرده اند که گفت : از نزد مردی آمدم که بخدا قسم اگر یآوری جز پسرانم نداشته باشم با آنها جهاد

(172) خواهیم کرد)

یکی دیگر از آن عده که به شام رفته بودند شخصی است بنام منذر ابن زبیر، او در بازگشت گفت :
همانا یزید به
من یکصد هزار جایز داد ولی این مانع آن نیست که راجع به او سخن نگویم ، بخدا سوگند که او شراب
می خورد،

(173) بخدا او مست می شود بگونه ای که نماز را ترك می کند.)

سیدالشهداء صفات یزید را بیان می کند
معاویه در سالی که به حج رفت ، به مدینه آمد و برای یزید از مردم بیعت گرفت و از یزید تعریف کرد و
او را

عالم به سنت و قرائت قرآن و بردبار دانست ، امام حسین علیه السلام برخواست و پس از حمد
الهی و صلوات بر

پیامبر اکرم طی سخنانی فرمود : آنچه از یزید و کمالات و سیاستهای او برای امت محمد گفتی
فهمیدم ، تو می

خواهی مردم را به اشتباه اندازی ، گویا که از شخصی پشت پرده یا فرد پنهانی سخن می گوئی ، یا
از روی دانش

!! اختصاصی که به تو داده اند خبر می دهی ؟

خود یزید پرده از رای خود برداشته ، راجع به یزید از دنبال سگهای ولگرد رفتنش بپرس و یا از کبوتر
بازی او،

و یا دنبال زنان آوازه خوان و انواع ملامهی رفتن او بپرس ، که یاور خوبی خواهد بود، و هدف خود را رها
کن ،

تو بی نیازی از اینکه خدا را با گناه این مردم بیش از آنچه داری ملاقات کنی ، بخدا قسم تو همواره
باطل را

الحديث (174). ظالمانه مقدم می کرده ای

نامه امام حسین به معاویه و بر شمردن جنایات او

امام حسین علیه السلام در نامه ای که پاسخ به نامه معاویه بود، ضمن بر شمردن جنایات معاویه در
کشتن افراد

پاك و بی گناه فرمود : من تصمیم مخالفت و جنگ با تو را ندارم ، همانا از خداوند نسبت به جنگ
نکردن با تو و

حزب ظالم و بی پروای تو که كمك کاران شیطان رانده شده اند واهمه دارم ، (گویا مراد حضرت این
است که:

نیت باطنی من جنگ است ولی فعلا مصلحت نیست (آیا تو قاتل حجر و یاران عابد او نیستی که بعد
از دادن

امانهای محکم از روی جرات بر خدا و سبک شمردن پیمان ، آنها را کشتی ؟

آیا تو قاتل عمر و ابن حمق آن پیرمرد عابد که عبادت صورتش را رنجور کرده بود نیستی ؟ که بعد از
دادن آن

همه پیمانها او را کشتی ؟

فرزند ملحق به شوهر است و زناکار: آیا تو نیستی که ادعا کردی زیاد پسر ابوسفیان است با اینکه
پیامبر فرمود

!مستحق سنگ است ، سپس او را بر اهل اسلام مسلط کردی که آنها را می کشد و دست و
پایشان را قطع می کند

. سبحان لله ای معاویه ، گویا تو از این امت نیستی ، و آنها هم کیش تو نیستند

آیا تو نیستی قاتل آن حضرمی که زیاد راجع به او نوشت که او بر دین علی است ، در حالی که دین
علی ، دین

. پسر عموی او) پیامبر (است ، همو که تو را به جایگاهی که نشستی ، نشانده است

خداوند بخاطر ما بر شما منت. و اگر آن نبود، برترین شرف تو و پدران تو در کوچ کردن زمستان و
تابستان بود

نهاد و آن را از دوش شما برداشت
 تو در سخنان گفتی ای که دوباره امت را به فتنه نینداز، همانا من فتنه ای برای این امت بزرگتر از
 حکومت تو بر
 آنها نمی شناسم
 و در آخر نامه حضرت فرمود: از خدا بترس ای معاویه و بدان که خداوند را کتابی است که هیچ کوچک و
 بزرگی
 را فروگذار نکند مگر اینکه جمع آوری کند، و بدان که خداوند فراموش نمی کند آدمکش تو را از روی
 گمان و
 دستگیر کردن مردم را از روی تهمت ، و حکومت بخشیدن شما بچه ای را که شراب می نوشد و با
 سگها بازی می
 کند) یعنی یزید
 (175) نمی بینم تو را مگر اینکه خودت و دینت را هلاک کرده و مردم را ضایع نموده ای و السلام.)
 ولایعهدهی یزید
 معاویه هفت سال برای ولایت عهدی یزید و تاسیس حکومت اموی ، تلاش می کرد و مقدمه چینی
 می نمود، و در
 این مدت موانع را از سر راه برمی داشت ، و به همین جهت امام مجتبی را که مانع بزرگی بر سر راه
 محسوب
 می شد مسموم نمود، همچنانکه پسر خالد ابن ولید را نیز بخاطر شهرت پدرش و محبوبیت خودش
 در نزد اهل شام
 و اینکه مردم او را لایق خلافت می دانستند مسموم کرد، در این میان رسوائی یزید به جائی رسیده
 بود که زیاد ابن
 ابیه آن فاسق خونریز نیز از ولیعهدهی یزید ابا داشت ، چرا که کارهای او را می دانست ، معاویه سعد
 ابن ابی
 وقاص را نیز بخاطر همین جهت مسموم کرد
 گویند اول کسی که معاویه را تحریک کرد به ولایعهدهی یزید، مغیره ابن شعبه) همان زناکار معروف که
 قبلا از او
 صحبت نمودیم (بود، زیرا معاویه می خواست او را از امارت کوفه عزل کند، او فهمید و خود نزد معاویه
 آمد تا
 استعفا دهد و رسوا نشود، اول به نزد یزید رفت ، و به او گفت : بزرگان اصحاب پیامبر و شخصیتهای
 قریب از
 میان رفتند، فقط فرزندان مانده اند که تو از برترین آنها و خوش عقیده ترین و داناترین آنها به سنت و
 سیاست
 هستی ، نمی دانم چرا پدرت برای تو بیعت نمی گیرد؟ یزید گفت
 فکر می کنی انجام پذیر است ؟ مغیره گفت : آری ، یزید جریان را به پدرش گزارش کرد، معاویه از
 مغیره
 پرسید : یزید چه می گوید
 مغیره گفت : شما که خونریزها و اختلافات را بعد از عثمان دیده ای ، برای یزید بیعت بگیر تا پس از تو
 پناهگاه
 مردم باشد ! و فتنه ای رخ ندهد،
 معاویه گفت : چه کسی مرا کمک می کند، مغیره گفت : کوفه با من ، بصره هم با زیاد، پس از این دو
 شهر دیگر
 کسی با تو مخالفت نمی کند
 معاویه گفت : برو بر سر کارت) امارت کوفه (باش و با افراد مورد اعتماد این را بازگو کن تا ببینم چه
 می شود،
 مغیره در بازگشت با طرفداران بنی امیه این را در میان گذارد و عده ای را با دادن سی هزار درهم ،
 متمایل کرد

و بیعت گرفت ، و با فرماندهی پسرش موسی نزد معاویه فرستاد تا او را تشویق کنند، معاویه به آنها گفت : عجله پاسخ داد : به سی! نکنید و آراء خود را اظهار ندارید، سپس از پسر مغیره پرسید؟ پدرت دین اینها را به چند خرید؟ هزار، معاویه گفت : اینها برای دینشان ارزش قائل نشدند، دینشان برایشان بی ارزش بوده است) که با این پول کم (آنها فروخته اند بالاخره با تدبیر و مکر و حیل و جمع آوری گروههایی از اطراف در تشویق ولیعهدی یزید، او را ولیعهد خود قرار داد، در عراق و شام بیعت تمام شد، اما در مدینه مردم منظر بیعت افرادی مثل حسین ابن علی و عبدالله ابن عمرو عبدالله ابن زبیر و عبدالله ابن عباس و عبدالرحمن ابن ابی بکر بودند. معاویه در يك برخورد منافقانه ، آنها را با تهدید و گماردن چند مأمور بر بالای سر آنها وادار به سکوت کرد و به آنها گفت : من می خواهم پیش مردم سخنرانی کنم ، هر کدام از شماها که يك کلمه بگوید، آخرین سخنش خواهد بود زیرا شمشیر گردنش را در خواهد یافت ، جان خود را حفظ کنید و به رئیس گارد نظامی خود نیز دستور داد بالای سر هر کدام دو نفر با شمشیر بگمارد، هر کدام که خواستند حرفی بزنند خواه در تائید یا تکذیب گردنش را بزند. سپس خطبه خواند و گفت : این گروه ، بزرگان مسلمانان هستند که کاری جز با آنان پیشبرد ندارد و جز با مشورت آنان صورت نگیرد، اینان نیز راضی شدند و با یزید بیعت کرده اند، شما مردم نیز بنام خدا بیعت کنید، مردم که منتظر بیعت اینان بودند، بیعت کردند، مردم بعدا به اینان گفتند : شما که می پنداشتید با یزید بیعت نمی کنید چه شد که راضی شدید و بیعت کردید؟ گفتند بخدا سوگند ما بیعت نکرده ایم ! گفتند : پس چرا بر او اعتراض نکردید؟ گفتند : حیل کردند و ما ترسیدیم کشته شویم (176).

سه سال حکومت و سه جنایت هولناک آری یزید با آن صفات زشت و رذائل اخلاقی ، در سال اول حکومت خود، سرور جوانان بهشت ، ابو عبدالله الحسین و اهل بیت و یارانش را با آن وضع فجیع شهید نمود در سال دوم حادثه اسف بار حره را به وجود آورد که روی تاریخ را سیاه نمود، مردم مدینه بعد از شهادت امام حسین و آگاهی از خباثت یزید، سر از اطاعت او بر شتافتند و عامل یزید را از مدینه بیرون راندند یزید به توصیه قبلی پدرش ، پیرمرد خونریز بی رحمی را بنام مسلم بن عقبه با سپاهی گران به سمت حرم پیامبر، مدینه طیبه روانه کرد، سپاه یزید در آن شهر مقدس کاری کردند که قلم از نگارش آن شرمگین است . سپاه شام با مردم مدینه به فرماندهی عبدالله ابن حنظله در يك مایلی مدینه معروف به حره درگیر شدند، جنگی عظیم واقع شد، مردم مدینه تاب مقاومت نیاوردند و به حرم پیامبر پناه آوردند، لشکر شام وارد مدینه شد، حرمت حرم پیامبر را رعایت نکردند، و با اسبها داخل آن روضه منوره شدند و جولان دادند، آنقدر از مردم مدینه کشتند که

مسجد پر از خون شد و تا قبر پیامبر رسید، اسبهای ایشان در آن روضه بهشتی روئ و بول کردند، تنها از معروفین و سرشناسها هفتصد نفر کشته شدند و اما از دیگران از زن و مرد عدد کشته شده ها به ده هزار تن رسید، و سپس فرمانده سپاه شام تا سه روز اموال و نوامیس مردم مدینه را بر لشکر خود مباح نمود، سپاه بی حیای شام شروع کردن به غارت و هتك نوامیس مسلمانان ، در این حادثه با هزار دختر باکره زنا کردند و هزار زن بی شوهر باردار شدند که آنها را اولاد حره نامیدند تا جایی که نقل کرده اند آن بی حیایها در مسجد پیامبر نیز زنا کردند، نمونه ای از قساوت سپاه یزید با مردم مدینه از ابن قتیبه در کتاب الامامة و السیاسة نقل شده است که : یکی از سپاهیان شام وارد منزل شد که تازه زایمان کرده بود و نوزاد او در آغوشش شیر می خورد، آن مرد به زن گفت : آیا مالی داری ؟ زن گفت : نه بخدا قسم ، چیزی برایم باقی نگذاشته اند) سپاهیان شام قبلا شهر را غارت کرده بودند (سرباز شامی گفت : یا چیزی برایم بیاور و گرنه تو و این بچه ات را می کشم ، زن صدا زد :وای بر تو، این بچه فرزند صحابه پیامبر است ، من نیز خود در بیعت شجره با پیامبر بیعت کرده ام ، سپس در حالی که به نوزادش اشاره می کرد گفت : ای پسرم بخدا سوگند اگر چیزی داشتم ، فدایت می کردم ، که ناگاه آن ملعون پای نوزاد را گرفت و در حالی که طفل پستان مادر را می مکید، او را از دامن مادر کشید و بر دیوار کوفت به گونه ای که مغز کودک جلو چشم مادرش متلاشی شد و به زمین ریخت ، راوی گوید :آن ملعون هنوز از خانه بیرون نرفته بود که نصف صورتش سیاه شد و زبان زد مردم شد.

عمق فاجعه آنقدر زیاد بود که تا مدتها وقتی مردی می خواست دختر خود را تزویج کند، بکارت او را تضمین نمیکرد، و می گفت : شاید در واقع حره آسیب دیده باشد و سپس از اهل مدینه بیعت گرفتند برای یزید که همگی بردگان او باشند، اگر خواست آنها را به بردگی بگیرد و اگر خواست آزاد کند، و مردم مدینه در حالی که اموالشان غارت و خونهایشان ریخته و ناموسشان مورد تجاوز (177) قرار گرفته بود همگی به جز امام چهارم و پسر ابن عباس به این شرط بیعت کردند) سپس مسلم ابن عقبه جنایتکار سرهای ، مردم مدینه را برای یزید به شام فرستاد، همینکه سرها را جلو یزید نهادند گفت : لیت اشیاخی بیدر شهدوا، ای کاش اجداد من که در بدر کشته شدند، حاضر می بودند و می دیدند چگونه از (178) پیامبر اکرم انتقام گرفتم.)

آتش زدن و خراب کردن کعبه توسط سپاه یزید پس از سرکوب کردن مردم مدینه و غارت آنها، مسلم ابن عقبه ، عازم سرکوب عبدالله ابن زبیر در مکه شد، اما وی که پیرمردی مریض بود در میان راه به درك واصل شد، او قبل از مرگ خود گفت : خدایا من بعد از شهادت

به لا اله الا الله و محمد رسول الله هیچ کاری که محبوبتر باشد نزد من از کشتار مردم مدینه نکرده ام ،
و به هیچ
(179 چیزی بیشتر از این کارم برای آخرتم امیدوار نیستم)
و سرانجام حصین ابن نمیر که بجای وی فرماندهی لشکر شام را بعهدہ گرفته بود، به مکه هجوم آورد، و وقتی ابن
، با منجیق کعبه را سنگباران کردند و با نفت و پارچه و هرچه که قابل (180) زبیر به مسجدالحرام و کعبه پناه برد
، گویند که فرمانده لشکر شام (181) سوختن بود، بر کعبه فرو ریختند به گونه ای که کعبه سوخت و منهدم گردید،
(182 فرمان داد که هر روز ده هزار سنگ بر کعبه فرود آوردند)
و در همین ایام که لشکر شام مشغول نابودی کعبه بودند، خداوند یزید را مهلت نداد و هلاک نمود، در حالی که عمر او به چهل نمی رسید،
او طی سه سال و اندی حکومت خود، سال اول پسر فاطمه سیدالشهداء را به شهادت رساند و خاندان پیامبر را به اسارت گرفت ، در سال دوم خون و ناموس و اموال مردم مدینه را مباح نمود و در سال سوم ، خانه خدا را آتش زد و نابود کرد، و این نیست جز آثار و نتایج سوء انحراف از اهل بیت علیهم السلام ، تو گوئی خداوند با افعال زشت و ناهنجار آنان می خواند آنان را به دست خودشان رسوا کند و حقانیت اهل بیت را به اثبات رساند
در سبب مرگ یزید اموری ذکر شده است ، برخی گویند از کثرت مستی ، چون مشغول رقصیدن بود، با فرق سر بر زمین خورد و جان داد، و برخی گویند عربی بادیه نشین ، در بیابان وقتی یزید در پی شکار تنها شده بود، و (183 خودش را معرفی کرد، آن مرد در خشم شد و گفت تو قاتل حسین ابن علی هستی و او را به درک واصل کرد.)
و در تتمة المنتهی آمده است که جنازه یزید را در دمشق در باب الصغیر دفن کردند و هم اکنون مزبله است مسعودی در مروج الذهب گوید :یزید شراب خوارگی را علنی و به روش فرعون عمل می کرد، بلکه فرعون نسبت به مردم عادلتر و با انصاف تر بود و به دنبال یزید، سایر عمال و فرمانداران او نیز فسق و فجور را علنی کردند، در دوران یزید غنا در مکه و مدینه (184) علنی شد مردم از آلات لهو استفاده می کردند و بی پروا شراب می نوشیدند.)
!!غزالی در احیاءالعلوم از یزید و ابلیس دفاع می کند
مخفی نماند که جنایت و زشتی کار یزید چنان زیاد و واضح بود، که نه تنها خود را رسوا نمود، بلکه پدر و سایر نیاکان خود و کسانی که سبب شدند کار خلافت به اینجا بکشد رسوا نمود، از بلاذری که از علماء اهل سنت است مصیبت بزرگ و فاجعه عظیمی : نقل شده که گوید :پسر عمر بعد از شهادت امام حسین به یزید نامه نوشت و گفت ای : رخ داد و در اسلام حادثه بزرگی پدید آمد و هیچ روزی مثل روز قتل حسین نیست ، یزید در جواب او نوشت

احمق ما بر سر خانه های آماده و بسترهای گسترده و مهیا قرار گرفتیم و از آن دفاع کردیم ، اگر حق با ماست که به حق جنگ کردیم و اگر حق برای غیر ماست ، پدر تو اولین کسی است که این روش را نهاد و حق را از اهلش (185 بازستاند.)

و در میان علماء اسلام کمتر کسی است که با اینهمه جنایات و کفریات که از یزید سر زد، از او دفاع کند، اما با این همه برخی از کوردلان عالم نما دامن همت در دفاع از یزید بالا زده اند، و از جمله اینان غزالی صاحب کتاب احیاء العلوم است او در آفات هشتم از کتاب آفات زبان جزء سوم ، به نقل علامه امینی و محدث قمی در تتمه المنتهی کلامی دارد که خلاصه آن این است که لعن مسلمان جایز نیست و یزید مسلمان است و نسبت قتل یا امر به قتل یا رضای به قتل امام حسین را به او دادن ، سوءظن به مسلمانان و حرام است ، و هر که به صحت این تهمت گمان کند احمق است ، سپس بعد از توضیح اینکه کشف این امر مشکل و مقدور نیست گوید : بر فرض که ثابت شود مسلمانی آدم کشته است ، آدمکشی که موجب کفر نیست ، شاید توبه کرده باشد، پس لعن هیچ مسلمانی جایز نیست و هر که یزید را لعن کند معصیت کار و فاسق است و اگر لعن جایز هم باشد، باز سکوت ایراد ندارد و اگر کسی در تمام عمر شیطان را لعن نکند مسئولیت ندارد، بلکه اگر شیطان را لعن کند مسئولیت دارد، زیرا لعن یعنی دور شدن از رحمت خدا، از کجا معلوم که شیطان از رحمت خدا دور است ؟ ! و اخبار از این امر غیبگوئی بی مورد است ، بله اگر کسی کافر مرده باشد لعن او جایز است ، اما ترحم بر یزید جایز و بلکه مستحب است ، بلکه او داخل است در دعای الله اغفر للمؤمنین و المؤمنات ، زیرا یزید مؤمن بوده است ، انتهی ، آری عزیزان من بخوانید و عبرت بگیرید که وقتی کسی دچار خذلان الهی شد، چگونه علم او سبب هلاکت او می شود، و علوم خود را در راه دفاع از یزید و ابلیس بکار می گیرد، البته خرافات و ترهات غزالی در احیاء بسیار زیاد است به الغدیر ج 11 ص 161 رجوع شود.

کسی نیست که از این جاهل متعصب کوردل بپرسد، مگر قرآن قاتل مسلمان را لعنت نکرده است ؟ مگر قرآن حاکمان ستمگر را لعنت نکرده است . مناسب است در اینجا کلامی را از ملا سعد تفتازانی که به تعبیر محدث قمی . حدیث فضل او گوش جهانیان را پر کرده در پاسخ غزالی بیاوریم تفتازانی در جواب امثال غزالی سخن جالبی دارد او که از محققین و بزرگان اهل سنت می باشد و آوازه او بسیار شهرت دارد در شرح عقاید نسفی گوید : حق این است که رضایت یزید و اظهار خوشحالی او به کشته شدن امام حسین علیه السلام و اهانت او به اهل بیت پیامبر اکرم از متواترات است و **ان کان تفصیله احادا**، سپس گوید : ما راجع به یزید و بی ایمانی او تردید نداریم ، آنگاه

می افزاید که : لعنت خدا بر او و بر یاوران و کمک کاران او - آمین
و همچنین در شرح مقاصد نیز کلام جالبی دارد او در ضمن کلمات خود گوید : از مشاجرات و نزاعها و جنگهای
میان صحابه معلوم می شود که گروهی از صحابه از راه حق بخاطر کینه و حسد و لجاجت و ریاست
طلبی و شهوترانی خارج شده اند، چرا که هر صحابی معصوم نیست ، لیکن علماء بخاطر گمان نیکو به صحابه
کارهای ایشان را توجیهاتی کرده اند که مبدا عقائد مسلمانان نسبت به بزرگان صحابه منحرف شود، سپس
گوید : و اما آنچه که از ظلم بر اهل بیت پیامبر رفت ، آنقدر روشن است که مجالی برای مخفی کاری نیست و آنقدر
فجیع و ناهنجار است که جایی برای نفهمی و شبهه نیست ، زیرا به گونه ای است که نزدیک است جمادات و
حیوانات به آن شهادت دهند!
و ساکنان آسمان و زمین بگریند، کوهها فرو ریزد و بدی آن کردار تا ابدالدهر خواهد ماند، پس لعنت
خدا بر آنکه
.مباشرت کرد یا راضی بود یا تلاش کرد و عذاب آخرت شدیدتر و دائمتر است
سپس گوید : اگر سؤ ال شود پس چرا برخی از علماء مذهب ، لعن یزید را جائز نمی دانند با اینکه
می دانند یزید
مستحق لعن و بیشتر از آن است ، جواب گوئیم : اهل سنت متفقند در باطن بر اینکه یزید مستحق
لعن است ، اما در
ظاهر بخاطر اینکه دفاع کنند از خلفاء سابقین و اینکه مبدا مانند شیعیان ، لعن از یزید به ما قبل او
سرایت کند،
!) 186 علماء صلاح دیدند که جلوی این راه را بطور کلی ببندند تا مردم گمراه نشوند)
اعترافات دشمنان به عظمت حضرت سیدالشهداء
امام حسین و حاکم مدینه
بعد از هلاکت معاویه ، یزید به ولید ابن عتبة حاکم مدینه ضمن نامه ای نوشت که از حسین ابن علی
و عبدالله ابن
عمر و عبدالله ابن زبیر بیعت بگیر و طبق برخی روایات به او فرمان داد که اگر بیعت نکردند سر آنها را
برایم
بفرست ، و وقتی امام حسین از مجلسی که به دعوت حاکم مدینه ، تشکیل شده بود و مروان نیز
حضور داشت ، بر
می خواست ، مروان گفت : اگر الان حسین با تو بیعت نکند، هرگز به او دست پیدا نکنی مگر بعد از
آنکه میان شما
.کشته های بسیار واقع شود، او را زندانی کن تا بیعت کند یا گردنش را بزن
امام حسین فرمود : یا بن الزرقاء تو مرا می کشی یا او، بخدا دروغ گفتی و گناه کردی و سپس خارج
شدت مروان
بن ولید گفت : حرف مرا گوش ندادی ، مثل امام حسین هرگز خود را در اختیار تو نمی گذارد ولید
گفت : وای بر
غیر تو، ای مروان ، تو چیزی را که نابودی دین من در آن است انتخاب کردی ، بخدا که دوست ندارم
تمام آنچه
خورشید بر آن می تابد از آن من باشد ولی قاتل حسین باشم ، سبحان لله ، من حسین را بخاطر
اینکه می گوید بیعت
نمی کنم بکشم ، بخدا سوگند گمان من این است ، آن شخصی که روز قیامت در مقابل خون حسین
محاسبه شود، کفه
(187 اعمال او سبک است.)

عمر سعد به عظمت سیدالشهداء معترف است هنگامی که عیدالله ابن زیاد تصمیم به مقابله با امام حسین علیه السلام گرفت ، به عمر ابن سعد دستور داد که به سمت حسین ابن علی برود، و بعد از آن که از کار حسین فارغ شد به مأموریت خود که وعده حکومت ری را در مقابل آن داده بود روانه شود، عمر ابن سعد، عذر خواست ، ابن زیاد گفت : پس آن توشه ما را پس بده ، عمر ابن سعد گفت : مرا مهلت بده تا مشورت کنم ، با هر کس که مشورت کرد، همگی بالاتفاق او را منع کردند، خواهرزاده او بنام حمزة ابن مغیره ابن شعبه به او گفت : دانی جان تو را بخدا قسم که به طرف حسین نرو و خود را آلوده به گناه و قطع رحم مکن بخدا سوگند اگر تمام سلطنت روی زمین از آن تو باشد و تمام دنیای خود و اموال و این حکومت را از دست بدهی بهتر از این است که خدا را با خون حسن ملاقات کنی ، آن بدیخت گفت : باشد و شب همی فکر می کرد و با خود می گفت : آیا حکومت ری را رها کنم در حالی که آرزوی من است ، یا عار کشتن حسین را قبول کنم که در کشتن او بی تردید آتش جهنم است ، اما حکومت ری هم (188روشنی چشم من است.)

آری عمر ابن سعد نتوانست از ملك ری چشم پوشی کند اما در مقابل عظمت امام حسین علیه السلام نیز ذلیل بود، و خود اعتراف داشت که اذیت رساندن به امام حسین حرام است می دانم ، اما حکومت ری را چه کنم ؟ هنگامی که به فرمان ابن زیاد آب را بر حرم حسینی بستند و عطش به اصحاب فشار آورد، یکی از یاران حضرت به حضرت عرض کرد : ای پسر پیامبر به من اجازه دهید تا با ابن سعد راجع به آب صحبت کنم ، شاید که از این تصمیم برگردد، حضرت فرمود :خودت می دانی ، آن مرد نزد عمر ابن سعد آمد ولی سلام نکرد، عمر ابن سعد گفت : ای برادر همدانی چرا سلام نکردی ، مگر مرا مسلمان نمی دانی ؟ آن مرد گفت : اگر همچنانکه می گوئی مسلمان بودی به طرف عترت پیامبر به قصد کشتن آنها حرکت نمی کردی ، و این آب فرات است که سگها و خوکها از آن می نوشند، اما حسین ابن علی و برادران و زنها و خاندان او از تشنگی می میرند و تو مانع شده ای !که بیاشامند، با این حال می پنداری که خدا و پیامبر را قبول داری ؟ عمر ابن سعد سر خود را پائین انداخت سپس گفت : ای برادر همدان من می دانم که اذیت کردن ایشان حرام است و سپس در حالی که اشعاری می خواند گفت : عیدالله مرا به کاری خواند و نمی دانم حکومت ری را رها کنم یا حسین را بکشم که بی تردید در کشتن او آتش است ، سپس گفت : ای مرد دلم اجازه نمی دهد که حکومت ری را به دیگری واگذار کنم ، آن مرد برگشت و به حضرت سیدالشهداء عرض کرد :ای پسر پیامبر، عمر ابن سعد به کشتن (189شما در مقابل حکومت ری تن داده است.)

شبث ابن ربیع و اعتراف او
 شبث ابن ربیع که یکی از جنایتکاران داستان کربلاست ، در رفتن به جنگ با امام حسین از خود
 کراهت نشان می
 داد وقتی ابن زیاد، به دنبال او فرستاد، خود را به مریضی زد، اما وقتی با تهدید ابن زیاد روبرو شود
 قبول کرد و
 با هزار سوار به کربلا آمد، او بعد از داستان کربلا در ایام تعصب می گفت : خداوند به اهل این شهر
 (کوفه) خیر
 ندهد و کار آنها را محکم نکند آیا تعجب نمی کنید که ما پنج سال با علی ابن ابیطالب و فرزند او با
 خاندان ابوسفیان
 جنگیدیم ، اما عاقبت بر پسرش حمله کردیم در حالی که او بهترین روی زمین بود، با او بخاطر آل
 معاویه و پسر
 (190سمیه زناکار) عبید الله بن زیاد (نبرد کردم ، گمراهی بود چه گمراهی ،)
 اعترافات قاتل سیدالشهداء به عظمت حضرت
 پسر فاطمه در میان قتلگاه افتاده بود، لحظات آخر عمر شریفش سپری می شد، تیرها از اطراف مانند
 بالی بدن
 مقدسش را فراگرفته بودند، خون بسیاری که از بدن شریفش سرازیر شده بود، حضرت را ضعیف کرده
 بود، مدتی
 بود که در قتلگاه بود، کسی نزدیک نمی شد، هر کس می خواست از گناه کشتن پسر فاطمه دوری
 کند، شمر صدا
 زد وای بر شما منتظر چه هستید؟ او را بکشید
 سنان ابن انس همو که قبلا نیزه ای سهمگین بر پشت حضرت زده بود که از سینه مبارکش سر زده
 بود، از اسب
 پیاده شد و در حالی که با شمشیر بر حلقوم شریف حضرت می زد گفت : بخدا قسم من سر تو را
 جدا می کنم در
 (191حالی که می دانم تو پسر پیامبر خدا هستی و از تمامی مردم در پدر و مادر برتری و سپس کرد
 آنچه کرد.)
 وحشت ابن زیاد و اعتراف عمر سعد و برادر ابن زیاد
 وقتی امام حسین کشته شد و عبید الله ابن زیاد، انتقام خود را گرفت و از خون خاندان پیامبر سیراب
 شد، مردم تازه
 از آن سخنرانیهای مهیج و شورانگیز دختر امیرالمؤمنین زینب کبری علیهاالسلام بیدار شده بودند،
 مخصوصا پس
 ، و به عمر ابن سعد و عبیدالله ، نفرین می کردند، عبیدالله خواست که سندی بر علیه او در میان
 نباشد، به عمر ابن
 سعد گفت : آن نوشته ای که در آن فرمان قتل حسین بود به من بده ، عمر ابن سعد گفت : وقتی به
 دنبال انجام
 دستور تو بودم آن نوشته گم شد، عبیدالله گفت : باید بیاوری ، عمر ابن سعد گفت : گمشده ،
 عبیدالله دوباره گفت:
 آن نوشته گذارده شده و بر پیرزنها قریب در مدینه خوانده می شود تا عذری : باید بیاوری ، عمر
 ابن سعد گفت
 باشد از آنها سپس گفت : بخدا سوگند که من نسبت به حسین تو را نصیحتی کرده بودم که اگر پدرم
 سعد ابن ابی
 وقاص را چنان نصیحت می کردم حق او را ادا کرده بودم ،
 در این میان برادر عبیدالله بنام عثمان صدا زد :راست می گوید، بخدا که دوست داشتم مردی از اولاد
 زیاد نمی
 ماند و هم مردان اولاد زیاد تا قیامت ذلیل می شدند، اما حسین کشته نمی شد، عبیدالله این
 سخنان را شنید ولی

(192 اعتراضی نکرد.)

شبکه ضد دین و کودتای خزنده کسی که در تاریخ اسلام از بعد از پیامبر اکرم تا زمان امام حسین علیه السلام و بعد از حضرت ، دقت کند، قرائن

و دلائل بسیاری از وجود يك شبکه مخفی بر ضد دین بدست می آورد، برخی افراد ناخواسته ، آب به آسیاب دشمن ریخته اند و نیت آنها ممکن است که اموری مانند، دنیا طلبی و یا حسد

و یا مقام بوده ، اما اعمال آنها باعث شده است تا به این کودتای خزنده بر علیه دین کمک کنند آنچه ما بر آنیم این است که آشکار کنیم دین در زمان سیدالشهداء در موقعیت بسیار حساس قرار داشت ، و منشاء

این خطر نیز در اثر انحرافات و مسامحه و سهل انگاری سابقین در صدر اسلام بوده است ، اما اینکه هدف خلفا از

این سهل انگاری چه بوده است ، آیا صلاح اندیشی و اجتهاد محض بوده ؟ یا اهداف دیگری را دنبال می کردند،

مسائله دیگری است و این بحث را مجال آن مسأله نیست

قرائن موجود در فعالیت يك شبکه بر علیه دین ، و به خطر افتادن اسلام در زمان امام حسین من خیرخواه شما هستم ، حرف : مروان ابن حکم بعد از امتناع سیدالشهداء از بیعت با یزید به حضرت گفت 1 -

!من را گوش کنید، به نفع شماست

حضرت فرمود :بگو بشنوم ، مروان گفت : با یزید بیعت کنید که برای دین و دنیای شما بهتر است ! حضرت

فرمود:

و انا لله راجعون ، و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید، با اسلام باید وداع کرد، وقتی که □ انا

الحدیث(193). امت اسلامی دارای رهبری مثل یزید باشد

یا اخی و لله لو لم یکن فی الدنيا ملجاء و لا ماءوی لما؛ و لذا حضرت در ملاقات با برادرش محمد حنیفه نیز فرمود

بایعت یزید ابن معویه ،

(194 ای برادر، بخدا سوگند اگر در دنیا هیچ پناهگاهی هم نباشد، من با یزید بیعت نمی کنم.) و شما خود می بینید که سیدالشهداء علیه السلام اسلام را با وجود یزید در خطر جدی احساس می کند و قیام می نماید.

شیخ طوسی) ره (از امام صادق علیه السلام روایت کند که وقتی سیدالشهداء شهید شد و امام سجاد علیه السلام 2 -

بر می گشت ، مردی بنام ابراهیم ابن طلحة به حضرت گفت : ای علی ابن الحسین ، چه کسی پیروز شد؟) گویا می

حضرت فرمود :اگر می خواهی بدانی چه کسی پیروز شد، خواست حضرت را توبیخ کند و یا زخم زیان بزند

(آن وقت می فهمی چه کسی پیروز شد(195)! (هنگام نماز، اذان و اقامه بگو

مؤ لف گوید :حضرت سجاد با این جواب کوبنده خود، هم پاسخ مناسبی به سؤال آن مرد دادند، و مهمتر از آن

رمز قیام امام حسین و همچنین هدف و برنامه دشمنان را برملا فرمودند

اشهد ان محمدا رسول الله شهادت به: منظور حضرت این است که تا وقتی در اذان و اقامه ، مؤ ذن می گوید

رسالت پیامبر می دهد، ما پیروزم ، زیرا دشمن ما می خواست ، نام پیامبر و دین اسلام را نابود کند، و نهضت

حسینی آن را محافظت نمود.
قبلا سخنان معاویه را در مورد اهداف او که گفت: چاره ای نیست جز اینکه نام محمد هم دفن شود، یادآور 3 -

شدیم که از نشانه های بارز مخاطره اسلام و وجود شبکه فعال در نابودی اسلام است.
اشهد ان محمدا رسول الله گفت: مرحبا ای فرزند عبدالله! تو: و باز ذکر کردیم معاویه وقتی شنید مؤذن می گوید

(196 همت والائی داشتی و راضی نشدی مگر اینکه نام خود را در کنار نام پروردگار جهانیان قرار دهی)

قبلا ذکر کردیم که ابوسفیان، در هنگام خلافت عثمان نزد وی آمد و به او گفت: خلافت را مانند، توپی در 4 -

میان خودتان) بنی امیه (بگردانید که جز حکومت خبری نیست، نه بهشتی در کار است و نه جهنمی، و یا می

(197 خدایا کار را کار جاهلیت و حکومت را حکومت غاصبانه قرار ده: گفت).

یزید ابن معاویه، وقتی با خاندان پیامبر آن فجایع را انجام داد، در مقابل سر بریده امام حسین، اشعاری خواند 5 -

که مضمون آن این است

ای کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شدند، حاضر بودند و این شیون را می دیدند و شاد و مسرور می شدند

و می گفتند: یزید دستت شل میاد، ما بزرگان این گروه را کشتیم، و با جنگ بدر برابر شد،
لعبت هاشم بالملك فلا - خبر جاء و لا وحی نزل، آن هاشمی (پیامبر اکرم) با حکومت بازی کرد،

وگرنه، نه

خبری در کار بود و نه وحی، من از قبیل خندف نباشم اگر از فرزندان احمد، بخاطر کارهای او (پیامبر) انتقام

نگیرم.

بسیاری از علماء اهل سنت این اشعار را دلیل کفر و زندقم یزید گرفته اند

حالا شما خود قضاوت کنید، که اسلام در چه مرحله ای قرار گرفته که خلیفه مسلمین، اهداف او چنین باشد، اشعار

یزید بخوبی نشاندهنده اهداف او و سیدالشهداء علیه السلام هر دو می باشد، و می فهماند دشمنی یزید با امام حسین

بر سر اسلام و پیامبر است نه نزاع دو گروه،

یکی از خلفاء که نوه عبدالملك مروان می باشد بنام ولید ابن یزید، که يك سال و دو ماه هم بیشتر حکومت نکرد 6 -

:و کشته شد و بسیار شرابخوار و هوسباز و بی حیا بود، در اشعار خود گفت
بلا وحی اتاه و لا کتاب تلعب با لخافة هاشمی

یمنعی طعامی □ فقل

یمنعی شرابی □ و قل

آن هاشمی با خلافت بازی کرد، بدون آنکه وحی و کتابی در کار باشد، خدا بگو مرا از خوردن و آشامیدن مانع

(اگر راست است) (198) (شود،

وقتی عبیدالله ابن زیاد، طی نامه ای خبر شهادت امام حسین را برای عمرو بن سعید والی مدینه فرستاد و به او 7 -

:بشارت داد، او به منبر رفت و رجزی خواند و بسیار اظهار خوشحالی کرد، سپس به قبر پیامبر اشاره کرده گفت

یعنی انتقام کشته شدن نیاکان خود در جنگ بدر را (199) - یا محمد یوم بیوم بدر، ای محمد، روزی بجای روز بدر

از اولاد تو گرفتیم

البته این جمله را یزید در اشعار خود و بطور جداگانه نیز گفته بود

یکی از عوامل مهم تضعیف اسلام و قرائن فعالیت شبکه ای بر ضد اسلام ، اهانت‌های مکرر به پیامبر اکرم، 8 - صاحب شریعت و اشرف مخلوقات می باشد، می بینید که مروان ابن حکم به امام مجتبی می گوید : مثل تو همانند استر است که وقتی به او می گویند پدرت کیست ؟ می گوید :اسب است ، یعنی شما خود را به پیامبر منتسب می کنید نه به حضرت علی ، و امام مجتبی با مظلومیت تمام می فرماید :حاکم میان من و تو خداست ، ولی جد من (200رسول لله گرامی تر از آن است که مثل من مانند استر باشد.)

ب - در شرح حال خالد بن سلمه مخزومی گفته اند :او دشمن علی علیه السلام بوده و همواره اشعاری برای بنی مروان می سرود که در آن به پیامبر ناسزا گفته بود و این در حالی است که صحاح ششگانه(کتب معتبره اهل (201بغیر از بخاری ، از او روایت نقل می کنند) سنت.)

ج - در دوران عمروعاص ، مردی نصرانی به پیامبر جسارت کرد، اما عمرو عاص به تنبیه آن مرد رضایت نمی بیهوده نیست که در تاریخ می خوانیم لشکر یزید در حمله به مدینه طیبه ، حرمت حرم پیامبر را شکستند،(202) داد، آنقدر در حرم ، از مردم مسلمان کشتند که خون اطراف حرم را فراگرفت ، با اسبها به حرم پیامبر وارد شدند و آنجا را آلوده کردند، و شرم آورتر آنکه در حرم پیامبر نیز به عمل نامشروع پرداختند شاعر معروف ، وقتی به مدح و ثنای پیامبر بزرگوار اسلام می پردازد، عده ای ناراحت می شوند و ((کمیت - د) اعتراض می کنند، کمیت در اشعار خود به همین برخورد آنها اشاره می کند و می گوید :من دست از ثنای تو بر نمی دارم ، هر چند به من طعنه زنند و خیره شوند و موجب هیاهوی دیگران شود :و در ادامه گوید

مخبة اخرى تصان و تحصب رضوا بخلاف المهتدين و فيهم
یعنی اینها به خرافات از مسیر هدایت یافته گان تن در دادند، در میانشان راز پنهانی است که آن را پوشیده می ، آری این راز همان نابود کردن اسلام و شریعت الهی است ،(203)دارند

ه - حجاج ابن یوسف در ضمن سخنان خود در شهر کوفه راجع به کسانی که قبر پیامبر را زیارت می کنند گفت: مرگ بر آنان باد، که چوبها و استخوانهای پوسیده را طواف می کنند، چرا بر گرد قصر امیرالمؤمنین عبدالملك ، منظور او این است که(204) . - طواف نمی کنند؟ مگر نمی دانند که جانشین انسان ، بهتر از فرستاده اوست

!!عبدالملك جانشین خداست ولی پیامبر فرستاده خداست ، او عبدالملك از پیامبر برتر است حجاج در نامه ای که به عبدالملك نوشت ، به همین مطلب تصریح نمود و گفت : خلفا از انبیاء و مرسلین برتر (205)هستند.)

خالد ابن عبدالله قسری که یکی از فرمانداران بنی امیه است ، سوگند می خورد که امیرالمؤمنین (یعنی هشام) در (206) نزد خدا از انبیاء گرامی تر است)

ز - و ما قبلا دیدیم که اولین جسارت به حریم شارع مقدس از خلیفه دوم بود که در بستر بیماری پیامبر اکرم به

!!حضرت گفت : این مرد هذیان می گوید
 س - و در همین راستا می بایست احادیثی را که در آن نسبت به مقام والای پیامبر گرامی اسلام
 صلی الله علیه و
 آله جسارت می شود و به آن حضرت اموری را نسبت می دهند که نشان می دهد، می خواسته اند
 مقام حضرت را
 در نظرها سطحی و عادی جلوه دهند، و شاید هم در پس این خیانتها، به دنبال این خیال خام بوده
 اند که از مذمت و
 منقصت خلفاکم کنند، تا کسی بر آنها خرده نگیرد که چرا فلان کارهای زشت را مرتکب شدند، تا
 بتوانند به مردم
 بگویند پیامبر هم اینگونه اعمال داشته است ،
 شما می بینید که در صحیح بخاری و مسند احمد ابن حنبل ج 4 ص 246 به پیامبر عظیم الشان
 اسلام و اشرف
 حتی از حدیث نقل کرده اند که پیامبر در مزبله ای (207) ، ایستاده ادرار نمود مخلوقات نسبت می دهد
 که حضرتش
 ایستاده ادرار کرد، من دور شدم ، اما پیامبر فرمود : نزدیک بیا من پشت حضرت بودم ، حضرت وضوء
 گرفت و
 (208) بر روی کفش مسح نمود.)
 اگر نبی مکرم نزد اینان همانند یک انسان شریف و باوقار ارزش می داشت ، آیا امثال این خرافات را به
 حضرتش
 نسبت می دادند، بله طرفداران خلیفه دوم مثل فضل ابن روزهان در این کار هیچ زشتی و عیبی نمی
 بینند، آنها باید
 چنین باشند، زیرا طبق روایات ایشان عمر ایستاده ادرار می کرد و پیامبر او را نهی کرد و فرمود :
 ایستاده ادرار
 ، پسر عمر، عبدالله نیز طبق نقل مالک در موطا، ایستاده ادرار می کرد، بلکه نقل کرده اند که عمر می
 (209) نکن
 (210) گفت : ایستاده ادرار کردن پشت انسان را محکمر می کند.)
 آنها باطن خویش را رسوا می کردند، وقتی به پیامبر نسبت دادند که هنگام ورود به مدینه ، زنان
 مدینه دایره می
 و یا به نبی عظیم الشان اسلام نسبت دادند در نزد پیامبر اکرم چند کنیز (211) زدند، و پیامبر (معاذلله
) می رقصید،
 ساکت باشید، وقتی عمر رفت: مشغول آوازه خوانی و بازی بودند که عمر وارد شد، حضرت به آن
 کنیزکان فرمود
 شروع کنید، آنها هم شروع کردن به غنا خواندن ، و به پیامبر گفتند : این کیست که هر : ، پیامبر به آن
 زنان فرمود
 وقت وارد می شود، شما دستور به سکوت می دهید، وقتی می رود می فرمائید شروع کنید !حضرت
 فرمود :این
 آری محبت به خلفا به جایی رسیده است که راضی شدند، نبی (212) ، مردی است که شنیدن باطل
 را دوست ندارد
 .مکرم را تحقیر کنند، اما آنها را بالا ببرند
 مؤ لف گوید :دسیسه و توطئه ای که امروز دشمنان اسلام ، در اهانت به نبی مکرم اسلام ، به
 وسیله امثال سلمان
 رشدی پست و مرتد انجام می دهند، ادامه همان فعالیتهاست که قرنهای قبل دشمنان اسلام انجام
 دادند ولی با مقاومت
 .و هشیاری و دفاع سرسختانه اهل البیت بی نتیجه مانده است
 عشق محمد بس است و آل محمد

ماه فروماند از جمال محمد
 سرو نباشد به اعتدال محمد

در نظر قدر با کمال محمد قدر فلك را کمال و منزلتی نیست
وعده دیدار هر کسی به قیامت
لیلہ اسرای شب وصال محمد
آمده مجموع در ظلال محمد آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی
همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد
تا بدهد بوسه بر نعال محمد
شمس و قمر در زمین حشر نتابد
نور نتابد مگر جمال محمد
شاید اگر آفتاب و ماه نتابد
پیش دو ابروی چون هلال محمد
عشق محمد بس است و آل محمد سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی

و یا روایت کرده اند از عائشه که گفت : روز عیدی بود، عده ای از سیاهان مشغول بازی با ابزار لعب و جنگ

بودند، نمایش می دادند (نمی دانم من از پیامبر درخواست کردم یا پیامبر خود فرمود : آیا می خواهی نگاه کنی ؟

آری ، حضرت مرا پشت خود قرار داد به گونه ای که گونه من بر گونه پیامبر بود، سپس آنها را تشویق گفتم :

(213نمود، تا اینکه من خسته شدم ، بمن فرمود : آیا کافی است ؟ گفتم : آری ، فرمود : پس برو) آیا هیچ دیندار غیرتمندی حاضر است که این اباطیل را به اشرف مخلوقات نسبت دهد و سپس کتاب خود را

مهمترین کتاب پس از قرآن بنامد،

آری این همه تهمتهای ناروا به پیامبر اکرم نتیجه ای جز توجیه اعمال زشت فرمانروایان اموی و

عباسی ، در

اعمال ننگین آنها نداشت ، و در این میان آنقدر از این روایات دروغین و ناهنجار بر نبی مکرّم جعل کرده اند، که

قلم از نگارش آن حیا می کند، آخر کدام غیرتمندی حاضر می شود که با همسر خود در معرض دید عموم ، مسابقه

بدهد، آن هم چند بار، تا چه رسد به پیامبر عظیم الشان اسلام ، آن هم در حالی که فرماندهی سپاهی را به عهده

(214دارد و در سفر است ، همچنانکه احمد حنبل در مسند ج 6 ص 264 آورده است.)

شعشعه هستی از بقای محمد

ای دو جهان روشن از لقای محمد

شعشعه هستی از بقای محمد

باد بر آن اوصیای عالیّه رتبت بعد زیزدان مدام جوهر رحمت

آن متلعلع شمس مشرق عزت

و آن متعالی بروج کرسی رفعت

دین من ای عاشقان به نقد چنین است به کیش من حبشان حقیقت دین است

یاد لفاشان مرا بهشت برین است

وانکه مقامش در این بهشت یقین است

و در این میان ساحت قدس الهی نیز از اینگونه اباطیل مصون نمانده ، و اموری که عقل منکر آن است به خداوند

(215نسبت داده اند، مثل اینکه روز قیامت خداوند پای خود را بر جهنم می گذارد تا نعره هل من مزید او پایان یابد)

و دهها موارد(216). و یا اینکه خداوند روز قیامت صورت خود را به مردم نشان می دهد و مردم او را می شناسند

دیگر.

و از جمله قرائنی که وخامت اوضاع اسلام را در آن زمان نشان می دهد رفتار ناهنجاری است که با کعبه9 -

معظمه خانه خدا، انجام شد، همان خانه ای که امام حسین بخاطر حفظ حریم آن ، از آن خارج شد، اما در زمان یزید، لشکر او وقتی عبدالله ابن زبیر در خانه کعبه پناه گرفت ، شروع کردند به پرتاب سنگ و نفت و مانند اینها، و بار دیگر همین حادثه (217) بطوری که روزی ده هزار سنگ بر کعبه می انداختند، کعبه سوخت و منهدم شد، توسط حجاج ابن یوسف تکرار شد، گفته اند در میان چیزهائی که بر کعبه انداختند، از مدفوع و نجاست هم استفاده

و **انا الیه راجعون** (218) کردند. □ فانا

و در زمان ولید ابن یزید ابن عبدالملک آن نگون بخت پلید و شرابخوار تصمیم گرفت تا بر بام خانه کعبه میکده ای

(219) درست کند، اما اطرافیانش او را منصرف کردند بپا کند و بساط عیش و نوش.)

و بالاخره قرآن نیز در این میان از اهانت و جفای این بزه کاران در امان نماند، شما خود باید به وخامت 10 -

اوضاع مسلمین ، پی ببرید وقتی که همانند ولید ابن یزید، خلیفه مسلمین شمرده می شود، و زمانی که به قرآن تفاعل

می زند و این آیه می آید که **و استفتحوا و خاب کل جبار عنید**، قرآن را هدف می گیرد و شروع می کند به تیر

(220) باران کردن قرآن ، و می گوید: آیا مرا جبار پر کینه می نامی؟)

و کافی است برای درک انحراف جدی مسلمین و ضعف اسلام ، اینکه بدانید، خاندان پیامبر، همانها که از هر 11 -

چیزی برای پیامبر پرارزتر بودند، و به آنها عشق می ورزید و سر از پا نمی شناخت و آنها را روح و جان می

شمرد، در چه حالی قرار گرفته بودند، با زهرای مرضیه چه کردند، با امیرالمؤمنین چه کردند و چه جسارتها روا

، عبدالله ابن زبیر، نام پیامبر را در (221) داشتند، آری مروان به امام مجتبی می گفت : شما خاندان ملعون هستید

خطبه حذف کرده می گفت : پیامبر فامیل بدی دارد، می ترسم که اگر از پیامبر تعریف شود آنها پررو شوند و می

، آری کار بجائی رسید : که دهها سال (222) گفت : من چهل سال است که دشمنی این خاندان را در سینه همراه دارم

برادر پیامبر و اول مسلمان و مجاهد و امام موحدین و سرور امت علی ابن ابیطالب را بر فراز منبرها در تمام

عالم اسلام لعن می کردند، و مردم استقبال می کردند، قبلا ذکر کردیم که آن مرد ملعون در مقابل حجاج با افتخار

گفت:

در میان خاندان ما هر که به او پیشنهاد لعن علی را بدهند، او نه تنها علی ، بلکه فاطمه و حسن و حسین را هم

اضافه می کند . با این حال اسلام به کجا می خواست برود،

تحریفات بسیار و اهانتها و بدعتهای فراوان که در احکام دین نهاده شده بود، چهره اسلام را دگرگون نمود، 12 -

دیگر آن اسلام ناب محمدی در دسترس مردم نبود و نمایانگر نمی شد، آنها خود نقل کرده اند که تمام سنتهای پیامبر

.آشوب و در هم ریختگی بود ، چهره دین مشوش و دستخوش (223) تغییر نمود حتی نماز

با وجود فرمانروایانی مثل عثمان و معاویه و یزید، و ولید و دهها نفر مانند اینها و اعمال ننگین اینها، دیگر 13 -

چه انتظاری از دین و اسلام می توان داشت ، چرا وقتی عثمان به دنیاطلبی روی می کند، مردم نکنند؟، چرا وقتی معاویه به نیرنگ و قتل عام می پردازد، فرمانروایان او همچون بسر ابی اریطه و زیاد ابی ابیه و سمره ابن جندب چنین نکنند؟ چرا وقتی یزید به شراب و لهو و لعب می پردازد، در میان مکه و مدینه خوردن شراب و آوازه خوانی .علنی نشود همچنانکه مسعودی در مروج الذهب آورده است و وقتی امثال ولید شرابخوار که آنقدر به خواننده خود عشق می ورزد و به هیجان می آید که او را برهنه می کند و تمام بدن او را می بوسد، و وقتی نوبت به ... می رسد، آن مرد راضی نمی شود و با قسم او را منصرف می کند (، در این هنگام مردم عادی چه خواهند کرد و بر سر دین چه خواهد آمد؟ آری پس از مطالعه و دقت در 224)

اوضاع نابسامان مسلمانان ، و سرانجام وخیمی که در انتظار اسلام می بود، سید الشهداء بعنوان آخرین ذخیره شناخته شده اهل البیت از صدر اسلام ، برای نجات اسلام قیام کرد، قیامی مقدس که ضامن بقای دین اسلام و سعادت بشر تا قیامت گردید .

السلام عليك يا ابا عبدالله و على الارواح التي حلت بفنائك ، عليك منى سلام الله ابدًا ما بقيت و بقى الليل و النهار

بخش دوم: اسرار عاشورا در :مصائب و وقایع کربلا و اهمیت حفظ عاشورا و مجالس عزاداری سیدالشهداء و داستانهای مربوط به عنایات و فواید مجالس عزاداری
از مهر دریچه ای به دل باز کنید بی پرده نظر به کعبه راز کنید اندوخته حساب فردا عشق است امروز بیائید، پس انداز کنید

بخش دوم : فصل اول : مظلومیت و پیروزی مقدمه : مظلومیتها رمز پیروزی و تداوم نهضت حسینی
السلام عليك يا ثارالله و ابن ثاره
پس از آنکه به وخامت اوضاع و جو خطرناکی که در اثر انحرافات فراوان و وجود شبکه فعال بر علیه اسلام و مسلمین پی بردیم و آنها را مورد دقت قرار دادیم ،
بخوبی متوجه عظمت فداکاری سیدالشهداء علیه السلام برای نجات اسلام می شویم ، و از صمیم قلب احساس می کنیم که ما دین خود و مخصوصا ولایت و محبت و مکتب اهل البیت علیهم السلام را مدیون فداکاریهای سیدالشهداء و خاندان گرامیش می باشیم ،
پس از جریان عاشورا، و رسوائی جریان مخالفت اسلام ، بر عهده مسلمانان واقعی بود که برای تداوم بخشیدن و زنده نگاهداشتن آن حادثه بزرگ ، تلاش کنند، شگفت آنکه ، نهضت حسینی ، به گونه ای طراحی و انجام گرفته بود، که خمیر مایه بقاء نیز در درون خود آن موجود بود، و آن چیزی نیست جز همان مظلومیتهای پی در پی ، و صحنه های دلخراش و فجیع که می توانست ، امام حسین و اهداف او را در دلها زنده و محبوب نگه دارند و دشمنانش را تا ابد رسوا کند، برای پیشبرد همین

هدف است که ما نمونه ای از اعمال ننگین و سنگدلیهای دشمنان اهل البیت و اعمال فجیعی که با آن خاندان شد را تذکر می دهیم ، تا تولی و تبری که جزء اساس مذهب ماست تقویت گردد قیام حسینی ، سراسر حماسه ، دلاوری ، عشق ، مظلومیت و عاطفه است ، و همین است رمز بزرگ پیروزی و بقاء آن تا قیامت ، چرا که عاشورا سخن

دل است ، او دل را زنده کرد و خود نیز زنده و پایدار ماند

پرچم دین چون بجا ماند از فداکاری او تا قیامت پرچمش را دست حق برپا کند دانش آموزان عالم را چنین دانا کند نازم آن آموزگاری را که در يك نصف روز نقد هستی داد و هستی جهان یکجا خرید عاشق آن باشد که چون سودا کند یکجا کند عقل مات آمد ز دانشگاه سیار حسین کاین چنین غوغا بپا در صحنه دنیا کند

خداوند از پیامبر در مصائب اهل البیت پیمان گرفته است

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی پیامبر را به معراج بردند، به حضرت گفته شد: خداوند تبارک و تعالی شما را

!در سه چیز امتحان می کند تا ببیند صبر شما چگونه است

پیامبر اکرم فرمود: من به فرمان تو ای پروردگار تسلیم هستم ، توان صبر هم جز بواسطه شما ندارم ، آن سه چیز کدام است ؟

به حضرت گفته شد :اولین آنها گرسنگی است و اینکه نیازمندان را بر خود و خانواده ات مقدم داری ! پیامبر

قبول کردم و راضی شدم و تسلیم شدم و توفیق و صبر از شماست ، اما دومی : تکذیب و ترس : عرض داشت

شدید و فداکردن خون خود در جنگ با کفار با مال و جان خود و صبر بر مصیبت‌هایی که به شما می رسد از آنها،

و از منافقین که موجب مجروح و دردمندی شما در عملیات جنگی می شود

پیامبر عرض داشت : خدایا پذیرفتم و راضی شدم و تسلیم گردیدم و توفیق صبر از شماست ، و اما سومی آنها

اموری است که اهل بیت تو بعد از تو به آن مبتلا می شوند، اما برادرت علی ، از امت تو به او بدگوئی و فشار و

توبیخ ، و محرومیت و انکار حق و ستم میرسد، و در آخر آن هم کشته میشود، پیامبر عرض داشت :

خدایا قبول کردم و راضی شدم و توفیق و صبر از شماست ،) سپس خطاب آمد (اما دختر شما، مورد ستم قرار میگیرد و

محروم می شود از حقی که تو به او می دهی) فدك (و او را در حالی که باردار است می زنند، بر او و حریم او و

منزل او بی اجازه وارد می شوند، آنگاه به ذلت و اهانت دچار می شود و هیچکس را نمی یابد که جلوگیری باشد، و

در اثر ضربه ای که بر او وارد می شود آنچه در شکم دارد سقط می کند و بخاطر همان ضربه از دنیا می رود،

و انا الیه راجعون ، خدایا قبول کردم و تسلیم شدم و توفیق و صبر از شماست ،) سپس □ پیامبر عرض داشت : انا

خطاب آمد (برای فاطمه از برادرت دو پسر خواهد بود، که یکی از آنها با دسیسه کشته می شود، او را غارت کرده

و مورد حمله قرار می گیرد، این کار را امت تو با او می کنند، پیامبر عرضه داشت : خدایا قبول کردم و تسلیم

و انا الیه راجعون و از توست توفیق و صبر،) سپس خطاب آمد (و اما پسر دیگر او، امت تو او را □ شدم ، انا

برای جهاد دعوت می کنند، اما او را با شکنجه می کشند، فرزندانش و هر که با او است از خانواده اش کشته می

شوند، حرم او را غارت می کنند، از من) خداوند (کمک می خواهد ولی حکم من صادر شده به شهادت برای او و

الحديث(225) - همراهان او

خوش داشتند حرمت میهمان کربلا

مظلومیت از آنجا شروع شد که مردم کوفه در ظاهر پیشنهاد رهبری و قیام را به حضرت امام حسین علیه السلام

دادند، چقدر نامه های پیاپی به حضرت نوشتند و در آن نامه ها ضمن گلایه از حکومت های سابق و جنایات آنها

اظهار داشتند :ما رهبری نداریم ، به طرف ما بیا، شاید خداوند بخاطر شما ما را بر حق گرد آورد، ما با حاکم شهر

در جمعه و عید همراه نمی شویم ، همینکه خبر آمدن شما بما برسد، حاکم شهر را به طرف شام بیرون می کنیم ،

امثال این نامه ها پیاپی نزد حضرتش می آمد، و در این میان بسیاری از کسانی که بعدا جزء لشکر عمر ابن سعد

شدند نیز نامه ها فرستادند همانند شبث ابن ربعی و عمرو ابن حجاج و حجار ابن ابجر

نوشتند که زمین سرسبز و میوه ها رسید، هر وقت خواستی بیا که بر لشکر آماده وارد می شوی ، و در نامه دیگر

(. 226نوشتند بشتاب که مردم منتظر شما هستند، آنها بجز شما به کسی علاقه ندارند، بشتاب ، بشتاب ، بشتاب)

مؤ لف گوید :واى بر آنها، آرى لشكرشان آماده بود، اما بر علیه امام حسین ، منتظر بودند، اما برای شهادت

حضرت و یارانش ،

بیا شهر کوفان سراسر گل است

چمنها پر از ساری و بلبل است

زمین چون زمرد هوا همچو سیم

گلاب آید از جوی و مشک از نسیم

ثمرهای بستان به چیدن رسید صفای گلستان به دیدن رسید

بیا بال بگشا دلی شاد کن

تفرج در این جنت آباد کن

که اندیشه او را نجوید کنار سپاهی به پیش آیدت بنده وار

آغاز دعوت و بی وفائی با فرستاده امام

امام حسین علیه السلام به دنبال نامه های مردم کوفه ، پسر عموی خود مسلم ابن عقیل را از طرف خود به کوفه

فرستاد و فرمود :من برادرم و پسر عمویم و شخص مورد اعتماد از خاندانم را نزد شما فرستادم ، و به او گفتم حال

شما را برایم بنویسد، اگر آراء شما همچنانکه در نامه های شما بود، باشد، سریعا نزد شما خواهم آمد انشاء الله

مسلم به کوفه آمد در ابتداء چیزی نگذشته بود که هیجده هزار نفر با او بیعت کردند، مسلم نیز طی نامه ای جریان

را گزارش کرد و از حضرت خواست که به کوفه بیاید،

چند روزی گذشت ، تا اینکه پس از دستگیری هانی ابن عروه حضرت مسلم خروج کرد، عبیدالله ، با سی نفر

نظامی و بیست نفر اشراف به داخل قصر پناه برد، و مسلم قصر را محاصره کرد، مردم به عبید الله و پدرش ناسزا می گفتند.

عبید الله به سران قبائل دستور داد تا بروند و افراد قبیله خود را بترسانند و مردم را امان دهند، همینکه مردم این سخنان را از بالای قصر شنیدند، شروع کردند به متفرق شدن، به گونه ای که زن می آمد و دست پسر و برادرش را می گرفت و می گفت:

بیا برویم، دیگران هستند، مردها هم چنین می کردند، تا اینکه از آن عده بسیار نماند مگر سی نفر، با این تعداد نماز مغرب را حضرت مسلم در مسجد خواند، اندکی نگذشت، که با او جز ده نفر نماند، وقتی از در بیرون آمد، هیچکس با حضرتش نبود، حتی کسی نبود که راه را به مسلم (که در این شهر غریب بود) نشان دهد، سرگردان در میان کوچه های کوفه می گذشت،

حضرت مسلم در کوفه غریب می شود

ابن زیاد که دید دیگر اطراف قصر خبری نیست آمد و مردم را جمع کرد و آنها را نسبت به پناه دادن حضرت مسلم، تهدید نمود، هیچکس حضرت مسلم را پناه نداد، جز زنی بنام طوعه، این زن منتظر فرزندش بود، مسلم سلام کرد و از زن آب خواست، آب آشامید و نشست، زن ظرف را برد و برگشت دید مسلم نشسته، گفت: آیا آب نیاشامیدی؟ فرمود: چرا، عرض کرد، برو نزد خانواده ات، حضرت ساکت شد و دوباره گفت: حضرت چیزی نفرمود، بار سوم گفت: ای بنده خدای خدا ترا سلامت دارد، نزد خانواده ات برو خوب نیست که بر درب خانه من بنشینم، من راضی نیستم، حضرت برخاست و گفت: ای کنیز خدا، من در این شهر منزلی ندارم، فامیلی ندارم، چیست؟ حضرت فرمود: من: آیا می خواهی اجری ببری و کار نیکی بکنی، شاید بعدا تلافی کنم، عرض کرد مسلم ابن عقیل هستم، این مردم به من دروغ گفتند و فرییم دادند و مرا بیرون کردند، زن با تعجب پرسید: شما مسلم هستی؟ فرمود: آری، عرض کرد: بیا داخل، اتاق جدا برا حضرت آماده کرد و شام آورد، حضرت نخورد، تا اینکه پسرش آمد و از رفت و آمد مادر فهمید که در اتاق کسی هست، بالاخره مادرش پس از گرفتن عهد و قسم، خبر را فاش نمود، آن پسر نیز صبح خبر را برای ابن زیاد فرستاد، زن برای مسلم آب وضوء آورد و عرض کرد: دیشب نخوابیدی؟ فرمود: اندکی خوابیدم، عمویم امیرالمؤمنین را در خواب دیدم بمن فرمود: عجله کن، عجله کن، به گمانم که امروز آخرین روز عمر من است.

طولی نکشید که لشکر ابن زیاد به در خانه طوعه رسید، حضرت زره پوشید و سوار بر اسب، سریعاً از خانه خارج شد تا مبادا خانه را آتش بزنند، مثل شیر ژبان بر آن روبه صفتان حمله ور شد، هفتاد و چهار نفر را کشت،

آنقدر دلاور بود که فرمانده سپاه دشمن ، نیروی کمکی خواست ، ابن زیاد گفت ما تو را به جنگ يك نفر فرستادیم ،
 این چنین در میان شما لرزه انداخته ، اگر شما را نزد غیر او) امام حسین (بفرستیم چه می کنی ؟
 فرمانده سپاه پیغام داد : آیا گمان می کنی که مرا به نزد یکی از بقالهای کوفه فرستاده ای ، آیا نمی دانی که مرا به
 نزد شیر غران و شمشیر بران در دست دلاور دوران از خاندان بهترین مردم جهان فرستاده ای ؟
 .گویند مسلم دست مرد را می گرفت و به پشت بام می انداخت
 مسلم همچنان یکو و تنها می جنگید و از آن نامردها که با او بیعت کرده بودند، يك نفر به کمک وی نیامد، نه تنها
 .نیامدند بلکه او را سنگباران می کردند
 حضرت را امان دادند قبول نفرمود، تشنگی بر حضرتش غلبه نمود، از هر طرف حضرت را احاطه کردند، ظالمی بر لب بالای او زد حضرت با شمشیری او را به درك فرستاد، از پشت با نیزه مسلم را سرنگون کردند،
 در میان راه مسلم می گریست ، یکی گفت : همانند تو و هدفی که داشتند وقتی گرفتار شد، نباید گریه کند، مسلم فرمود : بخدا سوگند من برای خودم نمی گریم ، گرچه مردان را هم دوست نداشته ام ، ولی بخاطر خاندانم که در راه هستند، بخاطر حسین و خاندان او می گریم ، آب طلبید، خواست بنوشد، ظرف آب پر خون شد، سه بار عوض کردند، بار سوم دندانهای جلوی حضرتش داخل ظرف افتاد، گفت : الحمدلله ، اگر روزی من بودم نوشیده بودم ،
 و سرانجام پس از گفتگوی و جسارتهای ابن زیاد، او را بر بالای دارالاماره به شهادت رساندند و سر و پیکر او را از بالا به زمین انداختند و در میان شهر آن را بر روی زمین می کشیدند و این در روز عرفه نهم ذی حجه (227 بود)

کوفه در وحشت زخونین ماجرا افتاده بود روز خونینی که شورش در فضا افتاده بود
 کشتی بی بادبان بی ناخدا افتاده بود در دل امواج حیرت زیر رگبار بلا
 میزبانان در پناه ساحلی دور از خطر
 میهمان در بحر خون بی آشنا افتاده بود
 نائب فرزند زهرا نو گل باغ عقیل
 دستگیر مردمی دور از وفا افتاده بود
 در میان اولین دشت منای شاه عشق
 اولین قربانی راه خدا افتاده بود
 پیکر مجروح مسلم مسلم سر جدا افتاده بود در کنار کاخ حمراء پیش چشم مرد و زن
 آنقدر ایستاده بودی تا ز پا افتاده بود در جدال حق و باطل آن دلیر جان فدا
 در دم آخر سرشك حسرتش بودی روان
 چون بیاد کاروان کربلا افتاده بود

هر که فدائی ماست با ما حرکت کند

درست همان روز که مسلم در کوفه به شهادت رسید، امام حسین از مکه به عراق حرکت نمود، حج را تبدیل به
 .عمره نمود، زیرا از دست بنی امیه در امان نبود، آنها مصمم بودند به هر ترتیب که شده حضرتش را هلاک کنند
 در آنجا حضرت خطبه ای خواند و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر اکرم فرمود: مرگ برای اولاد آدم
 همانند گردنبردن بر گردن دختران ترسیم شده است ، چقدر مشتاقم به دیدار نیاکان خودم ، همانند علاقه یعقوب به

یوسف ، برایم آرامگاهی آماده شده که من به آنجا خواهیم رفت ، گویا اعضايم را درندگان بیابان در زمینی میان تقدیر (نواویس و کربلا پاره پاره می کنند و شکمهای خود را از من پر و سیراب می کنند، از روزی که با قلم نوشته شده چاره ای نیست خشنودی خدا، خشنودی ما اهل البیت است ، ما برای او صابريم و او پاداش صابرين بما خواهد داد، و در پایان فرمود: هر که جان خود را برای ما بذل می کند و تصمیم به ملاقات خدا گرفته است با ما حرکت کند که

من فردا صبح حرکت می کنم انشاء الله

از درگه محمد و آتش به هیچ باب ای دل گرت هوای بهشت است رو متاب لب تشنه ای کجا شده سیراب از سراب از غیر خاندان نبی کام خود مجوی آسوده خاطراند محبانشان به حشر آندم که خلق را همه خوف است و اضطراب بی مهر آل ساقی کوثر در آن جهان هرگز طمع مدار زحق کوثری شراب جز درگه محمد و آتش دری مکوب کانجا نمانده است سو الی بلاجواب با خویشتن ببرد از این عوالم خراب آباد گشت آخرتش آنکه مهرشان

سخنان محمد حنفیه هنگام خروج حضرت

شب هنگام محمد ابن حنفیه برادر سیدالشهداء علیه السلام آمد نزد حضرت آمد و عرض کرد :ای برادر، شما دورونی مردم کوفه را با پدر و برادرت می دانی ، می ترسم حال شما نیز مثل گذشته ها باشد، اگر مایلی همینجا بمان که عزیزترین ساکنین حرم هستی که از او دفاع می شود، حضرت فرمود :برادر، می ترسم یزید ابن معاویه مرا در حرم ترور کند و به وسیله من حرمت این خانه شکسته شود، محمد عرض کرد :پس به یمن یا اطراف بیابان برو تا کسی به شما دسترسی پیدا نکند، حضرت فرمود :در سخن تو فکر می کنم ، هنگام سحر بود که به محمد گفتند :امام حسین در حال حرکت است ، آمد و افسار ناقه حضرت را گرفت و عرض کرد :برادرم ، مگر نفرمودی که راجع به درخواست من فکر کنی ؟ حضرت فرمود :آری ، عرض کرد :پس چرا در رفتن عجله داری ؟ فرمود :بعد از رفتن تو، پیامبر نزد من آمد و فرمود :یا حسین خروج کن ، خدا می خواهد تو را کشته ببیند، محمد و انا الیه راجعون ، شما که با این وضع خارج می شوی چرا زنها را با خود می بری □ ! ابن حنیفه گفت : انا

حضرت فرمود:

پیامبر به من فرمود :خداوند می خواهد اینها را اسیر ببیند مؤ لف گوید :دستور پیامبر به امام حسین و همراه بردن زنها، نشان دهنده واقعیت قیام امام حسین و اسرار باطنی آن که همان احیاء دین اسلام با شهادت و اسارت است می باشد، و می فهماند که از راه شهادت و اسارت است که

دین الهی استوار می گردد

ترویج دین اگر چه به خون حسین شد

تکمیل آن به موی پریشان زینب است

امام حسین بخاطر احترام خدا خارج شد

امام باقر علیه السلام فرمود: امام حسین يك روز قبل از يوم التروية از مكه خارج شد، عبدالله ابن زبير حضرت را

:مشايحت کرده گفت: يا ابا عبدالله هنگام حج است، شما به عراق می روید؟! حضرت فرمود (228) ای پسر زبير اگر من کنار فرات دفن شوم، خوشتر است نزد من از اينکه کنار كعبه دفن شوم، مؤلف گوید: امام حسين عليه السلام در این جمله کوتاه به مطالبی اشاره فرمود - 1: اينکه حضرت می داند که در

كربلا شهيد و دفن خواهد شد

.اينکه بنی امیه حضرت را رها نخواهند کرد حتی در کنار خانه خدا - 2 -

احترام خانه خدا لازم است، حتی از مثل حسين ابن علی عليه السلام هنگام خروج بر يزید و هنگام حج، 3 -

از آنجا که این عبدالله ابن زبير سه سال بعد خروج کرد و در همین خانه خدا متحصن شد و سبب گردید که دو - 4 -

بار بواسطه او خانه خدا آتش بگیرد و مورد اهانت قرار گیرد، یکبار در اواخر عمر يزید و یکبار در زمان حجاج،

.گویا این فرمایش امام حسين اشاره به آینده این ناجوانمرد و تذکری است به او که حریم خانه خدا را حفظ کند

شد كعبه حقیقی دل، كربلاى تو رفتی بیاس حرمت كعبه به كربلا ای مروه و صفا به فدای صفاى تو اجر هزار عمره و حج در طواف توست

از آب هم مضایقه کردند کوفیان

یکی از وقایع تکان دهنده كربلا که اوج مظلومیت امام حسين و یارانش و از آن طرف شقاوت دشمنانش را نشان

می دهد، بستن آب بر روی خاندان پیامبر است، با وجود اینکه در میان سپاه امام حسين زن و بچه و پیرمرد و

افراد ضعیف وجود داشتند،

این زیاد به عمر ابن سعد نوشت: میان حسين و اصحاب او و آب مانع شو، مبادا که قطره ای آب بنوشند همچنانکه

(229) با عثمان انجام دادند، عمر ابن سعد نیز عمرو ابن حجاج را با پانصد سوار مأمور شریعه فرات نمود)

خدا می داند که عطش با امام حسين و اصحاب حضرت و خاندانش چه کرد؟

يك بار حضرت، اصحاب را با اباالفضل فرستاد و موفق شدند پس از يك درگیری مقداری آب بیاورند، روز حضرت پس از شهادت اصحاب و یارانش - بطرف فرات حمله کرد،- عاشورا عطش بر امام حسين فشار آورد

خدایا او را تشنه گردان، آن: سپاه مانع شد، یکی فریاد زد میان حسين و آب مانع شوید حضرت عرضه داشت

ملعون خشمگین شد، با تیر سیدالشهداء را هدف قرار داد، حضرت تیر را بیرون کشید، دو دست خود را از خون

پر کرد و عرضه داشت: خدایا بتو شکایت می کنم از آنچه با پسر دختر پیامبر انجام می گیرد،

راوی گوید: در اثر نفرین حضرت، اندکی نگذشت که آن مرد به بیماری عطش دچار شد، هر چه می نوشید،

سیراب نمی شد و می گفت: مرا آب دهید، تشنگی مرا کشت، تا اينکه پس از اندکی شکمش مثل شکم شتر بر آمده

(230) شد.

حضرت از فشار تشنگی به طرف فرات حمله می کرد، اما هر بار دشمن مانع می شد، یکبار حضرت بر چهار

هزار مأمور شریعه فرات حمله کرد و وارد شریعه شد و اسب را داخل شریعه نمود، اسب خواست آب بنوشد،

حضرت فرمود: تو تشنه ای من هم تشنه ام ، بخدا سوگند من آب نمی آشامم تا تو بنوشی ، اسب با شنیدن سخن امام

حسین ، گویا سخن حضرت را فهمید سر بلند کرد و آب نخورد، حضرت فرمود: بنوش من هم می نوشم ، مشتت از

آب برداشت که بیاشامد که ناگاه یکی صدا زد یا ابا عبدالله ، تو از نوشیدن آب لذت می بری در حالی که حرم تو

(231 مورد تجاوز است ، حضرت آب را ریخت و حمله کرد وقتی برگشت ، دید خیام حرم سالم است.)
فدای لب تشنه ات یا حسین

هلال ابن نافع گوید: هنگام شهادت حضرت امام حسین بالای سر حضرت آمدم ، بخدا قسم کشته ای غرقه در خون

، نیکوتر و نورانی تر از او ندیدم ، نور صورت و هیبت او مرا از تفکر در شهادتش مشغول کرد، و او در آن حال

آب طلب می کرد، شنیدم مردی گفت : بخدا سوگند از این آب نیاشامی تا به آب جوشان) جهنم) وارد شوی

حضرت فرمود :وای بر تو من از آب جوشان جهنم نمی نوشم ، من بر جدم پیامبر وارد می شوم و در منزل او

ساکن می شوم ، در جایگاه صدق ، نزد مالك قدرتمند، و از آب صاف می نوشم و از کارهای شما شکایت می کنم

(232).

مؤ لف گوید : مصیبت عطش بر سیدالشهداء از همه سنگین تر بود، نه از آن جهت که تشنگی سراسر وجودش را

فراگرفته بود و لبها خشک و پژمرده و چه بسا دهان مجروح و سوی چشم کم شده بود، نه ، بلکه از آن جهت که

فریاد العطش اطفال مظلومش را می شنید، از آن جهت که جوان برومند او علی اکبر، از پدر تقاضای آب ، که حق

حیات است دارد، اما سید الشهداء آبی نمی یابد، از آن جهت که صورت طفل شیرخوار خود را می بیند که چگونه

از تشنگی به کام مرگ فرو می رود و آتش گرفته ، اما چاره ای ندارد، آری اگر برای دیگران آب برای رفع

عطش بود، برای علی اصغر هم آب بود و هم غذا، چرا که مادرش نیز شیر نداشت ، چقدر سنگین است بر مثل

سید الشهداء که از آن مردمان پست ، برای طفل خود تقاضای آب کند، اما با تیر به او پاسخ دهند، و بالاخره برادر

گرامی خود را برای آوردن آب فرستاد، گویا اطفال منتظر آب بودند، که دیدند سیدالشهداء برگشت و خبر شهادت

برادر را آورد

فریاد العطش ز بیابان کربلا

کشتی شکست خورده طوفان کربلا

در خاک و خون طپیده بمیدان کربلا

خون می گذشت از سر ایوان کربلا گرچه چشم روزگار بر او فاش می گریست

ز آن گل که شد شکفته به بستان کربلا نگرفته دست دهر گلابی به غیر اشک

خوش داشتند حرمت مهمان کربلا از آب هم مضایقه کردند کوفیان

بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید

خاتم زقحط آب سلیمان کربلا

زان تشنگان هنوز بعیوق می رسد

فریاد العطش ز بیابان کربلا

آه از دمی که لشکر اعلاء نکرده شرم

کردند رو به خیمه سلطان کربلا

زاده لیلا مرا مجنون مکن

یکی از صحنه های تکان دهنده که سند مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و شقاوت دشمنان ایشان است ، شهادت

فرزند برومند و جوان رشید امام حسین ، حضرت علی ابن الحسین است ،

علی اکبر جوانی بود بسیار زیبا از پدر اجازه میدان گرفت ، حضرت اجازه فرمود، آنگاه با ناامیدی نگاهی به او

نمود و در حالی که چشم از جوان برگرفته بود گریست ،

و عرضه داشت : خدایا بر این گروه شاهد باش ، همانا جوانی در مقابل آنهاست که در خلقت ظاهری و صفات

باطنی و منطق از همه به پیامبر شبیه تر است ، ما هرگاه مشتاق پیامبر می شدیم ، به صورت او نگاه می کردیم

، بارالها برکات زمین را از آنها رفع کن . میان آنها تفرقه انداز و آن ها را پاره کن و حاکمان را هرگز از ایشان

خشنود مکن . اینها ما را دعوت کردند تا ما را کمک کنند، ولی بر ما خروج کرده با ما نبرد می کنند

سپس حضرت بر عمر ابن سعد فریاد بر آورد و فرمود : تو را چه می شود، خدا نسل تو را قطع کند و

کار تو را

پی برکت کند و بر تو کسی را مسلط کند تا بعد از من تو را در بسترت ذبح کند، همچنانکه رحم مرا

قطع کردی و

ان لله اصطفی آدم و نوحا و آل: رعایت فامیلی مرا با پیامبر نکردی ، سپس با صدای بلند این آیه را

تلاوت فرمود

عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و لله سمیع علیم

علی اکبر بر آن دشمنان حمله نمود، عده بسیاری از آنها را کشت ، به گونه ای که فریاد از جمعیت بر آمد، سپس

در حالی که هفتاد نفر را به هلاکت رساند و جراحات بسیار بر بدنش وارد آمده بود، به نزد پدر

بازگشت و عرض

پدر جان تشنگی مرا کشت ، سنگینی این آهن) زره (مرا از کار انداخته است ، آیا جرعه آبی هست

که با آن: کرد

بر این دشمنان قوت یابم ؟

سید الشهداء با شنیدن این کلمات گریست) آب کمترین چیزی است که يك فرزند از پدر مطالبه می کند، تا چه رسد

به علی اکبر آن هم با کیفیت در مقابل امام حسین علیه السلام (حضرت فرمود :وا غوثاه ، پسرم

اندکی نبرد کن ،

بزودی جدت محمد را ملاقات می کنی ، با جام خود شربتتی به تو می دهد که هرگز تشنه نشوی

در برخی روایات آمده است حضرت فرمود :پسرم زبانت را بیاور، زبان او را مکید و انگشتر خویش به

وی داد و

فرمود این را در دهان بگیر و به نبرد با ایشان برو،

علی اکبر به میدان آمد، نبردی سخت نمود، طالمی با شمشیر بر فرق سرش کوبید، علی اکبر خم

شد و گردن اسب

را با دو دست گرفت ، اسب ایشان را به طرف لشکر دشمن برد، آنقدر با شمشیر بر او زدند که او را

پاره پاره

نمودند در آخرین لحظه صدا زد :ای پدر این جد من ، رسول الله است که با جام خود مرا به گونه ای

سیراب کرد

که هرگز تشنه نشوم ، به شما هم می گوید بشتاب بشتاب ، برای شما هم جامی آماده کرده است

تا اکنون بنوشی ،

در این هنگام بود که صدای گریه سید الشهداء بلند شد، با اینکه تا آن موقع کسی صدای گریه

حضرت را نشنیده

بود، و فرمود: خداوند بکشد گروهی که تو را کشتند، اینها چقدر بر خداوند و هتک حرمت پیامبر جرات کردند،

علی الدنيا بعدك العفا، دنیا پس از تو ارزشی ندارد: سپس در حالیکه اشک از چشمهای حضرت سرازیر بود فرمود

در این هنگام زینب کبری با عجله بیرون آمد و فریادکنان خود را بر روی علی اکبر انداخت ، امام حسین خواهر

(233) را به خیمه بازگرداند و به جوانان فرمود: برادر خود را به خیمه ها ببرید) ،

پس پیامد شاه اقلیم الست

بر سر نعش علی اکبر نشست

گفت کی بالیده سرو سرفراز سر نهادش بر سر زانوی ناز

این بیابان جای خواب ناز نیست

ایمن از صیاد تیرانداز نیست

نك بسوی خیمه لیلا رویم خیز تا بیرون از این صحرا رویم

بیش از این بابا دلم را خون نکن

زاده لیلا مرا مجنون مکن

رفتی و بردی ز چشم باب خواب

اکبرا بی تو جهان بادا خراب

او که به این کودکی گناه ندارد

وقتی امام حسین علیه السلام اصرار آن قوم را بر کشتن حضرتش دید، قرآن را بازکرده بر سر نهاد و صدا برآورد

که: میان من و شما کتاب خدا و جدم رسول الله صلی الله علیه و آله حاکم باشد، ای قوم چرا خون مرا حلال می

دانید؟ آیا من پسر دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا سخن جد من راجع به من و برادرم به شما نرسیده است که فرمود:

این دو سرور جوانان بهشت هستند، اگر مرا تصدیق نمی کنید، از جابر بپرسید از زید ابن ارقم و ابا سعید خدری

بپرسید، آیا جعفر طیار عموی من نیست؟

شمر) که از اضطراب لشکر واهمه داشت (صدا زد هم اکنون به جهنم خواهی رفت ، حضرت فرمود :
الله اکبر

جدم رسول الله به من خبر داد که دیدم) گویا در خواب (که سگی دهان به خون خاندانم دارد،) خون آنها را می

مکد

فکر نمی کنم جز اینکه تو همان باشی ، در این هنگام حضرت متوجه شد که طفلی از تشنگی می گیرد، دست طفل

را گرفت و فرمود: ای گروه اگر بر من رحم نمی کنید به این طفل رحم کنید، که ناگاه مردی تیری انداخت و آن

طفل را ذبح نمود، امام حسین گریان شد و گفت : خدایا میان ما و این گروه داوری نما، ما را دعوت کردند تا کمك

کنند، ولی ما را کشتند،) مصیب آنقدر بر حضرت سنگین بود (که از آسمان ندائی آمد ای حسین طفل را رها کن که

در بهشت دایه ای دارد که به او شیر می دهد،

و در روایت دیگری حضرت طفل شیرخوار خود را در آغوش گرفته بود تا وداع کند، خواست بیوسد که حرمله

این کامل اسدی تیری در گلوی طفل زد که طفل را ذبح نمود، حضرت به خواهرش زینب فرمود: بگیر طفل را،

سپس خون شیرخوار را با دو دست گرفت ، وقتی پر شد بطرف آسمان پاشید و فرمود: آنچه بر من می رسد چون

در مقابل چشم خداست ، آسان است ! آنگاه با غلاف شمشیر قبری کند و آن شیرخوار غرقه در خون را دفن
(234نمود.)

باغ عشق است مگر معرکه کرب و بلا
که ز خونین کفان غرق گل و نسرین است
بوسه زد خسرو دین بر دهن اصغر و گفت
دهنت باز بیوسم که لبت شیرین است
شیر دل آب کند بیند اگر کودک شیر
جای شیرش به گلو آب دم زوبین است
نیست چو ما کز عطش به صبر بکوشد گفتند این طفل کو چو بحر بجو شد
رخ بنظر شد چنانکه بخروشد اشک بپاشد چنانکه خاک بپوشد
جز به کفی آب عقده ادش نشود حل
هی به فغان خود زگواهواره پراند
ما در او هم زبان طفل نداند
نه بودیش شیر تا به لب برساند
نه بودیش آب تا به رخ بفشاند
مانده به تسکین قلب معطل
گهی ناخن زند بر سینه مادر
گهی پیچان شود به دامن خواهر
یا به نشانش شرار آه چو آذر باری از ما گذشته چاره اصغر
یا ببرش همزه ات به جانب مقتل
پیر خرد هم عنان بخت جوان شد شه ز حرم خانه اش ربود و روان شد
آمد و آورد و هر طرف نگران شد زین پدر و زان پسر به لرزه جهان شد
تا به که سازد حقوق خویش مدلل
گفت : که ای قوم روح پیکرم این است
ثانی حیدر علی اصغرم این است
آن همه اصغر بدند و اکبرم این است
حجت کبرای روز محشرم این است
رحمی کنش حال بر فناست محول
او که به این کودکی گناه ندارد
یا که سر رزم این سپاه ندارد
بلکه بس افسرده است و آه ندارد
جای دهید آنکه را پناه ندارد

شب عاشورا و حوادث آن

شب عاشورا با آمدن نامه عبیدلله ابن زیاد به عمر سعد، او فرمان حمله داد، شمر برای حضرت عباس و سه برادر
مادری ایشان امان نامه آورد، اما آنها نپذیرفتند و گفتند : خداوند تو را و امان نامه ات را لعنت کند، آیا ما در امانیم
!ولی فرزند پیامبر امان ندارد
در روز تاسوعا، لشکر حسینی را محاصره کردند، پسر مرجانه و عمر سعد از زیادی لشکر خود، و اندک بودن
لشکر سیدالشهداء شادمان بودند و یقین کردند که دیگر برای حسین از عراق یآوری نخواهد آمد، امام حسین علیه
السلام کنار خیمه تکیه بر شمشیر داده بود و سر بر زانو اندکی بخواب رفت ، که خواهرش زینب صداهائی شنید و
نزد برادر آمد و گفت : برادر مگر صداها را نمی شنوی که به ما نزدیک می شوند؟
حضرت سر بلند کرده فرمود :الان پیامبر را در خواب دیدم به من فرمود :صبح به ما ملحق می شوی ، خواهرش
بر صورت زد و می گفت وای وای ، سیدالشهداء فرمود :وای بر تو نیست ، آرام باش ، سپس برادرش عباس آمد و

برادر این گروه می آیند، حضرت برخواست ، و فرمود: برادر، فدایت شوم ، سوار شو و پیرس چه می گفت

خواهند؟ حضرت ابالفضل با بیست سوار، آمدند و پرسیدند چه می خواهید؟ گفتند: فرمان امیر آمده است که یا به

فرمان او گردن نهید یا با شما بجنگیم ،

حضرت فرمود: عجله نکنید تا به اباعبدلله اطلاع دهم ،

سیدالشهداء فرمود: برو نزد آنها و اگر بتوانی آنها را تا صبح تاءخیر بیندازی ، شاید ما امشب برای خدا نماز

بخوانیم و استغفار کنیم ، خدا می داند که من نماز و تلاوت قرآن و دعای بسیار و استغفار را دوست دارم ،

حضرت ابالفضل خبر را آورد، آنها نیز قبول کردند

سیدالشهداء علیه السلام همه اصحاب را مرخص کرد

اوائل شب بود که حضرت ، اصحاب را در خیمه ای جمع کرد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: من اصحابی ،

باوفاتر و برتر از اصحاب خود، و خاندانی نیکوکارتر و کمکارتر و برتر از خاندان خودم نمی شناسم ، خداوند از جانب من به شما جزای خیر دهد، گمان دارم که برای ما با این دشمنان روز) سختی (خواهد بود آگاه

باشید که من به شما اجازه دادم ، همه آزادید، بروید، و بر عهده شما پیمانی نیست ، این شب را وسیله قرار دهید و

هر کدام دست یکی از خاندان مرا بگیرید و به شهرهای خود بروید، تا خدا گشایش دهد، این مردم، مرا می

خواهند، وقتی به من دسترسی پیدا کنند، به دیگری نمی پردازند

در این میان خاندان حضرت و زودتر از همه برادرش عباس ابن علی گفتند: بخاطر زنده ماندن چنین کنیم ؟ هرگز

چنین نخواهیم کرد، ما با جان و مال و خانواده قربانی تو می شویم تا به جایگاه تو آئیم ، زشت باد زندگی بعد از

شما، مسلم ابن عوسجه در سخنان خود گفت : اگر کشته شوم سپس زنده گردم ، سپس سوزانده شوم و سپس

خاکسترم به باد داده شود، و این کار هفتاد بار ادامه یابد من دست از شما بر نمی دارم ،

طبق برخی روایات حضرت به آنان فرمود: شما همگی فردا کشته می شوید و کسی نجات نمی یابد، همگی گفتند:

شکر خدا را که ما را با مرگ با شما گرمی داشت ، حضرت بر آنها دعا کرد و فرمود: سرهای خود را بالا بگیرید

و ببینید، نگاه کردند، جایگاه خود را در بهشت می دیدند و حضرت می فرمود: فلانی این منزل توست ، به همین

جهت بود که اینها به استقبال نیزه و شمشیر می رفتند تا به جایگاه خود در بهشت برسند

حضرت قاسم ابن حسن از عمو پرسید: من هم کشته می شوم ؟ حضرت بر او دلسوزی کرد و

فرمود: پسر مرگ

نزد تو چگونه است ؟ قاسم گفت : از عسل شیرین تر است ! حضرت فرمود: آری ، عمویت به فدایت ؛ تو هم با

من کشته می شوی) اما (بعد از مصیبت بزرگ ،

سیدالشهداء خواهر را برای فردا آماده می کند

امام سجاد) ع (فرمود: در آن شب ، عمه ام زینب مرا پرستاری می کرد، پدرم در خیمه خود رفت ، و این اشعار

یاد هراف لك من خلیل کم لك بالاشراق و الاصيل: را قرائت نمود

ای روزگار اف بر تو و دوستی تو، که صبح و شام چقدر هواخواه خود را کشته ای و روزگار به کم قانع نیست ،
فرمان ، از خداست و هر زنده ای به راه من خواهد آمد، امام سجاد فرمود :من گریه ام گرفت ، اما جلوی خود را گرفتم ، پدرم دو یا سه بار تکرار نمودند تا عمه ام متوجه منظور حضرت شد) گویا حضرت می خواست خواهر خود را آماده کند (عنان اختیار از کف داد، سراسیمه نزد برادر آمد و صدا زد وا مصیبت ای کاش ، مرگ زندگی مرا نابود می کرد، امروز مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفت ، ای جانشین گذشتگان ، سید الشهداء فرمود :خواهرم ، شیطان بردباری تو را نرباید، چشمهای حضرت اشک آلود شد و ادامه داد
(اگر) صیاد مرغ (قطا را رها می کرد، می خوابید، خواهرش گفت : آیا می خواهند جان تو را بگیرند، دلم را مجروح می کند و بر من سخت گران است ، سپس بر صورت زد و گریبان چاک داد و بیهوش شد، سیدالشهداء به خواهرم ، تقوای خدا پیشه کن بدان که اهل زمین می میرند، اهل آسمان باقی نمی مانند، هر چیزی :خواهر گفت جز وجه لله هلاک است ، جدم از من بهتر بود، پدرم از من بهتر بود، مادرم از من بهتر بود، برادرم از من بهتر بود، هر مسلمانی باید پیامبر الگوی او باشد .و با این کلمات خواهر را تسلی داد
بخود آئید، آیا کشتن من و هتک حریم من به صلاح شماست ؟
در روز عاشورا پس از آماده کردن لشکر، حضرت چند بار آن لشکر جفا پیشه را نصیحت کرد و موعظه نمود
یکبار فرمود :مردم نسب مرا در نظر آورید، ببینید من کیستم ، بخود آئید، ببینید آیا کشتن و هتک حریم من به صلاح شماست ؟
آیا من پسر دختر پیامبر شما، وصی پیامبر و پسر عموی او و اول مؤ منی که تصدیق رسول خدا کرد نیستم ؟
آیا حمزه سید الشهداء عموی من ، عموی پدرم نیست ، آیا جعفر طیار که با دو بال در بهشت پرواز می کند، عموی من نیست
آیا به شما نرسیده سخن پیامبر که راجع به من و برادرم فرمود :این دو سرور جوانان بهشت هستند، اگر مرا تصدیق می کنید، که به خدا حق هم همین است چون من هرگز از وقتی که فهمیدم خدا دروغ گو را دشمن دارد، دروغ نگفته ام ، و اگر مرا تکذیب می کنید، در میان شما هستند کسانی که به شما خبر دهند، از جابر ابن عبدالله انصاری
، و ابا سعیدخدری و سهل ابن سعد ساعدی و زید ابن ارقم و انس ابن مالک بپرسید، به شما خواهند گفت که اینها از پیامبر این سخن را شنیده اند،
:آیا این) حدیث (مانع شما از کشتن من نیست ؟ سپس حضرت پس از مکالمه با شمر ملعون فرمود اگر در این شك دارید، آیا در این هم شك دارید که من پسر دختر پیامبر شما هستم ، بخدا که میان شرق و غرب پسر دختر پیامبری غیر از من نیست ، وای بر شما آیا کسی را کشته ام یا مالی را از بین برده ام یا جراحاتی زده ام

که تقاص می کنید،
آن گروه بی شرم ، هیچ جوابی نمی دادند، حضرت صدا زد :ای شبت ابن ربیع ، ای حجار ابن ابجر،
ای قیس ابن اشعث ، ای یزید ابن حارث ، آیا شما به من نوشتید که میوه ها رسیده و باغها سبز شده است و تو بر لشکر آماده
سبحان لله ، بخدا که شما بودید: وارد می شوی ؟ آن بی حیاها گفتند :ما نبودیم ، حضرت فرمود
سخنرانی پرشور سیدالشهداء در روز عاشورا
و در روایت دیگری که) گویا در يك سخنرانی دیگر (حضرت در حالی که سواره بود از آن ها خواست تا ساکت شوند، اما ساکت نمی شدند، حضرت فرمود :وای بر شما چه اشکالی دارد ساکت شوید و سخن مرا گوش دهید، من شما را به راه حق هدایت می کنم ، هر که مرا اطاعت کند، هدایت یافته و هر که نافرمانی کند، هلاک می شود،
(ولی می دانم که) همگی شما نافرمانی مرا می کنید، همانا شکمهای شما از حرام پر شده و بر دلهای شما مهر زده شده ، وای بر شما آیا انصاف نمی دهید، آیا گوش نمی کنید، در این میان اصحاب عمر سعد یکدیگر را ملامت کردند و گفتند ساکت شوید، حضرت شروع فرمود به خواندن خطبه و پس از حمد و ثنای الهی و درود فراوان بر فرشتگان و انبیاء فرمود :مرگ بر شما ای گروهی که با آن شور و وله ما را دعوت کردید تا به فریاد شما رسیم ،
و ما شتابان آمدیم ولی شما شمشیری را که ما در دست شما نهاده بودیم ، بر سر ما کشیدید، و آتشی که خود ما بر دشمن ما و شما افروخته بودیم بر ما افروختید، یار دشمن خود شدید در مقابل دوستانتان ، با اینک میان شما با عدالت رفتار نمی کنند و امید خیری نیز از آنها ندارید، وای بر شما چرا آنگاه که شمشیرها در نیام بود و دلها آرام و فکرها خام بود ما را رها نکردید؟! ولی مانند مگس سوی فتنه پریدید، و مانند پروانه در هم افتادید، پس مرگ بر شما ای بندگان کنیز و بازماندگان احزاب و رهاکنندگان کتاب و تحریف کنندگان کلمات ، و گنه کارانی که دم شیطان خورده اید و نابود کننده های سنتها، آیا اینها را یاری می کنید و ما را تنها می گذارید
آری به خدا سوگند بیوفائی و پیمان شکنی عادت دیرینه شماست ، ریشه شما با مکر و فریب در آمیخته و شاخهای شما بر آن پرورش یافته ، شما پلیدترین میوه اید که برای صاحب آن گلوگیر و برای غاصب گوارا،
الا و ان الدعی قد رکز بین انتین ، بین السلة و الذلة و هیهات منالذله ، آگاه باشید که این مرد بی پدر و زاده آن بی پدر، مرا در تنگنای دو چیز قرار داده است ، یا شمشیر کشیدن و یا خواری کشیدن ، و هیهات که ما به ذلت تن دهیم ، خداوند و رسول او و مؤ منان برای ما زبونی نمی پسندند و نه دامنهای پاک) که ما را پروریده اند یعنی دامن زهرای مرضیه ذلت نمی پذیرد (و نه سرهای پرخروشی و جانفائی که هرگز اطاعت فرومایگان را بر کشته شدن مردان ترجیح ندهند، و من با این جماعت اندک با شما نبرد می کنم هر چند یاوران مرا تنها گذارند سپس بعد از خواند چند شعر بلند حماسی فرمود

شما مردم پس از من طولی نمی کشد، و آنچه آرزو دارید تحقق نیابد و چرخ روزگار مثل سنگ آسیا بر شما می

غلطد و شما را نابود می کند، پیمانی است که پدرم از جدم با من کرده است ، شما با یاورانتان تصمیم خود را

بگیرید و غصه نخورید و مرا مهلت ندهید، من بر خداوند که پروردگار من و شماست توکل نموده ام . هیچ جنبنده

ای نیست مگر اینکه در اختیار اوست ، **ان ربی علی صراط مستقیم**

:سپس بر آن گروه بی وفا نفرین نمود و عرضه داشت

بارالها باران را بر آنها حبس کن ، بر آن ها خشکسالی همانند زمان یوسف قرار ده و جوان ثقفی (حجاج) را بر آن

ها مسلط کن تا زهر به جام ایشان چشاند، چرا که اینان ما را دروغگو شمرند و تنها گذاردند

و انت ربنا علیک توکلنا و الیک انبتا و الیک المصیر

نوجوان قهرمان کربلا، حضرت قاسم

وقتی نوبت جانبازی حضرت قاسم رسید، نزد عمو آمد، چشم سیدالشهداء که به برادرزاده افتاد، او را در آغوش

گرفت ، آنقدر گریست که هر دو بیهوش شدند، از عمو اجازه میدان خواست ، حضرت اجازه نفرمود، آن جوان

آنقدر اصرار کرد، دست و پای عمو را می بوسید، تا اینکه از عمو اجازه گرفت ، و در حالی که اشکهایش بر گونه

های او روان بود بیرون آمد و رجز می خواند و خود را و غربت عمومی خود را بیان می کرد، حمید ابن مسلم

گزارشگر جریان کربلا گوید :جوانی به سمت ما آمد که صورتش چون پاره ماه بود، از هر طرف او را محاصره

کردند، نبردی قهرمانانه کرد، تا اینکه عمرو ابن سعد با شمشیر بر سر او زد، جوان بیفتاد و عمومی خود را صدا

زد، حسین همانند باز شکاری به پرواز در آمد، مثل شیر غران بر قاتل قاسم حمله کرد، شمشیر سیدالشهداء به

ساعد او اصابت کرد، دستش از مرفق قطع شد، با فریاد او، امام حسین به کناری رفت ، سپاه کوفه برای نجات

عمرو حمله کرد، گرد و غباری به پا شد، وقتی فروکش کرد؛ دیدم حسین بر سر جوان ایستاده ، و او در حال جان

دادن پاهای خود را به زمین می کشد،

سیدالشهداء فرمود :دور باد گروهی که تو را کشتند و پیامبر در قیامت خصم آنهاست ، بخدا بر عمویت سخت است

که او را به کمک بخواهی ولی پاسخی ندهد، یا پاسخ دهد ولی برای تو سودی نداشته باشد و در روایتی فرمود:

امروز، روزی است که یاور آن اندک و تنهائی آن زیاد است ، سپس در حالی که قاسم را به آغوش گرفته و پاهای

جوان بر زمین کشیده می شد، او را میان اجساد شهیدان خاندان خود آورد

شهادت قمر بنی هاشم حضرت ابالفضل علیه السلام

نام مبارکش عباس و لقب او سقا و ماه بنی هاشم و کنیه اش ابالفضل می باشد، قامتی بلند و سروگونه و رشادتی

حیدرگونه داشت ، روز عاشورا علمدار حسین بود،

روز عاشورا وقتی غربی سیدالشهداء را دید نزد برادر آمد و عرض کرد :ای برادر آیا اجازه می فرمائی ؟

سیدالشهداء به شدت گریان شد و فرمود: برادرم ، تو پرچمدار من هستی ، وقتی شما بروی لشکر من متفرق می شود،

حضرت عباس گفت : سینه ام تنگ شده ، از زندگی ملولم و می خواهم از این منافقین خونخواهی کنم ، حضرت فرمود: اگر چاره نیست(، برای این اطفال اندکی آب بجوی ، عباس آن ها را موعظه کرد ولی سودی نداد،

صدای العطش اطفال او را به هیجان آورد، بر اسب سوار شد و نیزه و مشك برداشت و به طرف فرات رفت ،

چهارهزار نفر او را محاصره کردند اما از میان آن ها عبور کرد، هشتاد نفر را کشت و وارد آب شد، همینکه خواست آب بیاشامد، بیاد عطش حسین و خاندان او افتاد، آب را ریخت و مشك را پر کرد و بر دوش راست نهادت

، و به طرف خیمه حرکت کرد سپاه بر او حمله ور شد، و در این میان ظالمی بنام زید ابن ورقاء در پشت درختی کمین کرد، و در گرماگرم نبرد، دست راست حضرتش را قطع کردند، شمشیر به دست چپ داد و حمله کرد و می فرمود

و لله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابدأ عن دینی بخدا که اگر دست راستم را قطع کردید، من همواره از دین خود دفاع می کنم ، در اثر فشار نبرد و آمدن خون بسیار، ضعف بر حضرت غالب شد و ظالم دیگری بنام حکم ابن طفیل از پشت درخت خرمائی دست چپ حضرت

را هدف قرار داد، حضرت با دستهای قطع شده در میان آنهمه دشمن فریاد می زد و ابشری برحمة الجبار یا نفس لا تخشی من الکفار از کافری نترس و به رحمت خدا مژده باد، در این میان مشك را به دندان گرفته بود، که ناگاه تیری بر مشك

اصابت کرد و آب ریخت ، و ملعونی وقتی حضرت را بدون دست دید پیش آمد و با عمود آهنین بر حضرت کوبید

ابالفضل برادر را صدا زد، وقتی سیدالشهداء بر کنار پیکر خونین برادر آمد، گریان شد و فرمود :الان پشتم شکست و چاره ام اندک شد

شجاعت ، مظلومیت و بزرگواری سیدالشهداء

وقتی نوبت فداکاری سیدالشهداء رسید و دیگر کسی باقی نمانده بود که از قافله شهادت عقب مانده باشد، با اهل بیت وداع کرد، وصایای امامت را به امام سجاد سپرد، و در حالی که غرق در سلاح بود سوار بر اسب شد، همانند شیر غران با شمشیر برهنه در مقابل آن گروه قرار گرفت ، و در حالی که رجز می خواند فرمود :منم پسر علی طاهر از خاندان هاشم و همین افتخار برایم بس است ، جدم پیامبر و مادرم فاطمه است... ، سپس آن گروه را به مبارزه دعوت کرد، طبق برخی روایات ، اول با حضرت عهد کردند که تك تك به مبارزه آیند اما هر که بمیدان آمد، حضرت بی درنگ او را به جهنم فرستاد، کشتار عظیمی شد، لشکر بر حضرت حمله کرد، او مانند شیر ژیان بر آن روبه صفتان حمله می کرد و آن سپاه سی هزار نفری همانند ملخهائی متفرق می شدند، حضرت دوباره به

العلی العظیم . □ جای خود بر می گشت و می گفت : لا حول و لا قوة الا با
مؤ لف گوید : گویا حضرت با این شعار الهی ضمنا می خواست به خاندانش نیز آرامش دهد که حسین
هنوز زنده
است .

:بر میمنه لشکر حمله کرد و در حال رجز فرمود

الموت خیر من رکوب العار
و العار خیر من دخول النار

مرگ بهتر از ذلت است و ذلت بهتر از رفتن به جهنم است ،
در روز عاشورا پسر فاطمه ، آنچنان از دلاوری نشان داد ، که شجاعت پدرش امیرالمؤمنین را زنده می
کرد ،

در دلاوری حضرت همین بس که بدانید در لیلۃ الہریر ، در جنگ صفین ، سپاه حضرت امیر با سپاه
معاویہ وقتی

تمام شب را جنگیدند ، تنها به دست یداللهی امیرالمؤمنین پانصد نفر به درک رفته اند ، با اینکه حضرت
امیر را

سپاهی بیش از هفتاد هزار نفر حمایت می کرد ، خاندان حضرتش سالم ، جگرها سیراب و شکمها
سیر بود ، شب

بود و از گرما خبری نبود ،

ولی جانم به فدای آن مظلوم و غریب و بی یآوری باد که تنها و بی یاور ، در میان یک بیابان دشمن ،
دل نگران

خواهرش و خانواده اش ، جگرش تشنه و سوزناک ، در زیر آفتاب سوزان ، در حالی که داغ عزیزان و
بدنهای

قطعه قطعه شده آن ها در مقابلش بود ، به مبارزه با آن گروه پرداخت و در کمتر از نصف روز ، سپاه
کوفه را در

هم می پیچید ،

این شهر آشوب گوید : حضرتش هزار و نهصد و پنجاه نفر را کشت ، و این به جز مجروحین است
مسعودی در

.اثبات الوصیة ابن ارقم را هزار و هشتصد نفر ذکر کرده است

عمر سعد صدا زد : وای بر شما ، آیا می دانید با که می جنگید ، این پسر علی است ، پسر نابودکننده
عرب است از

هر طرف به او حمله کنید ،

و یحکم یا شیعة آل ابی سفیان : به حضرت حمله کردند و میان حضرت و خیام فاصله شدند ، حضرت
فریاد برآورد

ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم و ارجعوا الی احسابکم اذ کنتم
اعرابا

وای بر شما ای طرفداران خاندان ابوسفیان ، اگر دین ندارید و از قیامت نمی ترسید ، در دنیا آزاده
باشید شما عرب

هستید به نیاکانتان بنگرید ،

شمر صدا زد : پسر فاطمه چه می گوئی ؟ حضرت فرمود : من با شما می جنگم ، شما با من می
جنگید ، زنها که

گناه ندارند ، جلو این سرکشان خود را از تعرض به حرم من تا زنده ام بگیری ، به فدای مظلومیت یا
حسین (شمر

:به حضرت گفت : باشد ، این کار را می کنیم ، سپس به لشکر فریاد زد

.از حرم این مرد دور شوید ، و به خود او متوجه شوید ، به جانم سوگند که همآورد بزرگواری است
وداع سیدالشهداء با اهل حرم

بعد از اینکه یاران حضرتش همگی به شهادت رسیدند ، حضرت برای وداع به خیمه آمد و صدا زد ای
سکینه ای

فاطمه ای زینب ای ام کلثوم ، خداحافظ ،

دخترش سکینه صدا زد: بابا تسلیم مرگ شدی؟ حضرت فرمود: چگونگی تن به مرگ ندهد کسی که یاور و کمک کاری ندارد.

گفت: بابا ما را به حرم جدمان (مدینه) برگردان، حضرت فرمود: (اگر) صیاد مرغ (قطا) را رها می کرد، می خوابید، بانوان شیون کردند، و حسین علیه السلام آنها را ساکت نمود. دخترش سکینه که بسیار محبوب پدر بود فریاد کنان نزد حضرت آمد، امام حسین علیه السلام او را به سینه چسباند و اشک از چشمان آن نازنین پاک نموده،

!!فرمود: دخترم تا روح در بدن من است، با اشکهای خود دل مرا مسوزان شهادت پسر امام مجتبی در دامن امام حسین علیه السلام در گرماگرم جنگ، وقتی دشمن، سیدالشهداء را احاطه کرده بود (گویا در لحظاتی که حضرت پیاده و یا مجروح بر زمین آمده بود (جوانی که هنوز بالغ نشده بود، بنام عبدالله از اولاد امام مجتبی علیه السلام، بطرف عمومی خود سیدالشهداء در میدان جنگ دوید، امام حسین علیه السلام متوجه آمدن وی شد، به خواهرش زینب فرمود: جوان را نگه دار، اما او امتناع کرد و آنقدر تلاش کرد تا به نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت: بخدا سوگند از عمومی جدا نمی شوم، در این موقع ظالمی بنام ابجر بن کعب، خم شد تا با شمشیر بر سیدالشهداء فرود آورد، جوان متوجه شد، صدا زد ای پسر خبیثه عمومی مرا می کشی؟ شمشیر آن ظالم فرود آمد، جوان دست خود را سپر قرار داد، دست وی به پوست آویزان شد، صدا بر آورد: مادر جان، سیدالشهداء او را در آغوش گرفت و فرمود: برادرزاده بر آن چه به تو رسیده صبر کن، و امید خیر داشته باش، خداوند تو را به پدران شایسته است، به پیامبر و علی و حمزه و جعفر و حسن صلوات الله علیهم اجمعین، ملحق خواهد کرد، سپس حضرت دست خود به آسمان برداشت و عرضه داشت: اله قطرات آسمان و برکات زمین را از آنها دریغ مدار، خدایا اگر آنها را مدتی مهلت داده ای، میانشان تفرقه انداز و حاکمان را از آنها خشنود مکن، اینان ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند، ولی بر ما یورش بردند، و ما را کشتند.

(235 در همین میان ناگاه حمله تیری انداخت و آن جوان را در آغوش عمومی ذبح نمود،) مؤلف گوید: حمله در عاشورا سه تیر انداخته است، با یکی علی اصغر را شهید کرد، با دومی پسر امام مجتبی را، و با سومی بر سینه حضرت سیدالشهداء زده است که حضرت را به سختی ضعیف و ناتوان نمود به گونه ای که این تیر از زره عبور کرد و از پشت حضرت سر زد، حضرت تیر را از پشت بیرون کشید و خون مانند ناودان سرازیر شد.

سپاهی که در مقابل امام حسین علیه السلام ایستاده بود، همه از اهل کوفه بودند، یعنی آن ها که علی و خاندان وی را به خوبی می شناختند بسیاری از آن ها خود از دعوت کنندگان امام حسین علیه السلام بودند اما با این حال نسبت به امام حسین، جنایاتی کردند که قلب هر انسانی را آزرده می کند،

امام باقر علیه السلام فرمود: حدود سیصد و بیست زخم نیزه و شمشیر و تیر بر بدن امام حسین وارد آمد،

هر که را دیده بیناست دل غمگین است فرقت روی تو از خلق جهان شادی برد

پیکرت مظهر آیات شد از ناوک تیر

بدنت مصحف و سیمات مگریس است

یادم از پیکر مجروح تو آید همه شب

تا دم صبح که چشمم به رخ پروین است

باغ عشق است مگر معرکه کرب و بلا

که ز خونین کفان غرق گل و نسرين است

مثل شیر بر آن روبه صفتان حلمه می برد، شمر سواره نظام را در پشت پیاده قرار داد و تیراندازان را گفت تا

حضرتش را تیرباران کنند، آنقدر تیر بر آن بدن مقدس انداختند که مانند خاریشت شد، و دست از پیکار برداشت و

روبروی آن سپاه ایستاد تا ساعتی استراحت کند که ناگاه سنگی آمد و بر پیشانی حضرت اصابت کرد، حضرت با

پارچه مشغول پاک کردن خون از صورت بود که ناگاه تیر سه شعبه زهرآلود به سینه حضرت اصابت کرد

و علی ملة رسول الله ، خدایا تو می دانی که اینها مردی را می کشند که روی زمین □ حضرت گفت : بسم الله و با

حضرت تیر را از پشت بیرون کشید) گویا این تیر چنان سخت و کوبنده بر بدن جز او پسر پیامبر نیست ، سپس

آن مظلوم فرود آمده بود که زره را دریده از بدن حضرت گذشته از پشت سر زده بود و نمی شد از جلو آن را

بیرون کشید و معلوم است که با بیرون کشیدن این تیر حال حضرت چگونه خواهد بود (خون مانند ناودان سرازیر

شد، خون را بر آسمان می پاشید، قسمتی را بر سر و محاسن مالید و فرمود: اینگونه در حالی که به خون خود

آغشته ام جدم رسول الله را ملاقات می کنم

خواهرش زینب در کنار خیمه عمر سعد را صدا زده فرمود: وای بر تو ای عمر، ابا عبدالله کشته می شود و تو

نگاه می کنی ؟

عمر جوابی نداد، زینب صدا زد وای بر شما آیا میان شما مسلمان نیست ؟ هیچکس جوابی نداد در روایت است که عمر سعد در حالی که اشکهایش بر صورتش روان بود، از زینب روی برگرداند، سید

الشهداء

مدتی مجروح روی زمین بود، اما مردم از کشتنش واهمه داشتند، شمر صدا زد: منتظر چه هستید، او را بکشید،

نامردی شمشیر بر دست چپ حضرت زد و آن را قطع کرد، دیگری با شمشیر بر گردن حضرت کوبید بطوری که

حضرت بر زمین افتاد، سپس در حالی که حضرت افتان و خیزان بود و به مشقت بر می خواست ، عقب نشستند

سنان بن انس با نیزه بر حضرت کوبید، حضرت افتاد

هلال ابن نافع گوید: کشته بخون تپیده زیباتر و نورانی تر از او ندیدم ولی او در آن حال ، آب طلب می کرد، بجای

آب به او گفتند از آب نمی نوشی تا در جهنم از آب جوشان آن بنوشی ،

خولی ابن یزید پیشدستی کرد تا سر مقدسش را جدا کند، بدنش لرزید، شمر گفت : خدا بازوی تو را سست کند از

چه می لرزی ؟

سپس او خودش ، حضرت را ذبح نمود، در روایت است که عمرو ابن حجاج از اسب فرود آمد تا سر مقدس حضرت را جدا کند وقتی نزدیک حضرت شد و به دو چشم حضرت نگاه کرد، پشت نمود و برگشت ، و سوار بر اسب خود شد و رفت ، شمر پرسید چرا برگشتی ؟ آن ملعون گفت : به دو چشم حضرت نگاه کردم ، دیدم در چشم پیامبر است ، دوست ندارم خدا را با خون او ملاقات کنم ، سپس شبعث ابن ربیع جلو آمد، دستش لرزید، شمشیر را انداخت و فرار کرد در حالی که می گفت ای حسین به خدا پناه می برم ! از اینکه خدا و جد و تو و پدرت را با (236 خون تو ملاقات کنم)

امام باقر علیه السلام فرمود : امام حسین را به گونه ای کشتند که پیامبر کشتن کلاب را به آن گونه نهی فرموده بود، او را با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا کشتند و سپس اسبها را بر بدنش تاختند . راوی گفت : در آن وقت که امام شهید شد گرد و خاکی سخت سیاه و تاریک برخاست و بادی سرخ وزید که هیچ چیز پیدا نبود، مردم پنداشتند عذاب فرود آمد، ساعتی همچنان بود، آنگاه هوا باز شد، این حجر از علماء عامه در صواعق آورده است که هنگام شهادت امام حسین ، آسمان سیاه شد به گونه ای که در روز ستاره نمایان شد، خورشید گرفت و مردم گمان کردند که قیامت بر پا شده ، هیچ سنگی برداشته نشد مگر آنکه

(237 خون تازه در زیر آن بود.)

ما سوی در چه مقیمند و مقام تو کجاست خلق در ظل خودی محو و تو در نور خدا زنده در جان و دل ما بدن کشته توست جان مائی و تو را قبر حقیقت دل ماست آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت بیرق سلطنت افتاد کیان را ز کیان سلطنت سلطنت توست که پاینده لو است نه بقا کرد ستمگر نه بجا ماند ستم ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجاست زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست این قبا راست نه بر قامت هر بی سر و پاست دولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی ما فقیریم و گدا بر سر کوی تو حسین پادشاه است فقیری که در این کوچه گداست

غارت لباسها و وسائل امام حسین علیه السلام

سپس شروع کردن به غارت لباس و وسائل پسر پیامبر، پیراهن حضرت را اسحق ابن حیوة ، ربود و پوشید و سپس شد و موی او ریخت ، روایت شده که در آن پیراهن بیش از صد و ده زخم تیر و نیزه و شمشیر یافت شد، مؤ لف گوید : شقاوت را بین ، پیراهنی که به خون مظلومی چون سیدالشهداء آغشته و ننگ ابدی بر قاتلین آن دارد، آن هم با وجود آن همه جراحت که پیراهن را پاره پاره می کند، چه ارزش مالی دارد که این ظالم آن را ربود، آری آن نامردان می خواستند به این وسیله افتخار کنند و آن را مانند مدال افتخاری از جنایات خود داشته باشند،

زیر جامه حضرت را بحر بن کعب غارت کرد، و این همان سراویلی است که از بافته های یمن بوده که چشم را خیره می کرد، و حضرت چند جای آن را پاره نمود و شکافت تا از تن حضرت بیرون نیاورند، اما آن را هم در آوردند، راوی گوید: این شخص زمینگیر شد و دو پایش از کار افتاد و طبق روایت ابو مخنف از دو دست او در زمستان آب چرک بیرون می زد و در تابستان مانند دو چوب خشک می شد، عمامه حضرت را اخنس ابن مرثد یا جابر ابن یزید برداشت و بر سر بست و دیوانه شد، نعلین حضرت را اسود ابن خالد بر گرفت، انگشتر حضرت را به جدل ابن سلیم غارت کرد، و این همان نامردی است که انگشت حضرت را بخاطر انگشتر برید،

شاه را بردی و تنها زفرات آمده ای
اسب امام حسین علیه السلام گریزان از دست دشمن سوی امام آمد و یال خود را به خون حضرت آغشته کرد و سوی سراپرده زنان شیعه زنان آمد و نزدیک خیمه سر به زمین می کوفت تا مرد، وقتی خواهران و دختران و اهل بیت حضرت اسب بی صاحب را دیدند، صدا به گریه و ناله بلند کردند، ام کلثوم دست بر سر نهاد و می گفت: و محمد و ابا القاسم و علیا و جعفر، و حمزتا، و حسنا، این حسین است در میدان کربلا فتاده، سر بریده از قفا که عمامه و ردای او ربوده شده و سپس بیهوش شد. و در زیارت ناحیه مقدسه امام زمان (عج) آمده است: اسب تو شتابان به خیام تو آمد، گریان و شیوه کنان، وقتی بانوان اسب تو را زبون دیدند و به زین واژگون نظر کردند، از سراپرده بیرون آمدند، موی بر روی ریخته، بر صورت زنان با روی گشوده و شیوه کنان، که پس از عزیز بودن خوار گشته اند، شتابان به سوی قتلگاه تو آمدند، ناگاه دیدند که شمر بر سینه تو نشسته، شمشیر بر گلوئی تو نهاد، محاسن تو را بدست گرفته و با تیغ هندی سر از بدن تو جدا می کند، اعضای بدنت آرام، دم فرو بسته، سر مطهر تو بر نیزه

(238 بالا شد.)

هیچ کس در عالم از سر حسین آگاه نیست
آری آری هیچ کس آگه ز سر لله نیست
ملك هستی را به جز او درحقیقت شاه نیست هست هر شاه و گدا را بر درش روی نیاز
او بود خون خداوند و خدایش خونبهاست
هیچکس را در بر حق این جلال و جاه نیست
مخلصش را در عزا آتش نمی سوزد به هند
پس یقین دان آتش دوزخ هم او را راه نیست
خلق عالم را بود بر درگه او التجا
هیچ کس از سائلین محروم از این درگاه نیست
دردمندان را به دوران همچو درمانگاه نیست استان عرش بنیان حسین دارالشفاست
بارگاهش در شرافت بهتر از عرش خداست
هیچ کس را اندرین عالم چنین خرگاه نیست
تاراج حرم حسینی در عصر عاشورا

کردند رو به خیمه سلطان کربلا آه از دمی که لشکر اعداء نکرد شرم
پس از شهادت امام حسین علیه السلام آن نامردها به سمت خیام حرم حسینی و خاندان پیامبر هجوم بردند، به گونه

ای که برای غارت و تاراج ایشان مسابقه نهاده بودند، چنانکه چادر از سر زنان می کشیدند، دختران پیامبر در (239)حالی که گریان بودند خارج می شدند و از فراق دوستان و یاوران شیون می کردند.) تمام اثاث و شتران و بار و بنه حضرت را غارت کردند، حتی جامه های زنان را ربودند، حمید ابن مسلم گوید: می دیدم زنی از زوجات مکرمات و دختران پاک با آن بیشرمان بر سر جامه در کشمکش بود، عاقبت آنها جامه را از (240)او می ربودند.)

شمر وارد خیم حرم شد، امام چهارم را که بیمار بود دید، شمشیر کشید تا حضرت را بکشد، حمید ابن مسلم از حضرت دفاع کرد و گفت: این بیماری او را بس است، تا اینکه عمر ابن سعد آمد و دست شمر را گرفت و گفت: فرمان امیر عبیدالله این است که تمام: آیا از خدا حیا نمی کنی، می خواهی این جوان بیمار را بکشی؟ شمر گفت

فرزندان حسین را بکشم، عمر سعد ممانعت کرد تا شمر صرف نظر نمود، بانوان از عمر سعد خواستند که آنچه از آنها ربوده شده برگرداند تا خود را بیوشانند، عمر سعد صدا زد هر کس (241)هر چه برده برگرداند، اما بخدا قسم هیچکس چیزی بر نگرداند.)

از فاطمه دختر امام حسین نقل شده است که ظالمی مرا دنبال کرد، من می گریختم، با انتهای نیزه بر پشتم کوبید، بر زمین افتادم، مقنعه و گوشواره هایم را کشید، به گونه ای که خون بر سر و صورتم جاری شد، سپس برگشت به طرف خیمه ها، و من بیهوش بودم، وقتی بیهوش آمدم، عمه ام را دیدم که بالای سرم می گیرد، به عمه ام گفتم: ای عمه پارچه ای هست که سر خود را از نامحرمان بیوشانم، حضرت فرمود: عمه تو هم مثل توست، نگاه کردم (242)، دیدم که سر عمه ام باز و بدنش از تازیانه سیاه است.)

طبق روایت دیگری ظالمی حرم امام حسین را غارت و زیور ایشان را می ربود و می گریست! گفتند: چرا می گویی؟ گفت: چرا نگریم در حالی که دختر پیامبر را غارت می کنم، فرمود: نکن گفت: می ترسم دیگری بیاید و انجام دهد.

طبق پاره ای روایات حضرت زینب فرمود: ظالمی وارد خیمه شد بعد از غارت اثاث آن، نگاهش به امام سجاد افتاد که بر زیرانداز پوستی قرار داشت، زیرانداز را کشید و حضرت را روی زمین انداخت و سپس به طرف من (243)آمد و مقنعه از سر من برگرفت)

چون کار شاه و لشکر بر سر آمد بسوی خرگه سپه غارتگر آمد به یغما رفت میراث نبوت به دست آن گروه بی مروت هر آن چیزی که بد در خرگه شاه فتاد اندر کف آن قوم گمراه بسی گوش از پی تاراج گوهر درید از دست قوم کینه پرور نمود این آسمان از ضرب سیلی بسی رخساره گل رنگ نیلی غروب عاشورا و مصیبت بزرگ اهل البیت کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز آهوان حرم از واهمه درشیون و شور

سید ابن طاووس در اقبال می فرماید: بدانکه اواخر روز عاشورا وقتی بود که حرم حسینی ، دختران و اطفال حضرت ، در دست دشمنان اسیر شدند، غصه ای آنها را فراگرفت که قلم از توصیف آن عاجز است ، آن شب را بدون یاور، غریب به سر بردند، دشمنانشان ، در خوار کردن آنها بخاطر عمر سعد و نزدیکی به او اصرار داشتند مؤ لف گوید: مصیبت اسارت خاندان پیامبر، از بزرگترین و شاید اعظم مصائب کربلا باشد، دشمنی قهار و بی رحم بر دشمن خود غلبه کرده ، آن هم زنان و فرزندان که مدافع ندارند . خدا می داند بر اهل بیت پیامبر در میان آن همه دشمن سفاک و غربت چه گذشت

شبی بگذشت بر آل پیامبر

که زهرا بود در جنت مکرر

شبی بگذشت بر ختم رسولان

که از تصویر آن عقل است حیوان

آتش_____ زدن خيام حسینی

در شب قتل حسین سر به گریبان زینب

ای پناه عالمیان ، زینب پناه ندارد

زنان را از خيام حرم بیرون و خیمه ها را آتش زدند، زنان سر برهنه در حالی که جامه هایشان ربوده شده بود،

پای برهنه و گریان و ذلیل بیرون آمدند

طبق پاره ای روایات حضرت زینب از امام سجاد علیه السلام پرسید: ای باقیمانده گذشتگان ، خیمه ها را آتش زدند

چه کنیم ؟

حضرت فرمود: فرار کنید،

همه فرار کردند، جز زینب کبری که مواظب حضرت سجاد بود، خیمه آتش گرفته بود، دختر امیرالمؤمنین به

چپ و راست نگاه می کرد، به آسمان می نگریست و دست بر دست می زد، داخل خیمه می رفت و بیرون می آمد،

طبق برخی از روایات تعدادی از فرزندان پیامبر در هنگام فرار به شهادت رسیده اند، زیرا امام حسین علیه السلام

برای اینکه دشمن از چند طرف حمله نکند، اطراف خيام را خندق کنده بود، فقط يك راه از پیش باز بود، و وقتی

اهل بیت می گریختند و سپاه نیز حمله می کرد، خدا می داند که بر اطفال و اولاد پیامبر چه گذشت

برخی نوشته اند که وقتی حضرت زینب اطفال و اهل بیت را جمع کرد، متوجه شد که دو کودک حضور ندارند،

وقتی آن ها را جستجو کرد، دید آنها دست در گردن یکدیگر خوابیده اند، چون آنها را حرکت داد، دید آن دو از

عطش جان داده اند

گویا این دو آقازاده همان دو فرزند عبدالرحمن ابن عقیل ابن ابیطالب هستند، که نامشان عقیل و سعد بوده است و

از شدت وحشت و تشنگی ، هنگام هجوم لشکر به خیمه ها جان باختند

(244 دو دختر از امام مجتبی ، طبق پاره ای از روایات هنگام حمله به خيام حرم ، زیر سم ستوران شهید شدند.)

که سوزانید دردش مهر و مه را زدند آتش همه آن خیمه گه را

به خرگه شد محیط آن شعله نار

همی شد تا به خیمه شاه بیمار

بتول دومین شد در تلاطم

نمودی دست و پای خویشتن گم

گهی در خیمه و گاهی برون شد

دل از آن غصه اش دریای خون شد

که تصویرش زده آتش به جانم من از تحریر این غم ناتوانم

اسب تاختن بر پیکر پاک سیدالشهداء علیه السلام

آنگاه که عمر ابن سعد از طرف ابن زیاد به کربلا آمد، با پیشنهاد امام حسین علیه السلام ، قرار شد شبانگاه با هم

ملاقاتی داشته باشند، مدتی از شب با هم صحبت داشتند

عمر سعد در نامه ای به عبیدلله نوشت : خداوند آتش را خاموش و اتحاد را برقرار و کار امت را اصلاح کرد،

حسین به من قول داد که به آنجا که آمده برگردد یا به گوشه ای از نواحی مرز برود و مانند یکی از مسلمانان باشد،

و یا نزد یزید رود دست در دست او نهد تا او هر چه صلاح داند ببیند، و در این کار هم رضایت شماسست و هم

صلاح امت .

مؤ لف گوید : همچنانکه در برخی از روایات تاریخ و کلمات بزرگان آمده است ، عمر سعد این جملات را از خود

گرفته بود، تا هر طور که می شود، از جنگ با امام حسین علیه السلام اجتناب کند و گرنه سیدالشهداء کجا و این

آرزوی خام دشمن ، هیهات ، او از هنگام حرکت از مدینه و مکه برای شهادت آمده است ،

عبید لله وقتی نامه ابن سعد را خواند، گفت : این نامه فرد خیرخواه برای امیر خود است ، شمر با این پیشنهاد

مخالفت کرد و گفت : برای شوکت و عظمت شما صلاح در این است که حسین بفرمان شما باشد، عبیدلله این را

:پسندید و در نامه ای به عمر سعد نوشت

من تو را سوی حسین نفرستادم تا دفع شر از او کنی ، و کار را به درازا کشانی و او را به سلامت و بقا امیدوار

کنی یا معذور داری یا وساطت کنی ، اگر حسین و یاران او به فرمان من گردن نهاندند، آنها را نزد من فرست و

اگر ابا کردند، به جانب آنها لشکرکشی کن تا آنها را بکشی و اعضاء آنها را مثلهم قطع قطع (کنی ، که اینها

مستحق این کارند

وقتی حسین را کشتی ، سینه و پشت او را زیر سم ستوران خرد کن چرا که او ستمکار و قاطع رحم است ، گمان

ندارم که این کار بعد از مرگ برای او ضرری داشته باشد، لیکن سخنی است که گفته ام) سابقا عهد کرده ام (که

اگر او را کشتم با او چنین کنم اگر تو فرمان ما را انجام دادی ، پاداش دهیم ، و اگر مخالفت میکنی از لشکر و کار

ما کنار رو و آن را به شمر واگذار که ما به او فرمان خود را داده ایم ،

و به شمر فرمان داده بود که اگر قبول نکرد گردن عمر سعد را بزند و برای او بفرستد، اما عمر سعد خود قبول

کرد، تا اینکه عصر عاشورا وقتی حضرت را کشتند، عمر سعد صدا زد :کیست که به جانب حسین رود و بدنش را

زیر اسب گیرد،

ده نفر اعلام آمادگی کردند، آنقدر با اسبها بر آن بدن مقدس تاختند و بدن را چنان کوبیدند که سینه و پشت حضرت

له شد،

تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور

:این ده نفر بعدا نزد ابن زیاد آمدند، یکی از آنها گفت

مائیم کسانی که سینه حسین را بعد از پشت او، به شدت کوبیدیم و له کردیم ، ابن زیاد پرسید :

شما کیستید؟ گفتند :ما

کسانی هستیم که با اسبهای خود بر بدن حسین تاختیم ، به گونه ای که سینه او را کوبیدیم ، ابن زیاد دستور داد

.جایزه اندکی به آن ها بدهند

(245)ابو عمر الزاهد گوید :ما وقتی دقت کردیم ، دیدیم تمامی این ده نفر زنازاده بودند.)

حرکت دادن حرم حسینی از کربلا به کوفه

عمر سعد تا روز یازدهم در کربلا ماند، کشته های خویش را دفن کردند، اما سید الشهداء و یاران او را در بیابان

رها کردند،

سپس خاندان پیامبر را بر شتران بی دوشکچه ، با روی باز در میان دشمنان ، سوار کردند، در حالی که آنها

.امانتهای پیامبران بودند، آنها را مانند اسیران کفار در سخت ترین مصائب و غصه ها حرکت دادند

جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل

گشتند بی عماری محمل شترسوار

خدا می داند که اهل بیت عصمت و طهارت در میان آن لشکر دشمن چه گونه سوار شدند، طبیعی است که اولاد و

حرم پیامبر در هنگام سوار شدن به یاد آن بیفتند، که چند روز پیش می خواستند، پیاده شوند، و با چه عزت و

.احترامی با کمک محارم خود، پیاده شدند، و الان باید در مقابل دشمن با حال ذلت کوچ کنند

زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک

از دل کشید ناله به صد دردسوزناک

کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن

احوال ما بین و سپس خواب نازکن

ای وارث سریر امامت زجای خیز

بر کشتگان بیفکن خود نماز کن

ما را سوار بر شتر بی جهاز کن برخیز صبح شام شد ای میر کاروان

یا دست ما بگیر و از این دشت پهراس

بار دگر روانه بسوی حجاز کن

اهل بیت را از کنار کشته ها عبور دادند، با دیدن آن اجساد مطهر و عریان و قطعه قطعه شده که با غربت بسیار

در سرزمین کربلا رها شده اند، صدای آه و ناله از میانشان برخاست ، بر صورتها زدند، راوی گوید :هر چه را

:فراموش کنم ، سخن دختر فاطمه زینب را فراموش نمی کنم که وقتی از کنار کشته برادر عبور نمود گفت

یا محمد، یا محمد، ملائکه آسمان بر شما درود فرستاد، این حسین است که در بیابان غرقه در خون افتاده ، اعضاء

.او پاره پاره ، دختران شما اسیر و فرزندان شما کشته شدند، و باد صبا بر آنها می وزد

.بخدا قسم هر دوست و دشمنی را به گریه انداخت

گرفت . عده ای از آن نامردمان آمدند و آنگاه سکینه دختر سیدالشهداء کنار پیکر مطهر پدر آمد، بدن را در آغوش

.او را از کنار بدن پدر کشیدند

دختری را به که گویم که سر نعش پدر

تسلیت سیلی شمر و سرنی تسکین است

این جفا بر نبی از امت بی تمکین است می کشد غیرت دینم که بگویم به امم

:حضرت سکینه گوید :کنار پیکر پدرم بیهوش شدم که می فرمود

او سمعتم بغریب او شهیدفادکرونی شیعتی ما ان شریتم ری عذب فادکرونی

شیعیان من ، هرگاه آب گوارا نوشیدید، مرا یاد کنید، و یا اگر یاد شهید یا غریبی شنیدید، مرا یاد کنید
آسمان و زمین بر او فراوان اشك ریختند، بر آن که میان مردم فرومایه و زنازاده کشته شد، و در حالی
که نزدیک

آب شد، از آب منع شد، ای چشم بر آنکه از نوشیدن آب ممنوع شد، گریان باش
:محتشم گوید

بر پیکر شریف امام زمان فتاد آنکه چشم دختر زهرا در آن میان

بی اختیار نعره هذا حسین از او سر زد

چنانکه آتش از آن در جهان فتاد

پس با زبان پرگله آن بضعة الرسول

رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

این کشته فتاده به هامون حسین تست

وین صید دست و پا زده در خون حسین تست

این نخل ترکز آتش جانسوز تشنگی

دود از زمین رسانده به گردون حسین تست

زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست این ماهی فتاده به دریای خون که هست

این خشك لب فتاده ممنوع از فرات

کز خون او زمین شده جیچون حسین تست

پس روی در بقیع و به زهرا خطاب کرد

مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد

کی مونس شکسته دلان حال ما ببین

ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین

سرهاى سروران همه بر نیزه ها بین تن های کشته گان همه در خاک و خون نگر

در روایت است وقتی پیامبر را دفن کردند، حضرت فاطمه پرسید :چگونه دلتان آمد خاک بر صورت پیامبر
بریزید؟ و شروع نمود به گریه و زاری

خدا می داند چه گذشت بر دختر امام حسین ، وقتی بدن بی سر پدر را آغشته به خون ، عریان در
حالی که بدن

مقدس را زیر سم ستوران کوبیده بودند، مشاهده کرد

امام صادق علیه السلام می فرماید که پدرشان امام باقر از امام سجاد پرسیدند شما را بر چه نوع
مرکبی نشانند؟

حضرت فرمود :مرا بر شتری لنگ ، که روپوش نداشت ، نشانیدند، سر حسین علیه السلام را بر
علمی افراشته و

زنان را پشت سر من بر استران ناهموار و معیوب نشانندند، گروهی چابک سواران اطراف ما بودند،
هرگاه یکی از

ما اشك می ریخت با نیزه بر سر او می زدند، با این حال وارد دمشق شدیم ، مردی فریاد زد :ای اهل
شام اینها

اسیران آن خاندان ملعونند

امام سجاد علیه السلام فرمود :وقتی ما را به کوفه می بردند، من به آنها بدنها که دفن نشده رها
شده بودند نگاه می

کردم ، آنقدر این مسأله در سینه من سخت آمد که نزدیک بود جان دهم

عمو ام زینب موضوع را فهمید بمن گفت : ای باقیمانده جد و پدرم و برادرانم چرا جان به کف نهاده ای
؟ گفتم:

چگونه بیتابی نکنم در حالی که سرور خود و برادران و عموها و عموزادگان و کسان خود را می بینم بر
زمین

افتاده و به خون آغشته ، جامه ربوده شده بدون کفن و بخاک ناسپرده ، کسی سوی آنان نمی آید،
گویا اینها خاندان

دیلم و خزر هستند،

حضرت زینب عرض داشت : از آنچه می بینی نگران نباش ، که این عهدیست از رسولخدا صلی الله
علیه و آله با

جد و پدر و عمویت علیهم السلام و خداوند پیمان گرفته است از جماعتی از این امت ، که فرعونهای زمین آنها را نمی شناسند، ولی در آسمانها شناخته شده هستند آنها این اعضاء جدا شده و پیکرهای خون آلود را جمع کرده دفن می کنند، و در این صحرا برای قبر پدرت سید الشهداء نشانی بر پا می دارند که هرگز کهنه نمی شود و با گذشتن شبها و روزها از بین نمی رود، پیشوایان کفر و پیروان ضلالت در نابود کردن آن بسیار تلاش کنند ولی سودی

(246 ندارد جز آنکه ظهور آن بیشتر و عظمت آن افزون تر می گردد)

وارد شدن اهل بیت به کوفه

عمر سعد خاندان پیامبر را با آن حالت زار به کوفه نزدیک نمود، کوفه شهری است که حضرت امیر علیهم السلام

بیست سال قبل در آن حکومت داشته است ، مردم کوفه خاندان پیامبر را از نزدیک می شناختند و چه سخت است بر همانند زینب کبری و خاندان پیامبر، که بعد از آن همه عزت و عظمت ، اکنون در میان

شهری با آن حالت سخت و اسارت وارد شوند و نامحرمان به آنان اشاره کنند

مردم کوفه برای دیدن اسیران اجتماع کردند

طبقه پاره ای از روایات ، ابن زیاد دستور داد هیچکس در کوفه با اسلحه از منزل بیرون نیاید، ده هزار نفر را بر

(247 کوفه و بازار و خیابانها گمارد تا مبادا مردم به خاطر حمایت از اهل بیت علیهم السلام شورش کنند)

و در مقتل ابی مخنف است که راوی گفت در آن سال از حج آمده بودم به کوفه ، دیدم بازارها تعطیل و مغازه ها

بسته است مردم ، دسته ای گریان و دسته ای خندانند، زنها را دیدم که گریبان چاک می کنند و موها پریشان کرده

بر صورت می زنند، از پیرمردی پرسیدم : چه خبر است ؟ چرا مردم برخی گریه و برخی خندانند، آیا شما عیدی

دارید که من نمی دانم ، دستم را گرفت ، و به گوشه ای برد، سپس با صدای بلند گریست و گفت : ما عیدی نداریم ،

پرسیدم : که با که گفت : لشکر ابن زیاد بر . گریه ایشان بخاطر دو لشکر است که یکی بر دیگری غالب شده است

سپاه حسینی غالب شده است ، هنوز کلامش تمام نشده بود که صدای طبل بلند شد، پرچمها نمایان شد، لشکر وارد

کوفه شد، فریاد بلندی شنیدم ، ناگاه دیدم که سر حسین نمایان شد و نور از آن نمایان بود، از دیدن این سر گریان

شدم .

سوار است . از رانهای مبارکش به دنبال آن اسیران را آوردند، امام سجاد را دیدم که بر شتری بدون روپوش

خون می چکید، بانویی را دیدم بر شتر برهنه ای سوار است ، سو ال کردم کیست ؟ گفتند : ام کلثوم است ، فریاد می

زد ای مردم چشمهای خود را از ما بیوشانید، آیا از خدا و پیامبر حیا نمی کنید که به حریم رسول الله در حالیکه

(248 پوششش ندارد نگاه می کنید)

در آن هنگام که اهل کوفه گریه و زاری می کردند، امام سجاد فرمود : اینها بخاطر ما گریه می کنند، پس چه کسی

ما را کشته است ؟

در روایت است که حضرت امیر به زینب کبری این حالت را خبر داده بود، از زینب کبری روایت است که فرمود: وقتی ابن ملجم حضرت امیر را ضربت زد و آثار مرگ در حضرت مشاهده نمود، حدیث ام ایمن را به پدر
ام ایمن به من حدیثی گفته است ، دوست دارم از شما بشنوم ، حضرت امیر علیه السلام : عرض کرد و گفت
فرمود: دخترم ، حدیث ام ایمن درست است ، گویا تو را و بانوان خانواده تو را می بینم که با حالت خواری و بیم
از لگد کوب شدن مردم ، اسیران این شهر هستید، پس صبر کنید، سوگند به آنکه دانه را شکافت و خلق را آفرید،
(249 جز شما و دوستان و شیعیان شما نیست) در آن هنگام بر روی زمین ولی) دوست خدائی(در این میان بانویی از زنان کوفه صدا زد شما اسیران از کدام طائفه هستید، گفتند ما اسیران آل محمد) ص (هستیم
آن زن از بام پائین آمد، و مقنعه و روبوش تهیه کرد و به آنها داد تا خود را پوشانند
مسلم جصاص گوید: من مشغول تعمیر قصر ابن زیاد بودم که صداها بلند شد، به کارگری که آنجا بود گفتم : چه خبر است ؟
گفت : الان سر آن شورشی که بر یزید شورش کرده بود می آورند، گفتم : کیست ؟ گفت حسین ابن علی علیهما
السلام ، صبر کردم تا آن کارگر رفت ، محکم بر صورتم کوبیدم بطوری که بر چشمهایم ترسیدم ، دستهایم را از گچ شستم و بیرون آمدم ،
مردم منتظر بودند که ناگاه چهل محمل که بانوان و اولاد فاطمه در آن بودند وارد شدند، علی ابن الحسین را دیدم
که بر شتری بدون روانداز سوار بود و از رگهای او خون می جوشید،
مردم کوفه به اطفال اسیران نان و خرما می دادند، ام کلثوم فریاد زد: ای اهل کوفه ، صدقه بر ما حرام است ، آنها
را از دست و دهان بچه ها می گرفت و به زمین می انداخت ، مردم همچنان می گریستند، ام کلثوم سر خویش را
از محمل بیرون آورد و گفت : ای مردم کوفه ، مردان شما ما را می کشند ولی زنهای شما بر ما گریه می کنند؟
خداوند روز داوری میان ما و شما قضاوت کند، همینطور که او با مردم سخن می گفت ناگاه صدای ضجه ای آمد،
سرهای شهدا را که در پیشاپیش آن ها سر مطهر حسین علیه السلام بود آوردند، سری بود مانند زهره و ماه ، شبیه
ترین مردم به پیامبر اکرم ، محاسن حضرت سیاه بود که شبیه خضاب شده می نمود، رخسارش مانند ماه بود که
طلوع کرده باشد
باد محاسن حضرت را به چپ و راست می برد، زینب سلام لله علیها نگاه کرد، با دیدن سر برادر، پیشانی بر جلو
محمل زد، به گونه ای که دیدیم خون از زیر مقنعه حضرت خارج شد و در حالی که با سوز و گداز بر سر اشاره
می کرد گفت : ای ماه نو که چون کامل شدی ، خسوف تو را گرفت و پنهان شدی ، ای پاره دلم نمی پنداشتم) چنین
روزی را ولی (این مقدر بود، برادر، با) دخترت (فاطمه خردسال سخن بگویی ، که نزدیک است دلش آب شود،

آن دل مهربان تو چرا بر ما سخت شد، برادر ای کاش) فرزندان (علی را با یتیمان وقت اسارت می دیدی که قدرت جواب ندارد، هر وقت او را می زند، تو را به زاری صدا میزند و سرشک روان از دیده می ریخت، ای برادر آغوش باز کن و او را نزد خود بگیر و آرامش ده، چه خوار است یتیم، وقتی پدر را صدا زند ولی جوابی (250 نشنود).

جسارت‌های ابن زیاد به سر مطهر امام حسین علیه السلام این زیاد در میان مردم اعلام عمومی نمود و اذن عام داد تا نزد او آیند مردم جمع شدند، سپس فرمان داد تا سر مقدس امام حسین را حاضر کردند، سر را آوردند، همینطور به آن سر مطهر نگاه می کرد و می خندید، و با چوبدستی که در دستش بود به لب و دندان سیدالشهداء اشاره می کرد و می گفت: زیبا دندانی دارد، زید ابن ارقم که از صحابه پیامبر است در مجلس بود، وقتی دید عبیدالله از این عمل خود دست بردار نیست، صدا زد، چوبدستی را از این لب و دندان بردار، سوگند به خدائی که جز او خدائی نیست، خودم دیدم که لبهای پیامبر بر این دو لب و می بوسید، سپس سر به گریه گذارد

تا چند زنی ظالم چوب این لب عطشان را بردار از این لبها این چوب خزیران را تا چند روا داری آزدن مهمان را آخر نه تو را این سر مهمان بود ای کافر در نزد تو تقصیرش جز خواندن قرآن نیست با چوب نیازارد کس قاری قرآن را بهر چه زنی هی چوب بر بوسه گه احمد او بوسه مدام از مهر زد این لب و دندان را تا چند کنی ظالم خون دل اطفالش منمای پریشان تر این جمع پریشان را

ابن زیاد ملعون گفت: خدا چشمهایت را بگریاند، اگر نه این است که پیرو بی عقل شده ای گردنت را می زدم، ملک عبد: زید برخاست و رفت، وقت رفتن گویند سخنی گفت که اگر ابن زیاد می شنید او را می کشت، او گفت

عبدا فاتخذهم تلدا مرحوم شعرانی گوید: ترجمه این جمله در فارسی همانند مثلی است که گویند: مرده را که رو

بدهی کفن خود را آلوده می کند، یعنی بنی امیه حد نگه نداشتند، سپس ادامه داد: ای گروه عرب شما بعد از این برده هستید، پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امیر خود

(251 کردید، او نیکان شما را می کشد و بدها را بنده خود کند، به ذلت تن دادید، دور باد آن که به ذلت رضا داد.)

طبق برخی از روایات مالک ابن انس یا انس بن مالک نیز اعتراض کرد و حدیث پیامبر را خواند و ابن زیاد گفت:

روزی در مقابل روز بدر!! قیس ابن عباد نزد ابن زیاد بود، به قیس گفت: راجع به من و حسین چه می گوئی؟

قیس گفت: جد او و پدر و مادر او روز قیامت او را شفاعت می کنند، جد تو و پدر و مادرت هم تو را شفاعت می

کنند!! ابن زیاد خشمگین شد و او را از مجلس بیرون کرد

هشام ابن محمد گوید: ابن زیاد کاهنی داشت، به ابن زیاد گفت: برخیز و پای خود را بر دهان دشمنت بگذار،

سپس کاری کرد که قلم از نوشتن آن شرم دارد، شاعری به عربی گفته است که:

چوب منبر پیامبر را احترام می کنند، اما اولاد پیامبر در زیر پای آنان است
 خدای جزای خیر دهد مختار را که از این زیاد انتقام گرفت وقتی سر این زیاد را نزد مختار آوردند، او مشغول غذا خوردن بود، خداوند را بر پیروزی سپاس نمود، و گفت : سر حسین ابن علی را در حالی که او غذا می خورد نزد این زیاد نهادند، الان سر این زیاد را نزد من در وقت غذا آورده اند، وقتی از غذا فارغ شد، برخاست با کفش پا بر صورت این زیاد گذارد، سپس کفشش را نزد غلامش انداخت و گفت : این را بشوی که بر صورت کافر نجسی قرار دادم.

در کتاب حبیب السیر آمده است که چون سر مقدس امام حسین را نزد این زیاد آوردند، آن را برداشته بر او و موی او می نگریست ، ناگاه لرزه بر دست شومش افتاد، آن سر مکرم را بر روی ران خود نهاد، قطره ای خون از آن چکید، از جامه های آن ملعون درگذشت و رانش را سوراخ کرد، بطوریکه زخم و بدبو شد، جراحان هر چه تلاش (252 کردند، معالجه نشد، به ناچار این زیاد همواره با خود مشک بر می داشت تا بوی بد ظاهر نشود)

ای چرخ غافل که چه بیداد کرده ای
 وز کین چه ها در این ستم آباد کرده ای
 در طعنت این بس است که عترت رسول
 بیداد کرده خصم و تو امداد کرده ای
 ای زاده زیاد نکرده است هیچکس
 نمرود این عمل که تو شداد کرده ای
 در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده ای
 بهر خسی که بار درخت شقاوت است
 با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو
 با مصطفی و حیدر و اولاد کرده ای
 آزرده اش به خنجر فولاد کرده ای
 حلقی بود که بوسه گه مصطفی مدام
 ترسم تو را دمی که به محشر در آورند
 از آتش تو دود به محشر در آورند

سپس خاندان عترت و اهل بیت سیدالشهداء را بر مجلس این زیاد وارد کردند، دختر امیرالمؤمنین زینب کبری در حالی که بدترین لباس خویش را به تن داشت به صورت گمنام در میان کنیزانش وارد مجلس شد و در گوشه ای نشست ، این زیاد گفت : این گوشه نشین که همراه زنان است کیست ؟ حضرت جوابی نداد، بار دوم و سوم تکرار کرد، یکی از کنیزان گفت : شکر خدای را که شما را رسوا کرد و کشت و افسانه شما را دروغ ساخت ، زینب کبری فرمود : شکر خدای را که ما به پیامبر گرامی داشت ، و ما را از پلیدی پاک نمود، پاک کردنی ، همان انسان فاسق رسوا می شود و شخص فاجر دروغ می گوید و او ما نیستیم ، دیگری است ، و الحمدلله ، این زیاد گفت:

کار خدا را با خاندان خود چگونه دیدی ؟ حضرت فرمود : خداوند کشته شدن را بر آن ها نوشت و به سوی آرامگاه خود شتافتند، و طبق روایتی فرمود : من جز زیبایی ندیدم اینان گروهی بودند که خداوند کشتن شدن را بر آن ها نوشت و به سوی آرامگاه خود شتافتند و بزودی خداوند میان تو و آنها جمع می کند، و با هم احتجاج خواهید کرد،

بنگر چه کسی رستگار است ای پسر مرجانه ، مادرت به عزایت نشیند
ابن زیاد خشمگین گردید، عمرو ابن حرث وساطت کرد و گفت : این زن است و زن را به سخن مؤ
اخذہ نشاید،
ابن زیاد بگفت : از گردن کشی بزرگ تو و خویشان تو عقده ای داشتم خداوند دلم را خنک کرد، از این
سخن دل
دختر امیرالمؤمنین شکست و گریان شد سپس فرمود : سرور مرا کشتی و خاندان مرا بر انداختی ،
فرع مرا بریدی
و ریشہ مرا کندی ، اگر شفاکی تو در این بود، شفا یافتہ ای ، ابن زیاد گفت : این گونه سخن قافیہ
بافی است پدر او
هم شاعری خوش قافیہ بود، حضرت فرمود : زن را با قافیہ چه کار؟ سرم گرم کار دیگر است از سوز
سینہ چیزی
بر زبانم جاری شد،
ابن زیاد متوجہ امام سجاد شد، پرسید : تو کیستی ؟ حضرت فرمود : من علی ابن حسین هستم ،
ابن زیاد گفت : مگر
خداوند علی ابن حسین را نکشت ؟ حضرت فرمود : خداوند وقت مرگ جانها را می گیرد
ابن زیاد خشمگین شد و گفت : تو هنوز جرات جواب دادن به مرا داری ؟ بپرید او را و گردنش را بزنید،
اینجا بود
کہ زینب کبری خود را بحضرت سجاد آویخت و فرمود : ای پسر زیاد، آنچه از خون ما ریختی بس است
و
حضرت را در آغوش گرفت بخدا هرگز از او جدا نشوم ، اگر خواستی او را بکشی مرا هم با او بکش ،
ابن زیاد نگاهی به حضرت زینب و امام سجاد انداخت سپس گفت : خویشی عجیب است ، بخدا کہ
این زن دوست
(253 دارد کہ او را با وی بکشم ، او را رها کنید، آنچه دارد) از بیماری (او را کافی است)
آنگاه دستور داد اسیران را در کوچہ و بازار بگردانند، سر مقدس امام حسین علیہ السلام نیز با آنها
بود، زید ابن
ارقم گوید : سر سیدالشہداء بر نیزه ای بود من در اتاق بالا بودم ، وقتی سر مقابل من رسید، شنیدم
قرآن می خواند
ام حسبت ان اصحاب الکہف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجا، مو بر بدنم راست شد، صدا زدم سر مطہر
: و می گوید
. تو ای پسر پیامبر و کار تو بخدا عجیب تر است ، عجیب تر است
سپس اسیران را به زندان بردند، و ابن زیاد به منبر رفت و سخنرانی کرد و در آن به سیدالشہداء و
حضرت علی
علیہ السلام جسارت کرد، عبدالله ابن عفیف ، برخاست و به ابن زیاد پرخاش کرد، ابن زیاد این پیرمرد
نابینا را
طی جریانی کہ در تاریخ آمده است به شہادت رساند
.سپس سر مطہر سیدالشہداء و سایر شہدا را با عده ای به نزد یزید فرستاد
خطبہ زینب کبری در شہر کوفہ در ملامت مردم کوفہ
ہنگام ورود اهل البیت به شہر کوفہ ، وقتی زنان شہر کوفہ شروع به گریہ و زاری کردند و گریان
چاک زدند،
مردہا نیز می گریستند، زینب کبری سلام لله علیہا به سوی مردم اشارہ فرمود کہ خاموش باشید،
دمہا فرو بستہ
شد و زنگ از بانگ ایستاد، سپس حضرتش چنان خطبہ ای خواند کہ راوی گوید : من زنی پرده نشین
ندیدم کہ
گویاتر از او باشد، تو گوئی همانند علی علیہ السلام سخنرانی می کرد، پس از حمد و ثنای الہی و
دروہ بر پیامبر
:اکرم فرمود

ای مردم کوفه ، ای دغل کاران بی حمیت ، اشک چشمتان خشک مباد و ناله های شما را آرامش نیاید، مثل شما
همانند آن زنی است که بافته خود پس از محکم تافتن و ریستن ، باز کرد و تارتار نمود،) پس از آن
همه فعالیت و
(تحمل سختیها، دشمن خود را یاری دادید
سوگندهای خود را دستاویز فساد کرده اید، شما چه دارید؟ جز لاف زدن و دشمنی و دروغ ، همچون
کنیزان
چابلوسی می کنید، و چون دشمنان سخن چینی می کنید، و یا چون سبزه ای که بر پهن روئیده اید
و یا گچی که بر
روی قبر مالند) در ظاهر زیبا ولی در باطن گندیده اید، و ظاهرش چون گور کافر پر حلل ، باطنش قهر
خدا
(عزوجل
برای خود بد توشه ای پیش فرستادید، که خدا را به خشم آوردید و در عذاب جاودان بمانید، آیا گریه
می کنید؟!
گریه کنید که شایسته گریستن هستید، بسیار بگریید و اندک بخندید، که عار آن شما را گرفت و ننگ
آن بر شما
ماند، ننگی که هرگز از خود نمی توانید شست ، چگونه این ننگ را از خود بشوئید که فرزند خاتم
انبیاء و معدن
رسالت و سید جوانان اهل بهشت را کشتید، آن که در جنگ ستمگر شما و پناه حزب شما بود، و در
صلح موجب
آرامش دل و مرهم گذار زخم شما و در سختی ها پناهگاه شما بود،
بد چیزی برای خود پیش فرستادید، بد بار گناهی بر دوش خود گرفتید در روز رستاخیز،
مرگ بر شما باد، سرنگون باشید، تلاش شما به نومیادی انجامید و دستها بریده شد و سودازیان کرد،
خشم خدای را
برای خود خریدید و دچار ذلت قطعی شدید
آیا می دانید چه جگر) گوشه ای (از رسول خدا شکافتید؟ و چه پیمانی شکستید و چه پرده
نشینانی از او را، از پرده
بیرون کشیدید؟ و چه حرمتی از او دریدید و چه خونی ریختید، کاری شگفت آوردید که نزدیک است از
هول
آسمانها منفجر شوند و زمین بشکافد، و کوهها بپاشند و از هم بریزند مصیبتی است دشوار و بزرگ ،
پیچیده و شوم
که راه چاره در آن بسته
آیا تعجب می کنید اگر آسمان خون ببارد و لعذاب الآخرة اخزی و هم لا ینصرون ، مهلت خدا، شما را
چیره نکند
که خداوند از شتاب و عجله منزه است و نسبت به از دست رفتن خونی نمی ترسد، او در کمینگاه ما
و شماست ،
:سپس اشعاری انشاء نمود و فرمود
چه خواهید گفت : هنگامی که پیغمبر) ص (با شما گوید :این چه کاریست که کردید، شما که آخرین
امت هستید،
این چه کاریست که با خاندان و اولاد و عزیزان من کردید؟ !عده ای اسیر و عده ای به خون غلطیده ،
ای امت
!آخرین ؟
!آیا پاداش من این بود که با بستگان من ، پس از من چنین کنید !می ترسم که بر سر شما عذابی
همانند ارم فرود آید
راوی گوید :سخنرانی زینب کبری در حالی تمام شد، که مردم را دیدم ، حیرت زده ، دست در دهان
(از تعجب)

داشتند، پیرمردی کنار من بود، آنقدر گریسته بود که محاسن او را از اشک چشمش پر شده بود، و در حالی که دستها را به آسمان بلند نموده بود گفت: پدر و مادرم فدا باد، پیران شما بهترین پیران، جوانهایتان بهترین جوانان، (254 بانوان شما برترین بانوان، خاندان شما خاندان بزرگوار و فضیلت شما بسیار عظیم است) اسیران آل محمد در شام کاروان اسیران را به فرمان عبیدالله به طرف شام حرکت دادن، امام سجاد را در غل و زنجیر کردند و بر شتر سوار نمودند، روز اول صفر وارد دمشق شدند، و این همان روزی است که بنی امیه آن را عید می دانند شهر شام را آیین بسته بودند، و پارچه های حریر و رنگارنگ شهر را زینت داده بود، اهل بیت را سه روز دم دروازه شهر برای زینت کردن شهر نگاه داشتند، پانصد هزار نفر زن و مرد منتظر ورود اسیران بودند، مردان و زنان با دف و طبل و بوق می نواختند، هزاران نفر زن و مرد جوان می زدند و می رقصیدند، تمام اهل شهر لباسهای رنگارنگ پوشیده و سرمه و خضاب زده بودند. خاندان عصمت وقتی به نزدیک شهر رسیدند، ام کلثوم به شمر فرمود: حاجتی دارم، گفت: چیست؟ فرمود: وقتی وارد شهر شدیم ما را از دروازه ای که جمعیت کم است وارد کن، بگو که سرها را از میان این محملها جدا کنند، که ما با این حال از کثرت نگاه مردم زبون شدیم، آن نامرد در پاسخ درخواست ایشان، فرمان داد تا سرهای بر نیزه را در وسط محملها قرار دهند و آنها را از دروازه پرجمعیت وارد کرد و کنار دروازه شام در جایگاه اسرا نگاه داشتند. سهل ساعدی که از صحابه پیامبر است گوید: در دروازه ساعات بودم که دیدم که پرچمهای پی در پی نمایان شد، سواری دیدم که پرچمی در دست داشت که پیکانی بالای آن بود و بر آن سر مطهر کسی بود که صورتش از همه به پیامبر شبیه تر بود، به دنبال آن بانوانی دیدم که بر شتران بدون روانداز سوار بودند، نزدیک اولین آنها رفتم، عرض کردم شما کیستید؟ فرمود: من سکینه دختر حسین علیه السلام هستم، گفتم: من سهل ابن سعد از کسانی هستم که جد شما را دیده و حدیث او را شنیده ام آیا کاری دارید؟ فرمود: ای سعد به این نیزه دار که سر همراه دارد، بگو، سر را جلوی ما ببرد تا مردم با نگاه به او، از ما غافل شوند و به حرم پیامبر نگاه نکنند. سهل گوید: نزد آن نیزه دار رفتم و گفتم: آیا برایم کاری می کنی و چهارصد دینار بگیری؟ گفت: چه کاری؟ گفتم: این سر را در جلو کاروان ببر، قبول کرد، من هم به وعده ام عمل کردم، آنقدر ازدحام جمعیت زیاد بود که به سختی هنگام ظهر به قصر یزید رسیدند، در میان راه پیرمردی از اهل شام نزد اهل بیت آمد و گفت: شکر خدا را که شما را کشت و نابود کرد و شاخهای فتنه را قطع کرد و تا توانست از ناسزا فروگذاری نکرد وقتی سخنش تمام شد، امام سجاد فرمود:

قل لا اسالکم علیہ اجرا الا المودة فی : تو کتاب خدا خوانده ای ؟ گفت : آری ، فرمود : آیا این آیه را خوانده ای
القربی ؟ بگو من مزد رسالت نمی خواهم مگر دوستی با نزدیکان من ، پیرمرد گفت : آری : حضرت فرمود : مائیم
آن گروه (نزدیکان پیامبر (حضرت فرمود : این آیه را خوانده ای و آت ذی القربی حقہ ، حق فامیل خود را بده ،
انما یرید لله لیذهب عنکم : عرض کرد : آری ، حضرت فرمود : اینان مائیم ، سپس فرمود : این آیه را خوانده ای
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیر، یعنی : خداوند می خواهد از شما خاندان پلیدی را ببرد و شما را پاک کند،
پاک کردنی ، پیرمرد گفت : آری ، حضرت فرمود : ایشان مائیم ،
آن مرد شامی دست به آسمان برداشت و گفت : خدایا توبه می کنم - سه بار این را گفت - سپس افزود خدایا بیزاری
می جویم نزد شما از دشمن آل محمد و قاتلین خاندان محمد، من قرآن خوانده بودم ولی تا امروز این را نمی دانستم
، امام صادق علیه السلام فرمود : مردی بنام ابراهیم بن طلحة نزد امام سجاد آمد و (با شماتت) گفت : چه کسی
پیروز شد؟
حضرت فرمود : اگر می خواهی پیروز را بشناسی هنگام نماز اذان و اقامه بگو (یعنی ما برای احیای دین قیام
). (255 کردیم و تا شهادت به توحید و رسالت و نماز برجاست ، ما پیروزیم)
اهل بیت پیامبر در مجلس یزید
مجلسی آراستند بسیار مجلل و معظم با انواع زینتها و در اطراف صندلیهایی از طلا و نقره گذاردند، یزید تاجی از
در و یاقوت بر سر نهاده ، بزرگان در اطراف نشستہ
اهل بیت عصمت و طهارت که در میان آن ها دوازده جوان که بزرگترین آنها امام سجاد بود قرار داشت ، امام
:باقر علیه السلام فرمود
هر کدام از ما دستهایش به گردنش زنجیر شده بود، بانوان را هم با ریسمان بسته بودند، امام چهارم فرمود : ای
یزید چه گمان بری بر رسول خدا اگر ما را در بند و برهنه بر جهاز شتر ببیند، راوی گوید :هیچکس در آن مجلس
نماند مگر اینکه گریان شد
سر مقدس امام حسین را به نزد یزید آوردند، از حضرت سکینه نقل است که فرمود :من انسانی سنگدل تر از یزید
ندیدم ، و نه هیچ کافر و مشرکی بدتر و ستمکارتر از او،
راوی گوید :وقتی زحر ابن قیس ، سر مقدس را آورد، یزید پرسید :چه خبر؟ آن مرد گفت : بشارت باد به پیروزی
خدا و یاری او، حسین با هیجده نفر از خاندان و شصت نفر از شیعیان خود بر ما وارد شد، ما از آنها خواستیم که
تسلیم شوند و تن به حکم ابن زیاد دهند یا جنگ را بپذیرند، آنها جنگ را بر تسلیم شدن برگزیدند، با طلوع آفتاب بر
آنها حمله کردیم ، تیغها بکار افتاد و سرها شکافت و قطع شد، آن گروه شروع به فرار کردند، اما سنگری نبود به
پستی و بلندی ها پناه بردند همچنانکه کبوتر از جنگ باز می گریزد، بخدا قسم ای امیرالمؤمنین به اندازه کشتن

ذبیحہ یا خواب قیلولہ نگذشت کہ ہمہ آنها را کشتیم) مؤ لف گوید : این ملعون بخاطر خودشیرینی ، اینگونه دروغ می بافد و گرنہ سرزمین کربلا شاهد رشادتهای امام حسین می باشد، کدام دلاور در آن میدان گریخت و یا پناہ گرفت ، از سپاہ کوفہ بپرس کہ چگونه با آن کثرت جمعیت در مقابل آن عدد اندک ہی تاب گردیده بود، از آن سرباز اگر تو ہم با ما بودی و اگر : عمر سعد بپرس کہ وقتی بہ او گفتند : وای بر تو چگونه اولاد پیامبر را کشتید؟ گفت آن چہ ما دیدیم می دیدی ، همان کار کہ ما کردیم ، می کردی ، گروهی بر سر ما ریختند کہ دست بہ دستہ شمشیر مانند شیر درندہ ، و سواران از چپ و راست بہ ہم می مالیدند و خویشتن را بہ کام مرگ می انداختند، نہ امان می پذیرفتند و نہ بہ مال رغبت داشتند، می خواستند یا از آبشخور مرگ بنوشند یا بر مرگ غلبہ کنند، اگر ما دست از (256) آنها باز می داشتیم ، جان ہمہ افراد سپاہ را گرفتہ بودند.)

آن ملعون ادامہ داد : و اینک پیکر آنها برهنہ و جامہ هاشان در خون آغشته و چہرہ های ایشان خاک آلود، آفتاب بر آنها می تابد و باد، گرد و غبار بر آن می باشد، در بیابان خشک افتاده ، و زائری ندارند جز عقاب و کرکس) این ملعون نمی داند کہ انبیاء عظام و اولیاء کرام ، بلکه پادشاهان دنیوی نیز پیشانی بر این آستان خواهند نہاد و آن را تعظیم خواهند کرد (یزید) از روی مصلحت (سر را پائین انداخت ، سپس سر برداشت و گفت : من از شما راضی بودم اگر حسین را نمی کشتید، اگر من بودم او را عفو می کردم ، خدا حسین را رحمت کند، و بہ آن مرد جایزہ نداد.

مؤ لف گوید : این جملات و امثال آن از یزید فقط بحکم سیاست وقت است و گرنہ اعمال و اشعار و گفتہ آئندہ او .

ہمہ شاهد قساوت و سرور اوست ، بلکه شاهد کفر او می باشد در روایت است کہ امام حسین بہ زبیر ابن قین خود فرمودہ بود کہ سر مرا زہیر بن قیس بخاطر جائزہ نزد یزید وقتی سر مطہر امام حسین در مقابل یزید قرار گرفت ، خاندان عترت را ہم! می برد اما او چیزی بہ وی نمی دہد .

پشت سر خود قرار داد تا بہ سر نگاہ نکنند، سر را در میان طشتی قرار دادہ بودند امام سجاد فرمود : تو را بخدا قسم می دہم ای یزید، چہ گمان داری بہ پیامبر خدا اگر ما را بہ این حال ببیند، در اینجا یزید از اہل شام نسبت بہ اینان مشورت خواست و گفت با اینہا چہ کنم ؟ مردی ملعون جملہ زشتی گفت کہ مضمون مؤ دبانہ آن این است کہ شیر را بچہ ہمی ماند بہ او، نعمان ابن بشیر گفت : کاری بکن کہ اگر پیامبر اینہا را با این وضع می دید، انجام می داد، فاطمہ دختر امام حسین فرمود : ای یزید ! دختران پیامبر، اسیرانند، مردم با شنیدن این سخن گریستند، اہل خانہ نیز گریان شدند بہ گونہ ای کہ صداها بلند شد، در روایت است کہ وقتی اہل شام آن جملہ زشت را بہ یزید پیشنهاد کردند و گفتند امام سجاد را بکشد، امام باقر

علیه السلام که در آن موقع کودکی چند ساله بود پس از حمد الهی فرمود: اینها برخلاف آنچه مشاورین فرعون راجع به موسی و هارون گفتند، به تو پیشنهاد کردند، آنها به فرعون گفتند: موسی و برادرش را مهلت بده چیست؟ حضرت فرمود: مشاورین اما اینان به کشتن ما رأی دادند، و این کار علتی دارد؟ یزید پرسید علتش فرعون حلال زاده بودند، اما اینها حلال زاده نیستند، و پیامبران و فرزندان آنها را جز اولاد زنا نمی کشد، یزید با (257 شنیدن این کلمات سر را پائین انداخت) در روایت است که امام رضا علیه السلام فرمود: وقتی سر امام حسین را به شام نزد یزید بردند، او بر سر سفره غذا بود او و یارانش مشغول خوردن غذا و نوشیدن آبجو بودند، سپس دستور داد سر را در طشتی زیر تخت نهادند و او بساط شطرنج بر او پهن کرد و بازی می کرد و حسین و پدر و جد او را نام می برد و مسخره می کرد، وقتی می برد، سه جرعه آبجو می نوشید و زیادی را نزدیک طشت روی زمین می ریخت. الحدیث بنوشید که این نوشیدنی: و در روایت دیگری فرمود: او خود می نوشید و به یارانش نیز می داد و می گفت مبارکی است و از برکت آن این است که اولین بار که ما خوردیم سر دشمن ما حسین مقابل ماست، سفره پهن است و ما با آرامش خاطر غذا می خوریم. الحدیث و در برخی تواریخ آمده است که یزید شراب می خورد و بر آن سر مطهر نیز مقداری ریخت، همسر یزید سر را گرفت و با آب شست و با گلاب خوشبو کرد، همان شب در خواب حضرت زهرا را دید که از او تشکر می (258 نماید) سید ابن طاووس می فرماید: که زینب کبری سلام الله علیها وقتی سر مطهر برادر را دید، پیراهن چاک داد، و با یا حسین یا حبیب رسول الله، یا بن مکه و منی، یا بن فاطمة: صدای سوزناک که دل را به لرزه می انداخت گفت الزهراء سيدة النساء بن بنت المصطفى صلی الله علیه و آله راوی گوید: با این سخنان هر که را در مجلس بود به گریه انداخت، و یزید همچنان ساکت بود، آنگاه دستور داد تا چوبدستی خیزران را آوردند و با آن بر دندانهای سیدالشهداء می زد و طبق روایتی می گفت: این روز بدر! ابوبرزة اسلمی گفت: وای بر تو ای یزید آیا با چوبدستی به دندان حسین می زنی؟ شهادت می دهم که خودم دیدم که پیامبر دندانهای او و برادرش حسن علیهما السلام را می مکید و می فرمود: شما سرور جوانان اهل بهشت هستید، خدا بکشد، کشنده شما را و لعنت کند، و برای او جهنم مهیا نماید. یزید با شنیدن این کلمات در خشم شد، دستور داد او را کشان کشان بیرون کردند سپس این اشعار را که از ابن الزبیری است، خواند. و این اشعاری است که علماء بخاطر آن حکم به کفر یزید کرده اند، ترجمه اشعار این است:

ای کاش پیران و گذشتگان من که در بدر کشته شدند می دیدند زاری کردن قبیله خزرج را از زدن نیزه (در جنگ احد) و از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید دستت شل مباد، بزرگان آنها را کشتیم، و این را بجای بدر هدف پیامبر حکومت بود (نه خبری از) کردیم، سر بسر شد، قبیله هاشم) پیامبر اکرم (با سلطنت بازی کردند). آسمان آمد و نه وحی نازل شد، من از قبیله خندق نباشم اگر از فرزندان احمد انتقام کارهای محمد را نگیرم

خطبه کوبنده دختر امیرالمؤمنین در مجلس یزید

در این میان ناگاه دختر علی ابن ابیطالب برخاست و فرمود:
رب العالمین و صلی الله علی رسولہ و آلہ اجمعین، صدق لله سبحانہ کذلک یقول: ثم کان عاقبة الذین اساءوا □ الحمد
ا. السوی ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزئون
خطبه ای است بسیار غرا فصیح و کوبنده، پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلہ فرمود: سبحان درست فرمود که می فرماید: همانا سرانجام آنان که زشتی کردند این شد که به آیات خدا تکذیب نمودند، و آن را مسخره می کنند. ای یزید آیا می پنداری که چون اطراف زمین و آسمان را بر ما گرفته ای و راه چاره بر ما بسته ای به گونه ای که مانند اسیران ما را به هر سو می کشند، می پنداری که ما نزد خداوند خوار هستیم و تو نزد خداوند گرامی هستی؟!؟

بینی بالا کشیدی و تکبر نمودی و به خود بالیدی، خرم و شادان که دنیا در کمند تو بسته و کارهای تو آراسته، و حکومت ما برای تو هموار شده است، آهسته، آهسته آیا فراموش کرده ای سخن خداوند عزوجل را که می فرماید:
و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب الیم، کافرین می پندارند. که چون به آنها مهلت دادیم بنفع آنهاست آنها را مهلت دادیم تا گناه زیاد کنند و برای آنهاست عذاب دردناک

آیا این از عدالت است ای پسر آزاد شده ها) پیامبر مردم مکه را در فتح مکه آزاد کرد (که زنان و کنیزان خود را پشت پرده نشانی و دختران رسول الله صلی الله علیه و آلہ را اسیر و از این شهر به آن شهر بری؟ در حالی که پرده آنها دریده و روی آنها باز، دشمنان آنها را از شهری به شهری برند، و بومی و غریبه چشم به آنها دوزد، دور و نزدیک، پست و شریف به چهره آنها بنگرد، در حالی که با آنها از مردانشان کسی نمانده و یاوری ندارند،

چگونه امید دلسوزی باشد از کسی که دهانش جگر پاکان را جویده و بیرون انداخت و گوشتش از خون شهیدان (روئید) اشاره به جنایت هند مادر بزرگ یزید است با حمزه عموی پیامبر چگونه به دشمنی ما خانواده شتاب نکند کسی که به ما با چشم بغض و کینه نگاه می کند، آنگاه بدون دغدغه و شادی و خوشحالی می کردند و می گفتند ای یزید دستت شل مباد) اشاره به (ناراحتی می گوئی بزرگان من)

(اشعار سابق یزید
و این در حالی است که بر دندانهای ابی عبدالله سرور جوانان بهشت اشاره کرده به آنها می زنی ،
چرا چنین نگوئی ؟ که زخم را ناسور کردی و شکافتی و ریشه را بر کندی با ریختن خون اولاد محمد و
ستارگان
زمین از آل عبدالمطلب ، اکنون اسلاف خود را صدا می زنی ، به همین زودی نزد آنان روی و آنگاه
دوست می
داری که ای کاش دستت خشک شده بود و زبانت گنگ بود و آنچه می گفتی ، نمی گفتی و آنچه
کردی نمی کردی ،
خدایا حق ما را بگیر و از آنکه بما ظلم کرد انتقام بگیر، خشم خود را بر آنکه خون ما را ریخت و یاوران
ما را
کشت نازل فرما، بخدا سوگند که پوست خود را شکافتی ، گوشت خود را پاره کردی و با این بار
ریختن خون
فرزندان پیامبر، و شکستن حرمت عترت و پاره تن او، بر حضرت وارد می شوی ، جایی که خداوند
پریشانی آنها
را به جمعیت مبدل کند و داد آنها بستاند، و هرگز مپندار آنانکه در راه خدا کشته شده اند، مردگانند،
بلکه زندگانند،
که نزد پروردگارشان روزی دارند، و همین بس که خداوند داور باشد و محمد دشمن) تو (و جبرئیل یاور
(ما باشد
و بزودی خواهد دانست آنکه کار را برای تو هموار ساخت) معاویه (و تو را بر گردن مسلمانان سوار
نمود، اینکه
پاداش ستمکاران چه بد است ، و اینکه کدامیک از شما مقامش برتر و لشکرش ضعیف تر است
و اگر مصیبتها مرا به اینجا کشید که با تو سخن گویم ،) بدان که (تو را کم ارزش می دانم و سرزنش
های عظیم
نمایم و بسیار نکوهش کنم) من بخاطر اسیری خودم و جاه و جلال ظاهری تو، خود را نباخته و
چاپلوسی نمی کنم
و خوفی از تو ندارم ، آری این است شهامت فاطمی ، زینب دختر فاطمه است همو که در مقابل ابی
بکر با شهامتی
(کم نظیر و سخنانی بلیغ بر او تاخت ، زینب دختر علی است ، همو که خدای فصاحت و بلاغت بود
ولی چشمها گریان است و دلها بریان ، آگاه باش ، تعجب تمام تعجب اینجاست که حزب خدا بدست
حزب شیطان و
آزاد شده ها کشته شدند، از این دستها خون ما می چکد و گوشت ما از دهان شما بیرون می افتد،
و آن پیکرهای پاک
و مطهر، مورد سرکشی گرگان قرار گرفته و گفتاران آنها را به خون می غلطانند
اگر ما را غنیمت گرفته ای ، بزودی زیان می کنی ، آنگاه که جز عملکرد خود نیابی ، و خداوند ظلم
کننده به
بندگان نیست ، شکایت به خدا بریم ، و بر او تکیه کنیم
پس هر حیل که داری بکار بر و هر تلاش که داری بکن ، بخدا که تو نمی دانی یاد ما را از بین ببری ،
و وحی را
نمی توانی نابود کنی ، و به هدف ما دسترسی نخواهی داشت ، و ننگ این ستمها را از خود نمی
توانی زدود،
راءى تو سست و روزگار تو محدود و اجتماع تو به پریشانی است ،
رب العالمین ، خدائی که اول ما را به سعادت و □ آن روز که منادی ندا کند، لعنت خدا بر ظالمین باد،
فالحمد
آمرزش ، و آخر ما را به شهادت و رحمت ختم نمود،
از خداوند درخواست می کنیم که پاداش آنها را کامل و زیاد گرداند .و او جانشین نیکو بر ما باشد، او
مهربان و

(259رحیم است حسبنا لله و نعم الوکیل)

جسارت مردی شامی به دختر امام حسین علیه السلام

در مجلس یزید مردی از اهل شام به یزید گفت : یا امیرالمؤمنین این دختر را بمن ببخش ، دختر سیدالشهداء لرزید

الباس عمه اش زینب را گرفت و گفت : عمه جان یتیم شدم ، حالا باید به خدمت هم گرفته شوم ؟ زینب کبری به آنمرد فرمود : دروغ گفתי بخدا ، نه تو می توانی چنین کنی و نه یزید ، یزید در خشم شد و گفت : دروغ گفתי ، بخدا این حق من است ، اگر بخواهم انجام می دهم ، زینب کبری فرمود : نه والله ، خداوند این حق را به تو نداده است مگر اینکه از ملت ما (اسلام) خارج شوی و دینی غیر از دین ما بگیری

، یزید از خشم برافروخت و گفت : در روی من این سخن می گوئی ، پدر و برادرت از دین خارج شدند ، زینب

!کبری فرمود : با دین خدا و پدر و برادرم تو و جد تو و پدرت هدایت یافتید اگر مسلمان باشی ؟ یزید گفت : دروغ گفתי ای دشمن خدا ، زینب فرمود : تو امیری و از سلطنت خود سوء استفاده می کنی و ستم می

کنی گویا یزید حیا کرد و ساکت شد آن مرد شامی دوباره سخن (زشت) خود را تکرار کرد ، یزید گفت : دور شو خدا مرگت دهد و از روی زمین

(260بردارد)

آنگاه یزید دستور داد تا بانوان را با امام به زندانی بردند که از سرما و گرما محفوظ نبودند ، به گونه ای که چهره

(261آنها پوست انداخت)

و در روایت است که امام صادق علیه السلام فرمود : که امام سجاد و همراهان حضرت را در اتاقی (مخروبه)

نهادند ، برخی از اسرا گفتند ما را به این جهت در این اتاق زندانی کرده اند تا سقف بر سر ما فرود آید ،

زندانیان که رومی بودند به یکدیگر با زبان رومی گفتند : اینها را نگاه کنید ، می ترسند که سقف بر سرشان فرود

آید در حالی که فردا آنها را خارج کرده می کشند ، امام سجاد فرمود : جز من کسی زبان رومی نمی دانست

(262 و طبق پاره ای از روایات یزید منتظر بهانه ای بود تا امام سجاد را به قتل برساند)

بخش دوم : فصل دوم : عوامل مؤثر در حفظ عاشورا

سیدالشهداء محور بقاء اسلام گردید

شهادت سیدالشهداء و یاران و اسارت خاندان حضرت ، و مصائب و مظلومیت‌های فراوانی که بر خاندان پیامبر

رفت ، در آن دوران خفقان و انحراف بنی امیه ، اسلام را زنده کرد و مخالفین را رسوا نمود ، و در پی آن خداوند متعال توسط ائمه اطهار علیهم السلام ، این حادثه بزرگ را وسیله ای برای بقاء

دائمی دین خود

قرار داد ،

از آن به بعد ، در دستورات اسلامی ، حمایت همه جانبه ای از جانب اهل بیت علیهم السلام نسبت به شئون

سیدالشهداء صورت گرفته است ، تا نام امام حسین و یاد حضرت که رمز بقاء دین است ، همیشه در دلها زنده و

پاینده بماند .

خداوند می خواهد، از طریق سیدالشهداء که حماسه آفرین و امید اسلام است ، دین خود را زنده نگه دارد، به همین جهت است که می بینید، زیارت قبر امام حسین ، در هر زمان مستحب مؤ کد است ، حتی زیارت حضرت از راه دور، در هر زمان توصیه می شود، یعنی هر روز به یاد حسین باشیم ، تربت حسینی شفاست ، تا در هنگام بیماری به واسطه سیدالشهداء از خدا حاجت بخواهیم ، تربت حسینی ، امان از هر ترس و خوفی است ، که همراه داشتن آن فضیلت دارد، حتی در نماز سجده بر مهر حسینی فضیلت مضاعف دارد، هنگام نوشیدن آب ، سلام کردن بر حضرت و نفرین بر قاتلین او ثوابهای بزرگ دارد، در روزهای بزرگی که معمولاً باید بیاد خدا بود، زیارت امام حسین ، راه تقرب بخدا معرفی شده است مثل شبها و روزهای جمعه ، ماه رمضان ، شبهای قدر، شب نیمه شعبان ، عید فطر و قربان ، روز عرفه و مانند آن ، و در این میان ، برقراری مجالس عزای سیدالشهداء و گفتن شعر و گریه کردن و گریاندن و ذکر مصائب حضرت ، با آنهمه تاءکیدات و توصیه های فراوان حکایت از این هدف مقدس الهی دارد که خداوند می خواسته است سیدالشهداء و امور مربوط به او را ضامن بقای اسلام ناب محمدی گرداند، و حسین را خون خود قرار دهد، که در کالبد مردم ، موجب حیات دینی آنها باشد . اینک شما را به نمونه ای از صدها حدیث و روایت که در مورد شئونات و مسائل مربوط به سیدالشهداء وارد شده است راهنمایی می کنیم . افسوس که این کتاب حاضر، مجال آن را ندارد تا تعداد بیشتری از آنهمه روایات را برای شما عاشقان حضرتش ارائه دهیم ، چرا که انسان تا آنهمه روایات و انبوه فضائل و توصیه ها را در مسائل مذکور، با تعبیر و عناوین مختلف مشاهده نکند به عظمت مسأله آگاه نخواهد شد، و ما برای موفقیت هر چه بیشتر در ارائه این منظور سعی کرده ایم از روایات متعدد، مطالب گوناگون را فهرست وار در دسترس شما خوانندگان قرار دهیم

کنگره عشق نیست منزل هر بوالهوس
طایر آن آشیان جان حسین است و بس
قله قاف وجود منزل عنقا بود
بر سر این آشیان پر نگشاید مگس
پایه اوصاف او فوق اشارات ماست
رفعت این پایه نیست افنده را دسترس
تا ابد از نور او مشعلها مقتبس محفل ایجاد را اوست چراغ ابد
روح امینش فشانند گرد ز سم فرس گشت چو کرب و بلا عارج معراج عشق
در پی او بشکنند قالب تن را قفس او قفس تن شکست تا به قفس ماندگان
کشته بسی دیده ام در هوسای داده جان
زنده چو او کس ندید کشته به ترک هوس
رفت و شد اندر پی اش قافله دل روان
ما پی این کاروان شاد به بانگ جرس
لامسه عقل ما، دم زند از لایمس ای شه با فر و نور، عرش مقام تو را
بجر ثنای تو را قبول نبی زورق است
جنبش ما اندر او جنبش خار است و خس
کشته غفلت بود هر که تو را کشته خواند

ای دم جان پرورت زنده دلان رانفس

زیارت سیدالشهداء بر مرد و زن لازم است

ائمہ اطہار علیہم السلام در حفظ و بزرگداشت نهضت حسینی ، کہ بمعنای حفظ و بزرگداشت دائمی و مستمر

اسلام ناب محمدی است ، آنقدر اصرار می ورزیدند کہ طبق روایات متعدد زیارت سیدالشهداء را بر شیعیان

بعنوان واجب معرفی کرده اند، و عده ای از بزرگان از فقہاء همانند شیخ حر عاملی در وسائل الشیعة آن را واجب

کفائی می دانند

و شما خود بہ عظمت حفظ عاشورا و زنده نگاهداشتن آن بعد از مطالعہ این فرمایشات پی خواهید برد، شاید این

حکم شرعی نیز یکی از موارد احکام ثانویہ ای باشد کہ ائمہ اطہار بخاطر حفظ اسلام و شیعیان صادر نموده بودند

امام صادق علیہ السلام فرمود :اگر یکی از شما تمام عمر خود را حج کند اما بہ زیارت حسین نرود، از کسانی 1 -

است کہ حق پیامبر را ادا نکرده ، چرا کہ حق حسین از طرف خداوند بر هر مسلمانی واجب است و در حدیث دیگری حضرت نسبت بہ کسی کہ می تواند ولی بہ زیارت سیدالشهداء نمی رود فرمود :

او پیامبر 2 -

و ما را عاق کرده است

و در روایت دیگری حضرت فرمود :هر کہ یک سال بر او بگذرد و بہ زیارت حسین نرود، یکسال از عمرش 3 -

کم می شود، سپس فرمود :اگر بگویم کہ یکی از شما سی سال قبل از اجل خود می میرد، راست گفتم ام

و در حدیث دیگر امام باقر علیہ السلام فرمود :از شیعیان ما هر کہ نزد قبر حسین نرود، ناقص الایمان است ، 4 -

ناقص الایمان است

و در حدیث دیگری فرمود :هر کہ ما را دوست دارد، در زیارت حسین رغبت کند 5 -

از امام صادق علیہ السلام سؤال شد راجع بہ کسی کہ بی جهت زیارت حسین را ترک می کند؟ حضرت 6 -

فرمود :این مردی جهنمی است

امام باقر علیہ السلام بہ مردی فرمود :میان شما و حسین چقدر فاصلہ است ؟ عرض کرد :بیست و شش فرسخ 7 -

156 کیلومتر (حضرت فرمود :آیا نزد او می روید؟ عرض کرد :نه ! حضرت فرمود :چقدر جفا کارید؟!)

امام باقر علیہ السلام بہ مردی از کوفہ فرمود :آیا هر جمعہ بہ زیارت حسین می روی ؟ عرض کرد :خیر؟ 8 -

فرمود :هر ماه چطور؟ عرض کرد :خیر فرمود :سالی یکبار چه ؟ عرض کرد :خیر، حضرت فرمود :تو از خیر

محروم هستی

امام صادق علیہ السلام بہ زنی بنام ام سعید احمسیہ فرمود :حسین را زیارت کنید، همانا زیارت حسین بر 9 -

مردان و زنان واجب است

امام باقر علیہ السلام بہ ابوجارود فرمود :میان تو و حسین چقدر راه است ؟ عرض کرد :سوارہ یک روز و 10 -

پیاده یک روز و مقداری ، حضرت فرمود :آیا هر جمعہ بہ زیارت می روی ؟ عرض کرد :گاهی اوقات ، حضرت

فرمود :چقدر جفا کاری ؟ اگر نزدیک ما بود، بہ آنجا کوچ می کردیم

امام باقر علیه السلام فرمود: شیعیان ما را به زیارت قبر حسین فرمان دهید که رفتن نزد او بر هر مؤمنی 11 -

(263 که به امامت حسین از جانب خداوند عزوجل اقرار دارد واجب است)

تو هر چه داشتی بخدا دادی ای حسین
فردا خداست جل جلاله جزای تو

ارزش فوق العاده زیارت سیدالشهداء

یکی از اصحاب به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فلانی می گوید: که به شما گفته است نوزده حج و نوزده

عمره بجا آورده است ، شما فرموده اید، يك حج و يك عمره ديگر بجا آور تا براي يك ثواب زیارت قبر

حسین

بنویسند!! حضرت فرمود: دلت می خواهد بیست حج و بیست عمره انجام دهی یا با حسین محشور شوی ؟ کداميك

(264)؟ عرض کردم: می خواهم با حسین محشور شوم ، حضرت فرمود: پس ابا عبدالله را زیارت کن. در روایت دیگری مردی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: من نوزده حج بجا آورده ام ، دعا کنید تا

خداوند توفیق دهد به بیست حج برسانم ، حضرت فرمود: حسین زیارت کرده ای ؟ گفت: نه ، فرمود: زیارت

(265 حسین از بیست حج بهتر است).

امام صادق زائر امام حسین علیه السلام را تشویق نمود

موسی ابن قاسم حضرمی گوید: در ابتدای حکومت منصور، امام صادق علیه السلام به نجف آمده و فرمود: ای

موسی به جاده اصلی برو، آنجا بایست و نگاه کن ، مردی از طرف قادسیه خواهد آمد، به او بگو یکی از اولاد

پیامبر تو را می خواند او با تو می آید،

حضرمی گوید: به جاده رفتم مدت زیادی منتظر شدم ، هوا به شدت گرم بود، خبری نشد، نزدیک بود که نافرمانی

کنم و برگردم ، که از دور شبیحی دیدم ، نزدیک من آمد، مردی بود شترسوار، گفتم: اینجا یکی از اولاد پیامبر

نشانی تو را داده و تو را می خواند، گفت: بیا برویم ، کنار خیمه شتر را خواباند و وارد شد، من درب خیمه صدا

را می شنیدم ولی آنها را نمی دیدم ، حضرت فرمود: از کجا می آئی ؟ گفت: از دورترین نقطه یمن ، حضرت

فرمود: تو باید از فلان نقطه باشی ، گفت: بله ، فرمود: به چه منظور اینجا آمدی ؟ عرض کرد: به زیارت امام

حسین آمده ام ،

کاری ندارم ، فقط آمده ام نزد: حضرت فرمود: تو هیچ کاری نداری جز زیارت حسین علیه السلام ؟ ! آن مرد گفت

او نماز بگذارم و زیارتش کنم و سلام دهم و به نزد خانواده ام برگردم ،

ما معتقدیم که زیارت او: امام صادق علیه السلام فرمود: در زیارت حسین چه فضیلتی (می بینید؟ او گفت

موجب برکت در جانمان و خانواده و اولاد و اموال و زندگی ما و موجب برآورده شدن حوائج ما می شود،

حضرت فرمود: ای برادر یمنی ، آیا می خواهی ، فضیلت دیگری از فضائل او برایت اضافه کنم ؟ عرض کرد:

بفرمائید ای پسر پیامبر، حضرت فرمود: زیارت ابا عبدالله معادل يك حج قبول شده پاکیزه با پیامبر است ، آن مرد

تعجب کرد، حضرت فرمود: آری بخدا، و دو حج مقبول و پاکیزه با پیامبر، آن مرد تعجب کرد، حضرت همینطور

(266) اضافه نمود تا به سی حج مقبول و پاکیزه با پیامبر رساند)

اگر می دانستند از شوق جان می باختند

امام باقر علیه السلام فرمود: اگر مردم می دانستند که در زیارت حسین علیه السلام چه فضیلتی است از شوق جان

می باختند! و روحشان از حسرت جدا می شد، محمد ابن مسلم پرسید: در زیارت حضرت چیست؟ حضرت

فرمود:

هر که حسین را بخاطر شوق او، زیارت کند، برای او هزار حج مقبول و هزار عمره مبرور، و اجر هزار شهید

(267) از شهدای بدر و هزار روزه دار و ثواب هزار صدقه مقبوله و ثواب هزار بنده در راه خدا، نوشته می شود.

الحديث

زیارت امام حسین علیه السلام حج فخر است

امام صادق علیه السلام فرمود: هر که توان مالی ندارد و نمی تواند حج واجب انجام دهد، برود نزد قبر حسین علیه

السلام و عرفه نزد حضرت باشد، از حج او کفایت می کند، سپس حضرت فرمود: من نمی گویم که از حج واجب

بی نیاز است، مگر برای تنگدست، اما کسی که توان مالی دارد وقتی حج واجب را انجام داد و خواست، حج یا

عمره مستحبی انجام دهد و مشاغل دنیوی یا مانع دیگری بود، اگر نزد حسین رود در روز عرفه، این از حج او

کفایت می کند، و خداوند چند برابر برای او اضافه می کند، راوی از حضرت پرسید: زیارت امام حسین معادل

صدتا؟ حضرت فرمود: چه کسی می تواند: چند حج و چند عمره است؟ حضرت فرمود: به شمارش در نیاید، گفتم

ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها، اگر) بخواهی: شمارش کند؟ گفتم: هزار تا؟ حضرت فرمود: و بیشتر! سپس فرمود

(268) نعمت خدا را بشمرید، نمی توانید شمارش کنید.)

بر دلم ترسم بماند آرزوی کربلا

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچکس نیست در روز قیامت مگر اینکه وقتی بزرگواری زوار حسین را نزد

(269) حسین ابن علی را زیارت کرده بود، خداوند می بیند آرزو می کند که ای کاش)

و در حدیث دیگر فرمود: هر که خوشحال می شود که روز قیامت بر سفره های نور قرار گیرد، از زوار حسین

(270) شود)

هر روز ثواب يك حج و عمره ذخیره کنید

ثواب زیارت از راه دور

امام صادق علیه السلام به سدید فرمود: ای سدید آیا هر روز حسین را زیارت می کنی؟ عرض کردم فدایت:

سپس فرمود: آیا هر جمعه او را زیارت می کنید؟ عرض کردم: نه، فرمود: آیا! شوم نه، فرمود: چقدر جفاکارید

هر ماه او را زیارت می کنید؟ عرض کردم: نه، فرمود: آیا هر سال او را زیارت می کنید؟ عرض کردم: گاهی

می شود! حضرت فرمود: چقدر شما نسبت به حسین جفا می کنید! آیا نمی دانی که خداوند عزوجل دو میلیون فرشته دارد که پریشان حال ، بر حسین می گریند و او را زیارت می کنند و خسته نمی شوند؟ چه مانعی دارد که قبر حسین را در هر جمعه پنج بار یا در هر روز یکبار زیارت کنی ؟ عرض کردم : فدایت شوم

:، میان ما و او فرسنگهای بسیار فاصله است ، حضرت فرمود
 برو بالای بام ، سپس به راست و چپ توجه کن ، آنگاه سر بطرف آسمان بلند کرده ، سپس به طرف قبله متوجه

اگر چنین کردی (برای تو يك (السلام عليك يا ابا عبدالله ، السلام عليك و رحمة الله و برکاتہ ، : شده ، می گوئی
 (271 معادل) يك حج و عمره است(زیارت می نویسند، يك زیارت.)

زیارت عاشورا را هر روز بخوانید
 امام باقر علیه السلام فرمود : هر که حسین را در روز عاشورا زیارت کند به گونه ای که نزد او گریان شود، خداوند را ملاقات کند در حالی که ثواب يك میلیون حج و يك میلیون عمره و يك میلیون جهاد که ثواب هر حج و هر عمره و هر جهاد مانند ثواب کسی باشد که با پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام حج و عمره و جهاد نموده باشد، راوی گوید : عرض کردم : فدایت شوم ، ثواب کسی که در شهرها و نواحی دور می باشد و نمی تواند در آن روز : امام حسین بیاید چیست ؟ حضرت فرمود
 چون روز عاشورا شد به صحرا یا بر بلندی در خانه خود برود و در حالی که به حضرت اشاره می کند ، سلام نماید و تلاش کند در نفرین بر دشمنان حضرت ، سپس دو رکعت نماز بخواند و این کار را قبل از ظهر انجام دهد؛
 اهل خانه خود را نیز به گریستن بر حضرت دستور دهد، خود بگوید و جزع نماید، و اقامه عزا کند در خانه و یکدیگر را با حالت گریان ملاقات کنند، چون این اعمال را انجام دهند من ضامنم که خداوند متعال تمام این ثوابها را به او بدهد،
 راوی عرض کرد : فدایت شوم شما ضامن می شوید؟ حضرت فرمود : من ضامنم آن ثوابها را، آن گاه حضرت پس
 اگر اینگونه حضرت را زیارت کنی ، همانند ملائکه ای که زائر حسین هستند، : از یاد دادن زیارت عاشورا فرمود
 حضرت را زیارت کرده ای و خداوند برای تو يك میلیون حسنه می نویسد، و يك میلیون گناه عفو می کند و يك میلیون درجه تو را بلند گردانده و همانند کسی باش که با امام حسین علیه السلام شهید گشته و در مقامات بلند ایشان ... شریک می گردی
 در ادامه حضرت فرمود : ای علقمه اگر بتوانی هر روز حسین را اینگونه زیارت کنی انجام ده که برای تو نماز آن
 (272 ثوابها خواهد بود انشاء الله)
سید الشهداء سه بار به دیدن این بانو آمدند
 صاحب دارالسلام مرحوم محدث نوری می فرماید که حج مولی حسن یزدی ، که مرد عابد و با تقوا و پاکیزه ای و

از جمله کسانی است که در کنار قبر حضرت امیر علیه السلام مجاورت داشته ، و حق همسایگی حضرت را بجا می آورد و در انجام عبادت بسیار پشتکار دارد، او از حاج محمد علی یزدی که مردی ثقه و امین بود نقل کرد که در یزد مرد صالح و فاضلی بود که به فکر آخرت خویش بود، شبها در مقبره ای خارج شهر یزد که مزار گویند می خوابید.

این مرد همسایه ای داشت که از کودکی در مکتب و غیره با هم بودند، تا اینکه بعدها شغل عشاری (باج خواهی و پول زورگرفتن) را انتخاب کرد و تا آخر عمر هم چنین می بود .تا اینکه مرد و در همان مقبره مذکور نزدیک محلی که حاج محمد علی یزدی می خوابید او را دفن کردند، هنوز يك ماه نگذشته بود که حاج محمد علی او را در خواب دید، با حالت زیبا و سر حال از نعمت ، او گوید : نزدش رفتم و به او گفتم : من اول و آخر و باطن و ظاهر کار تو را می دانم ، تو از کسانی نبودی که در باطن نیکو باشی ولی ظاهرت بخاطر برخی جهات چون تقیه یا ضرورت و یا کمک به مظلوم ، توجیه شود؟ آری مسأله همانطور است که : و کار تو جز عذاب نتیجه ای نداشت ، چگونه به این مقام رسیدی ؟ ! آن مرد گفت تو گفتمی ، من تا دیروز در سخت ترین عذاب بودم ، تا اینکه همسر استاد اشرف آهنگر از دنیا رفت و او را در اینجا دفن کردند و اشاره کرد به مکانی که صد ذراع فاصله داشت و در همان شبی که او را به خاک سپردند، حضرت امام حسین علیه السلام سه بار به دیدن او آمدند، و در مرتبه سوم دستور فرمود :تا عذاب را از اهل این قبرستان بردارند، به این جهت حال من نیکو شد و در نعمت و وسعت قرار گرفتم ، حاج محمد علی گوید :با تعجب از خواب بیدار شدم ، استاد اشرف آهنگر را نمی شناختم و جای او را نمی دانستم ، در میان بازار آهنگرها جستجو نمود تا استاد اشرف را پیدا کرد، از او پرسید، آیا شما همسر داری ؟ گفت : داشتم ، ولی دیشب فوت نمود و او را در فلان جا دفن کردیم ، و همان جایی را گفت که در خواب آن مرد به من نشان داد، از او پرسید :آیا همسر شما به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بود؟ گفت : خیر، پرسید :آیا مصیبت حضرت را می نمود؟ گفت : خیر، پرسید :آیا او برای امام حسین مجلس مصیبت برپا می کرد؟ جواب داد :خیر، منظور از این سو الها چیست ؟ آن مرد داستان خواب خود را بیان کرد و گفت می خواهم رمز آن ارتباط میان او و امام حسین را دریابم ،

(273)استاد اشرف گفت : آن زن همواره به خواندن زیارت عاشورا مداومت داشت)

زیارت عاشورا بلا را دفع می کند

آیت الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری اعلی الله مقامه مؤسس حوزه علمیه قم می فرمود در اوقاتی که در سامراء مشغول تحصیل علوم دینی بودم ، در سامراء بیماری وبا و طاعونی شایع شد، و هم

روزه عده ای می مردند، روزی در منزل استاد مرحوم سید محمد فشارکی اعلیٰ الله مقامه بودم ،
جمعی از اهل علم نیز حضور داشتند، ناگاه مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی رحمه الله علیه که در مقام علمی مانند مرحوم فشارکی بود، تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا و شیوع آن شد.
مرحوم میرزا فرمود: اگر من حکمی بکنم آیا لازم است انجام شود؟ همه اهل مجلس تصدیق کردند که آری ایشان فرمود: من حکم می کنم که شیعیان ساکن سامراء از امروز تا ده روز مشغول زیارت عاشورا شوند و ثواب آن را هدیه روح شریف نرجس خاتون والده ماجده حضرت حجة ابن الحسن صلوات الله علیه و علی آبائه نمایند، تا این بلا از آنان دور شود.
اهل مجلس این حکم را به تمام شیعیان سامراء رساندند و همه مشغول زیارت عاشورا شدند، از فراد تلف شدن شیعیان متوقف شد و از میان شیعیان کسی نمی مرد، ولی همه روز عده ای از اهل سنت می مردند، و این مطلب بر همه آشکار شد، برخی از اهل سنت از شیعیانی که با آنها آشنا بودند می پرسیدند، چرا از شما شیعیان کسی تلف نمی شود؟ آنها می گفتند: ما زیارت عاشورا می خوانیم ، آنها هم مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند و بلا از آنها هم برطرف گردید، این جریان را شهید بزرگوار آیت الله دستغیب از علامه بزرگوار حضرت آقای شیخ حسن فرید گلپایگانی از علمای طراز اول تهران نقل نموده اند.
زیارت عاشورا امید و پناهگاه علماء
حضرت آیت الله شیخ جواد ابن شیخ مشکور، از بزرگان علماء و فقهاء نجف اشرف و مرجع تقلید جمعی از شیعیان عراق بود که در سال 1337 رحلت نمود.
آن مرحوم در شب 26 ماه صفر سال 1336 در خواب حضرت عزرائیل را می بیند، پس از سلام از او می پرسد از کجا می آئی ؟ می فرماید: از شیراز و روح میرزا ابراهیم محلاتی را گرفته ام ، شیخ می پرسد روح او در برزخ در چه حالیست ؟ می فرماید: در بهترین حالات و در بهترین باغهای عالم برزخ ، خداوند هزار فرشته ماء مور کرده که از او فرمان می برند، گفتم : برای چه کاری شایسته چنین مقامی شده است ؟ آیا بخاطر مقام علمی و تدریس و تربیت شاگرد؟ فرمود: نه ، گفتم : بخاطر نماز جماعت و رساندن احکام به مردم ؟ فرمود: نه ، گفتم : پس برای چه ؟ فرمود: جهت خواندن زیارت عاشورا). مرحوم میرزای محلاتی در سی سال آخر عمرش زیارت عاشورا را هیچ روزی ترك نکرد و اگر روزی بخاطر بیماری یا امر دیگری نمی توانست بخواند، نایب (می گرفته است).
آن عالم بزرگوار از خواب برخاسته فردا به منزل آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی می رود و خواب خود را نقل می نماید،

آیت الله شیرازی گریان می شود، علتش را می پرسند، می فرماید: میرزای محلاتی از دنیا رفته است و ایشان استوانه فقه بود، یکی گفت: این خوابی بوده که واقعیت آن معلوم نیست، ایشان فرمود: بله خواب است اما خواب شیخ مشکور است نه افراد معمولی، فردای آن روز بوسیله تلگراف خبر فوت میرزای محلاتی از شیراز به نجف اشرف می رسد و راست بودن آن خواب آشکار می گردد. این داستان را جمعی از فضلاء نجف اشرف از مرحوم آیت الله سید عبد الهادی شیرازی - ره - که در منزل آیت (274) الله شیرازی و آمدن آیت الله مشکور و نقل خواب خود حضور داشته است نقل نمودند. ...ای کاش امام حسین را زیارت می کردم ولی حج معاویه ابن وهب یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام است، گوید بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، دیدم حضرت مشغول نماز است، نماز که تمام شد حضرت در حال سجده مشغول مناجات شد و در آن عرض می داشت:

ای خدائی که ما را به کرامت و وصیت مخصوص گرداندی و به ما وعده شفاعت دادی و دانش گذشتیم و آینده را عطا نمودی و دلهای مردم را به طرف ما متمایل کردی، بیامرز مرا و برادرانم را، و زوار قبر پدرم حسن صلوات الله علیه را، همانها که مال خرج می کنند و بدن خود را به زحمت می اندازند، تا به ما نیکی کنند، و به امید آنچه نزد تو است می باشند در رسیدگی به ما، و بخاطر شادی رساندن بر پیامبرت صلواتك علیه و اجابت دستور ما و به خشم آوردن دشمنان ما و تحصیل رضای تو، این کارها را می کنند، خدایا خود از جانب ما، با رضوان به آنها پاداش بده، شب و روز نگهدارشان باش، حضرت همینطور به دعا راجع به زوار و اولاد و خانواده آنها و ثواب آنها ادامه داد تا اینکه عرض داشت: خدایا دشمنان ما، بر زوار بخاطر زیارت ایشان خرده گرفتند ولی اینها زیارت را رها نکردند، چون می خواستند با مخالفین ما مخالفت کنند خدایا بر آن صورتهائی که خورشید تغییر داد، ترحم نما، خدایا بر آن گونه هایی که بر قبر ابی عبدالله نهاده شد ترحم نما، خدایا بر آن چشمهائی که اشکهایش به خاطر رحمت بر ما جاری شد ترحم نما، خدایا بر آن دلتهائی که به خاطر ما ناراحت و آتش گرفت ترحم نما، خدایا رحمت فرست بر آن ناله ای که برای ماست، خدایا آن بدنها و جانها را به تو می سپارم، تا در روز عطش بر سر حوض بهره مند کنی، وقتی مناجات حضرت تمام شد، عرض کردم: فدایت شوم، آنچه من از شما شنیدم اگر برای خدانشناسها می بود، گمان می داشتم که به آتش جهنم دچار نشوند؟! بخدا آرزو کردم که امام حسین را زیارت می کردم و حج نمی کردم!

حضرت فرمود: تو که به او سیدالشهداء (نزدیکی چرا او را زیارت نمی کنی؟ چرا زیارت را رها می کنی؟

عرض کردم : من نمی دانستم که مساءله به این عظمت است ، حضرت فرمود : ای معاویه آنها که در آسمان برای

زوار حسین دعا می کنند، از دعاگوهای در زمین بیشترند، ای معاویه زیارت را ترك مکن ، هر که آن را ترك

کند، آنقدر حسرت می بیند که آرزو می دارد قبر حضرت نزد او می بود،

آیا دوست نداری که خداوند تو را جزء کسانی ببیند که پیامبر و علی و فاطمه و ائمه علیهم السلام
برایشان دعا می

کنند؟ آیا دوست نداری که فردا جزء کسانی باشی که با آمرزش گناهان گذشته بر می گردند، و گناه
هفتاد سال آنها

بخشوده می شود؟ آیا دوست نداری که فردا جزء کسانی باشی که ملائکه با آنها مصافحه می کنند،
آیا دوست نداری

فردا جزء کسانی باشی که) از قبر (خارج می شوند و گناهی در پی ندارند، آیا دوست نداری فردا از
کسانی باشی

(275 که پیامبر با او مصافحه می کند.)

زیارت سیدالشهداء زیارت خداست

زید شحام گوید : به امام صادق عرض کردم : برای زائر قبر حسین چیست ؟ حضرت فرمود : او همانند
کسی است

: که خدا را در عرش زیارت کرده باشد، عرض کردم : کسی که یکی از شما را زیارت کند چه ؟ حضرت
فرمود

(276 مثل کسی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت کرده باشد.)

مؤ لف گوید : وباللعب چه عظمتی خداوند برای سیدالشهداء مقرر نموده است که زیارت او همانند
زیارت خداوند

است ، اما زیارت سایر اهل بیت همانند زیارت پیامبر است

((گلچین ایام)) فهرست ایام مخصوصه زیارت امام حسین طبق روایات ،

روز عرفة ، که ثواب يك ميليون حج دارد 1 -

روز اول ماه رجب که موجب آمرزش است 2 -

نیمه ماه شعبان 3 -

شب نیمه ماه شعبان 4 -

روز عاشورا، که معادل زیارت خدا در عرش است 5 -

شب قدر 6 -

ماه رمضان 7 -

شب اول رمضان 8 -

شب _____ آخر ماه رمضان 9 -

نیمه رمضان 10 -

شب بیست و سوم رمضان 11 -

شب عید قربان 12 -

شب عید فطر 13 -

شب عاشورا 14 -

اربعین امام حسین علیه السلام 15 -

هر شب جمعه 16 -

هر روز جمعه 17 -

هر ماه 18 -

هر سال 19 -

هر روز از راه دور 20 -

مؤ لف گوید : انسان وقتی به این سفارشها دقت می کند، بخوبی احساس می کند، که ائمه اطهار
علیهم السلام

خواستم انداز هر فرصتی استفاده کنند، و مردم را از طریق سیدالشهداء که کشتی نجات و چراغ هدایت است به

خدا نزدیک کنند، و بهترین ایام و اوقات سال را به توجه به امام حسین ، آن هم با رفتن به زیارت حضرت ، با آن

مقدمات توصیه می کنند

اگر از فضیلت زیارت سیدالشهداء بگویم ، حج را رها می کنید

(277 امام صادق علیه السلام فرمود : زیارت حسین برترین اعمال است.)

امام صادق علیه السلام فرمود : اگر مردم می دانستند که چه مقدار خیر در زیارت حسین وجود دارد، بر سر

! (278 زیارت او با شمشیر قتال می کردند، و دارائی خود را برای زیارت حضرت می فروختند)

موسی ابن جعفر علیه السلام فرمود : هر کسی حسین را با شناخت حق او (امامت) و ولایت ، زیارت کند، کمترین

(279 ثوابی که به او می دهند این است که گناهان گذشته و آینده او را می آمرزند)

امام رضا علیه السلام فرمود : هر که قبر ابا عبدالله الحسین را در کنار فرات زیارت کند، مانند کسی است که خدا را

(280 بالای عرش زیارت کرده است)

امام صادق علیه السلام فرمود : بخدا سوگند اگر من راجع به زیارت حسین برای شما حدیث بگویم ، حج را رها می

(281 کنید و کسی حج بجا نمی آورد.)

رفاعه گوید : امام صادق بمن فرمود : امسال به حج رفتی ؟ عرض کردم : چیزی نداشتم که با آن حج بجا آورم ،

ولی روز عرفه نزد قبر حسین علیه السلام بود، حضرت فرمود : ای رفاعه بهره تو کمتر از اهل منی نبود

سپس فرمود : اگر نه این بود که خوش ندارم مردم حج را رها کنند، به تو حدیثی می گفتم که قبر حسین را هرگز

(282 رها نکنی.)

فهرست فضیلت زیارت امام حسین طبق روایات

از آنجا که آوردن تمامی روایات وارده در فضیلت زیارت سیدالشهداء در گنجایش این کتاب نیست ، و از طرفی تا

انسان ، انبوه صدها روایت را در این مورد نبیند، به اهمیت قیام عاشوراء در حفظ دین و عظمت ابا عبدالله الحسین

علیه السلام و عنایت ائمه اطهار علیهم السلام در محور قرار دادن امام حسین علیه السلام نسبت به دین را در نمی

یابد، به ناچار فهرستی از آنچه در فضیلت مادی و معنوی زیارت امام حسین علیه السلام ذکر شده است ، آورده

می شود

1- روزی را زیاد می کند -

2- عمر را طولانی می کند -

3- خطرات را دفع می کند -

4- گناهان گذشته را و آینده را می آمرزد -

5- می تواند پنجاه نفر را شفاعت کند -

6- حاجت او کنار قبر مستجاب است -

7- ملانکه برای زوار دعا می کنند -

8- نام او را در اعلی علین می نویسند -

9- هنگام خروج از خانه از گناه خارج می شود -

10- ثواب هزار حج مقبول دارد -

- ملائکه مأمور حفظ او و مالش هستند تا برگردد 11 -
- روز قیامت خداوند بهترین حافظ اوست 12 -
- در قدم اول آمرزیده و در قدمهای بعدی تقدیس می شود 13 -
- به هر درهمی ده هزار درهم در دنیا و آخرت به او عوض می دهند 14 -
- در قیامت همه آرزو می کنند از زوار حسین باشند 15 -
- زوار حسین بر سفره های نور هستند در قیامت 16 -
- زوار حسین در جوار پیامبر و علی و فاطمه هستند 17 -
- زوار حسین چهل سال قبل از دیگران به بهشت داخل می شوند 18 -
- خداوند مهمات دنیوی او را بر آورده می کند 19 -
- زائر حسین شهید می میرد 20 -
- ثواب دو ماه اعتکاف و روزه در مسجدالحرام را دارد 21 -
- زیارت هر ماه حسین ثواب هزار شهید دارد 22 -
- هر يك قدم كه با پای پیاده بردارد موجب هزار حسنه و آمرزش هزار گناه و بالا رفتن هزار درجه ، برای او 23 -

می شود

- هر قدم كه پیاده بردارد ثواب آزاد کردن يك بنده از فرزندان اسماعیل دارد 24 -
- هر يك روز اقامت نزد حضرت معادل هزار ماه است 25 -
- هر قدم كه می گذارد ثواب يك حج و هر قدم كه بر می دارد ثواب يك عمره دارد، به شرط آنكه بخاطر ریا و 26 -

شنیدن مردم و بیهوده نباشد

- زیارت سیدالشهداء ثواب هزار شهید از شهدای بدر دارد 27 -
- زیارت سیدالشهداء ثواب هزار صدقه مقبوله دارد 28 -
- و ثواب هزار روزه دار به او می دهند 29 -
- و ثواب هزار بنده آزاد کردن دارد 30 -
- زائر حسین اگر از اشقیاء باشد، جزء سعادت‌مندان نوشته می شود 31 -
- ثواب آماده کردن هزار اسب با زین و لجام در راه خدا دارد 32 -
- زیارت حسین ، زیارت خداست 33 -
- ثواب هزار جنگ همراه با پیامبر مرسل یا امام عادل دارد 34 -
- ثواب زیارت حسین قابل شمارش نیست 35 -
- زیارت حضرت در عرفه ثواب يك میلیون حج و يك میلیون عمره دارد 36 -
- زیارت حسین بهترین عمل است 37 -
- خداوند به زائر حسین مباحات می کند 38 -
- پیامبر و ائمه اطهار برای او دعا می کنند 39 -

(283 پیامبر و ملائکه در قیامت با او مصافحه می کنند و با امام حسین محشور می شود) 40 -

آری اگر در این روایات دقت کنید، در می یابید كه خداوند متعال چگونه از امام حسین ، حمایت همه جانبه نموده

است و هر چه داشته ، برای حضرت قرار داده است . رحمت و مغفرت را، بهشت را، شهادت را، نماز را، روزه

را، حج را، جهاد را، روزی را، عمر را، اجابت را، شفا را، و هنوز زیارت حسین افضل است و بالاتر از این ،

ملائکه را و دعای انبیاء و ائمه و مهمتر از همه اینکه حسین خون خداست و زیارت او زیارت خداوند جل جلاله

بوی بهشت می وزد از کربلاى تو

ای کشته ای كه جان دو عالم فدای تو

وقتی شنید ناله وا غربتای تو در حیرتم چه شد كه نشد آسمان خراب

رفتی بیاس حرمت كعبه به کربلا

شد كعبه حقیقی دل ، کربلاى تو

اجر هزار عمره و حج در طواف توست
ای مروه و صفا به فدای صفای تو
با گفتن رضا بقضائك بقتلگاه
شد متحد رضای خدا با رضای تو
تو هر چه داشتی بخدا دادی ای حسین
فردا خداست جل جلاله جزای تو

زیارت حسین ، تمنای انبیاست

امام صادق علیه السلام فرمود: **قبر حسین ابن علی صلوات الله علیه بیست ذراع در بیست ذراع ، گلستانی از**

گلستانهای بهشت است ، ملائکه از آنجا عروج می کنند

هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل نیست مگر اینکه از خداوند درخواست زیارت حسین را می کند، گروهی فرود

(. 284 می آیند و گروهی بالا می روند)

امام صادق علیه السلام فرمود: **روز قیامت منادی ندا می کند، شیعیان آل محمد کجایند؟ گروهی بی شمار بر می**

خیزند که جز خدا عدد آنها را نمی داند، و در گوشه ای می ایستند، سپس منادی دوباره (ندا می کند، زائرین قبر

حسین کجایند؟

عده بسیاری بر می خیزند، به آنها گفته می شود، دست هر کس را که خواستید بگیرید و با خود به بهشت ببرید،

آنها هر که را بخواهند می برند، به گونه ای که مردی می آید و به یکی از این زائرین می گوید: مگر مرا نمی

شناسی؟ من همان هستم که فلان روز جلوی پایت برخاستم یعنی مرا هم شفاعت کن - آن زائر او را بی مانع داخل

(. 285 بهشت می کند)

زیارت امام حسین را سبک نشمارید

عالم بزرگوار علی ابن عبدالحمید نجفی که معاصر شهید اول می باشد در جلد اول کتاب انوار المصیئة آورده است

که در عید فطر سال 772 سید جعفر ابن علی نزد من آمد و از عموی پدرش سید حسن ابن ابی الفضائل نقل نمود

که با جماعتی از فامیلها و یاران به خانه خدا مشرف شدیم ، همراه ما عالمی بود بنام ابن تویره سوراوی ، که احکام

حج را به ما یاد می داد،

روزی که ما در طواف بودیم مردی از اهالی یمن بنام اسعد ابن سعد، نزد ما آمد و سلام کرد و گفت : من مؤ منی

هستم که با دیدن شما شاد شدم ، و فکر می کنم از نعمت خداوند این بود که شما را ملاقات کردم ، و این حج من با

دیدن شما کامل خواهد شد، مرا هم شریک کنید بخاطر ثواب ، به او گفتیم مرحبا به تو، تو از مائی و در سود و زیان

با مائی ، و با هم افعال حج را انجام می دادیم ، پس از انجام مناسک ، ما را قسم داد که به انبار او برویم ، اول

امتناع کردیم ، اما با اصرار او رفتیم ، با دیدن غلامان و مال و ثروت او فهمیدیم که مردی ثروتمند و متمکن است

پس از صرف غذا، برخواستیم که برویم ، او به آن عالم گفت : **دلم می خواهد اندکی نزد من بمانی که با شما کاری**

دارم ، او نشست و ما رفتیم ، بعدا آن عالم نیز آمد ، نصف شب بود که ناگاه دیدیم آن عالم گریه می کند و فریاد می زند و اظهار ندامت می کند ، گفتیم چه خبر است ؟ گفت : شما را بخدا و به احترام این خانه کعبه ، با من بیائید تا به نزد اسعد ابن سعد برویم ، گفتیم : این کار امکان ندارد ، چگونه در این شب با وجود این همه افراد دزد و بزهکار ، خود را به خطر اندازیم .

آن مرد گفت : اگر من به گردن شما حقی دارم و شما می خواهید پاداش مرا بدهید ، الان وقت آن است ، شما را به جدتان پیامبر اکرم که قبول کنید ، آنقدر اصرار کرد که ما پذیرفتیم ، بیشتر لباسهای غیر لازم را در آوردیم) از ترس دزدها (و با او راه افتادیم ، در خانه اسعد ابن سعد که رسیدیم در زدیم ، گفت : کیستید؟ گفتیم ما همان ساداتی هستیم که از عراق آمده و دوستان تو هستیم .

گفت : مرحبا ولی سروران من ، در این وقت می ترسم که در را باز کنم ، فردا بیائید قدمتان روی چشم ، گفتیم ما کار ضروری با تو داریم ، کسی هم با ما نیست که از آن بترسی ، با اصرار ما در را باز کرد ، وارد شدیم ، آن عالم با اسعد خلوت کردند ، عالم شروع کرد به گریه و التماس کردن ، و اسعد را به خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام قسم می داد ، اما اسعد می گفت : هرگز انجام نمی دهم سخن میان آنها طول کشید ، ما به آن دو گفتیم ما را هم در جریان بگذارید ، اسعد گفت : ای سروران (من) دیروز (که شما از پیش من رفتید و با این عالم تنها شدم ، به او گفتم : شما در عراق هستید و به زیارت امام حسین علیه السلام بسیار مشرف شده اید ، ولی من دستم بخاطر دوری راه کوتاه است ، در عوض من بسیار حج مشرف شده ام ، دلم می خواهد که یکی از زیارتهای امام حسین خودت را با يك حج من معامله کنی ؟ اما او نپذیرفت ، تا اینکه در مقابل نه حج و چهار مثقال طلاى قرمز راضی شد ، و يك زیارت امام حسین را با نه حج و چهار مثقال طلا فروخت ، و پول را هم گرفت و از هم جدا شدیم ، الان آمده است و می خواهد معامله را فسخ کند ، هر چه به او می گویم ، علت فسخ چیست ؟ جواب نمی دهد ، من هم فسخ نمی کنم به آن عالم گفتیم ، علتش را بگو شاید فسخ کند ، گفت : مرا معذورم دارید ، گفتیم چاره ای نیست ، گفت : من خوابیده بودم ، در خواب دیدم که قیامت برپا شده و گروهی از مردم را به طرف بهشت و برخی را به طرف جهنم می کشند ، من به طرف بهشت می رفتم ، که به حوضی رسیدم که کناره آن در دسترس نبود ، در آن ظرفهائی بود مثل ستاره های آسمان ، جلو رفتم ، ناگاه امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام را دیدم که کنار حوض نشسته است ، عرض کردم : یا امیرالمؤمنین ، بنده شما و شیعه و دوستدار شمایم ، مرا سیراب نما ، حضرت فرمود : برو نزد فاطمه دختر پیامبر علیهما السلام نگاه کردم دیدم حضرتش نیز بر حوض نشسته است ، سلام کردم ، از من

روی گردانید، از طرف دیگر آدم و سلام کردم ، باز روی گردانید، عرض کردم : بانوی من ، من از دوستان و شیعیان فرزندان شما می فرمودم

آیا مگر تو نیستی که زیارت حسین را سبک شمردی ؟ ! خداوند آنچه را گرفتی برکت ندهد، از خواب برخاستم و مضطرب شدم ، همچنانکه می بینید، الان از این مرد به خداوند بزرگ و پیامبر اکرم و ائمه معصومین درخواست می کنم که معامله را فسخ کند، اسعد ابن سعد گفت : یاللعجب ، من قبل از شنیدن این جریان ، معامله را فسخ نمی کردم ، الان می خواهی فسخ کنی ؟ ! من هرگز چنین نکنم اگر چه مثل کوههای مکه به من طلا بدهی ، هر چه اصرار کردیم فایده نداشت ، بیش از دو سال نگذشت که دارائی آن عالم نابود شد، و بشدت فقیر شد و از مردم درخواست می کرد و خودش می گفت

(286 این به نفرین حضرت فاطمه صلوات الله علیها می باشد و به همان وضع مرد)
 فدای لب تشنه ات یا حسین - این نعمت را غنیمت بشمارید
 داود رقی گوید : نزد امام صادق علیه السلام بودم ، حضرت آب خواست وقتی نوشید، دیدم که چشمان حضرت پر از اشک شد، سپس فرمود : ای داود، خدا لعنت کند قاتل حسین را، هر بنده ای که آب بنوشد و یاد حسین کند و قاتل او را لعنت کند، خداوند یک صد هزار حسنه برایش می نویسد و یکصد هزار گناه از او پاک می کند و یکصد هزار درجه او را بالا می برد، و مثل کسی است که یکصد هزار بنده آزاد کرده و در قیامت خداوند او را با دل خنک

(287 محشور می گرداند)
 سوی ما بین که بسوی تو بینم خدا را ای شه غرقم به خون ، غرقم خون بین دل ما را
 تو شه کشور ایجاد و شهانند گدایت
 چشم امید به سوی تو بود شاه و گدارا
 آب مهریه زهرا و تو لب تشنه دهی جان
 مصلحت بود ندانم چه در این کار فضا را
 ای لب لعل تو بخشیده حیات آب بقا را از چه کشتند تو را تشنه لب اندر لب دریا
 تربت امام حسین داروی بزرگ است

(288 امام صادق علیه السلام فرمود : خاک قبر حسین علیه السلام از هر بیماری شفا است)
 مؤ لف گوید : احادیث در این موضوع بسیار زیاد و فراوان است ، امام صادق علیه السلام خود نیز برای محمد ابن مسلم که به شدت مریض شده بود، شربتتی که تربت امام حسین در آن بود، فرستاد و او را شفا بخشید و فرمود:
 بخداوند یکتا سوگند که چنین نیست ، هیچکس از آن در حالی که معتقد باشد خدا به او نفع می دهد بر نمی دارد،

(289 مگر اینکه خداوند به او سود می رساند)
 از ابا الحسن علیه السلام راجع به خوردن خاک سو ال شد، حضرت فرمود : خوردن خاک حرام است ، مثل مردار و

(290 خون و گوشت خوک ، مگر خاک قبر حسین که در آن شفای هر دردی و امنیت از هر ترسی است)
 مؤ لف گوید : شفابخش بودن تربت مطهر امام حسین علیه السلام ، امری است بسیار مجرب ، ولی افسوس که دست

ما از این تربت کوتاه است ، تربت امام حسین ، بسیار محترم و گرامی است ، اهانت نمودن و نجس نمودن خطائی

بزرگ است ، در برخی داستانها آمده است که تربت امام حسین علیه السلام در ایام عاشورا تبدیل به خون شده

است ، بطوری که برای مردم محسوس بوده است

یکی از خواص تربت سیدالشهداء این است که اگر در نماز بعنوان مهر برداشته شود، موجب قبولی نماز می گردد،

و به تعبیر روایت حجابها را پاره می کند

ای که به عشقت اسیر خیل بنی آدمند

ای که به عشقت اسیر خیل بنی آدمند

سوخته گان غمت با غم دل خرمند

هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت

با خیران غمت بی خبر از عالمند

در طلبت مرد و زن آمده با درهمند یوسف مصر بقا در همه عالم تویی

تاج سر بوالبشر خاک شهیدان توست

کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمند

خیل ملك در ركوع پیش لوایت خمند گشت چو كرب و بلا رایت عشقت بلند

خاک سر کوی تو زنده کند مرده را

زانکه شهیدان او جمله مسیحا دمند

در قدمت جان فشان با قدمی محکمند هر دم از این تشنه گان گرتلپی بذل جان

کاین قطرات عیون زخم تو را مرهمند در غم جسمت محب اشک نیارد چرا

عاشورا شعار شیعه است ، آن را زنده نگهدارید

پس از جریان عاشورا، ائمه اطهار علیهم السلام و به دنبال آن شیعیان ایشان ، با تمام تلاش در حفظ دست آورد

عاشورا تلاش نمودند

و عاشورا را بعنوان روز عزای آل محمد و روز مصیبت بزرگ اهل البیت معرفی کرده اند، تشویق و

ترغیب در

زیارت سیدالشهداء، و برقراری مجالس عزا و گریه و زاری بر حضرت ، و طلب شفا از تربت پاک ایشان و

مسائلی از این قبیل ، نشانگر همین مساءله است

ائمه مکرر سفارش می کردند و خود نیز اقدام می کردند بر اینکه عزای حسینی ، هر سال و هر چه

با شکوه تر

برگزار شود، و دستور دادند تا عاشورا بعنوان روز مصیبت و عزای عمومی اعلام شود و امام رضا علیه

السلام

هر که روز عاشورا، کار کردن را رها کند - کار را تعطیل کند - خداوند نیازهای دنیا و آخرت او را؛ فرمود

برآورده کند، و هر که روز عاشورا را روز مصیبت و خون و اندوه و گریه قرار دهد، خداوند روز قیامت را

روز

روز عاشورا را شادمانی و سرور او قرار می دهد و بواسطه ما چشمش در بهشت روشن می گردد، و

هرکس

روز برکت نامد و برای منزل چیزی در آن روز ذخیره کند، در آن پس انداز برکت نبیند و روز قیامت با یزید

و

(. 291 لعنهم لله - در درك اسفل محشور خواهد شد - عبیدالله و عمر ابن سعد)

دشمنان دین با عاشورا مبارزه می کردند

و در مقابل ائمه اطهار علیهم السلام ، بنی امیه و دشمنان نیز، روز عاشورا و محرم را روز خیر و برکت

و شادی

و سرور قرار دادند، و با شئونات عاشورا و سیدالشهداء به مقابله برخاستند،

عبدالله ابن فضل هاشمی از امام صادق علیه السلام پرسید : ای پسر پیامبر، چرا عامه روز عاشورا را

روز 1 -

وقتی حسین کشته شد، مردم برای خود شیرینی به یزید، شروع به نقل اخبار: برکت نامیده اند؟
حضرت فرمود
دروغ کردند و بخاطر آن جائزه می گرفتند و به این جهت آن را روز برکت شمرند، تا مردم از حزن و
اندوه و
(292) گریه، به شادی و سرور و تبرک روی آورند، خداوند میان ما و آنها حکم کند)
و در زیارت عاشورا می خوانیم که: (خدایا این) عاشورا (روزی است که بنی امیه و فرزند زن جگرخوار -
2
همان ملعون پسر ملعون، که به زبان پیامبر در هر مکانی که پیامبر توقف نمود، لعنت شد، به این
روز تبرک
جستند.
و یکی از کارهایی که دشمنان برای نابودی عاشورا و یاد سیدالشهداء انجام می دادند، مبارزه
سرسخت 3 -
حکومت‌های طاغوتی با مجالس عزاداری و زیارت امام حسین علیه السلام می باشد،
و در روایت دیگری وقتی حضرت صادق علیه السلام به مسمع ابن عبدالملک فرمود: تو از اهل عراق
هستی آیا 4 -
به زیارت قبر حسین علیه السلام می روی؟ مسمع گوید: من مردی معروف هستم، و طرفداران
خلیفه اطراف ما
(293) هستند، می ترسم گزارش دهند و مرا اذیت کنند)
و یا نوه ابوحزمه ثمالی گوید: در آخر دوران بنی امیه به زیارت قبر حسین علیه السلام رفتم، ولی
پنهان از اهل 5 -
شام، تا اینکه به قبر رسیدم، در یک دهی پنهان شدم، تا اینکه نصف شب شد، در تاریکی نزد یک
قبر آمدم، که
مردی جلو آمد و گفت: اجر خود را بردی، برگرد، با ترس برگشتم، نزدیک اذان صبح که شد، نزد آن
مرد رفتم و
گفتم: چرا نزد قبر نروم، من از کوفه آمده ام، میان من و حضرت مانع مشو، من می ترسم صبح
شود، و اهل
شام مرا اینجا ببینند، و بکشند، آن مرد گفت: کمی صبر کن، زیرا موسی ابن عمران با هفتاد هزار
فرشته به
زیارت قبر حسین آمده است و منتظر طلوع فجر است، سپس به آسمان خواهند رفت، گفتم: شما
کیستی؟ گفت:
من از فرشتگان محافظ قبر حسین و استغفار کنندگان برای زوار او هستم، با شنیدن این سخن
نزدیک بودم عقل از
سرم برود، بعد از طلوع فجر، به زیارت رفتم، کسی مانع من نشد، سلام کردم و بر قاتلین حضرت
نفرین کردم،
(294) بعد از نماز صبح از ترس اهل شام به سرعت برگشتم)
و امام سجاد علیه السلام به زایده که به زیارت قبر سیدالشهداء با تمام خطراتش اقدام می کرد،
فرمود: چرا با 6 -
وجود آن ارتباط نزدیک که با سلطان داری، به زیارت می روی، با وجود آنکه سلطان تحمل هیچیک از
دوستان ما
را و فضائل و حقوق ما را ندارد؟ زایده گفت: من بخاطر خدا و رسول این کار را میکنم و اعتنائی به
خشم کسی
ندارم، و هیچ سخنی در راه زیارت او برایم گران نیست! حضرت فرمود: تو را بخدا چنین است؟ عرض
کردم:
بخدا که همینگونه است، حضرت سه بار تکرار نمود من هم سه بار تکرار کردم، حضرت: سه بار
فرمود: مؤده
(295) باد تو را، مؤده باد تو را، سبب حضرت حدیثی را در این رابطه به وی تذکر داد)

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام به محمد ابن مسلم که از فقهاء بزرگ اصحاب حضرت است فرمود: آیا

به نزد قبر حسین علیه السلام می روی؟ عرض کرد: آری ولی با ترس و لرز، حضرت فرمود: هر چه ترس و

دلهره بیشتر باشد، ثواب هم بیشتر است و سپس حضرت شروع فرمود در بیان ثواب زیارت حضرت از روی

(296 دلهره).

و امام صادق علیه السلام به معاویه ابن وهب فرمود: زیارت قبر حسین علیه السلام را به خاطر ترس رها مکن - 8 -

(.الحدیث 297)

و زینب کبری سلام الله علیها وقتی هنگام عبور از کنار اجساد، حضرت سجاد را در آن حال سخت دید، فرمود:

قبر پدر شما سیدالشهداء اثرش کهنه نمی شود و با گذشت شب و روز از بین نمی رود، پیشوایان کفر و پیروان

گمراهی، سخت تلاش می کنند تا اثر قبر را نابود کنند ولی جز ظهور بیشتر و بالارفتن امر او اثری نخواهد داشت

(298).

متوکل عباسی مرقد مطهر سیدالشهداء را ویران نمود

مخالفین اهل البیت که از اجتماع و ازدحام جمعیت زوار در کنار مرقد ابی عبدالله الحسین نگران بودند! سعی در

نابودی آن می گماشتند

بار اول هارون الرشید بود که چون ازدحام جمعیت زوار را در کنار مرقد سیدالشهداء دید، دستور داد تا آن مرقد

مطهر را ویران کردند و زمین را شخم زدند

پس از هارون، متوکل خلیفه عباسی بود که گفته اند هفده بار قبر مطهر را ویران نمود زیرا هر بار که خراب می

کردند، شیعیان پس از مدتی آن را از نو برپا می کردند، روز به روز بر جمعیت زوار افزوده می شد! به گونه ای

که متوکل اعلام نمود، خلیفه بیزار است از کسی که به زیارت کربلا رود، و تمام اراضی کربلا را به آب بست،

طبق روایتی، مردی بنام دیزج که یهودی بود، قبر را شکافت، بوریای تازه ای که بنی اسد آورده بودند، دید که

تازه است و جسد مطهر سید الشهداء بر روی آن است ولی به متوکل نوشت که قبر را نبش کردم، اما چیزی نیافتم

آری کربلا شعار شیعه است، عاشورا پرچم اسلام است، و تا عاشورا هست، اسلام هم هست، و تا شیعه باقیست

، عاشورا هم پرشور و با صلابت ادامه دارد

اهل بیت پیامبر و عزاداری سیدالشهداء

ما عزادار حسینیم

امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: ای زراره، آسمان چهل صبح بر حسین خون گریست، زمین چهل بامداد

با سیاهی بر حسین گریست، خورشید چهل بامداد با کسوف و قرمزی گریست، کوهها پاره پاره شد، دریاها منفجر

شد و ملائکه چهل صبح بر حسین گریستند

هیچ زنی از ما) اهل البیت (خضاب نکرد، آرایش نکرد و زینت ننمود مگر وقتی که سر عبیدلله ابن زیاد را آوردند

((در زمان امام سجاد، عبیدلله توسط سپاه مختار کشته شد، و سر او را نزد حضرت سجاد فرستادند
هیچ زنی از ما) اهل البیت (خضاب نکرد، آرایش نکرد و زینت ننمود مگر وقتی که سر عبیدلله ابن زیاد را آوردند

((در زمان امام سجاد، عبیدلله توسط سپاه مختار کشته شد و سر او را نزد حضرت سجاد فرستادند
و ما زلنا فی دمه بعدة ، ما همواره بعد از حسین گریان اوئیم ، جد من) امام سجاد (هر گاه حسین را یاد می کرد

چنان می گریست که محاسن حضرت از اشک پر می شد، هر که می دید نیز دلش می سوخت و گریان می شد.

الحديث

ای ز داغ تو روان خون دل از دیده حور

بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه صور

دیده ها گو همه دریا شو و دریا همه خون

که پس از قتل تو منسوخ شد آئین سرور

در طف ما ریه از یاد بشد شور نشور جان فدای تو که از حالت جانبازی تو

قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت

حوریان دست به گیسوی پریشان ز قصور

غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح

دست حسرت به دل از صبر تو ایوب صبور

مرتضی با دل افروخته لا حول کنان

مصطفی با جگر سوخته حیران و حسور

امام صادق علیه السلام جلسہ روضہ خانگی بر پا می کند

ابو هارون گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم حضرت فرمود: ای ابا هارون ، برایم از مصیبت (

حسین

بخوان ، من شروع کردم شعری خواندن حضرت فرمودند: همچنانکه خودتان می خوانید، همچنانکه در

سر قبر او

روضه آنهم با شور و حال رائج بوده می خوانید، معلوم می شود که در زمان امام صادق علیه السلام

مجالس

است (یعنی با سوز و حال بخوان ، من هم شروع کردم بخواندن

یک شعر خواندم ، حضرت گریان شد، من ادامه ندادم ، حضرت فرمود: بگذر، سپس فرمود: برایم

بیشتر بخوان

برایم بیشتر بخوان ، من ادامه دادم ، حضرت گریست ، بانوان نیز مضطرب شدند و شور گرفتند، وقتی

آرام شدند

حضرت گویا) بعنوان جایزه و پاداش به این مداح اهل البیت (فرمود: ای ابا هارون هر که برای حسین

شعر بگوید

و ده نفر را بگریاند بهشت برای اوست ، سپس حضرت تعداد را یکی یکی کم نمود تا اینکه فرمود: هر

که برای

حسین شعر بگوید و یک نفر را بگریاند، بهشت برای اوست ، سپس فرمود: هر که حسین را یاد کند و

گریان شود،

(299 بهشت برای اوست.)

مؤ لف گوید: این حدیث شریف نکات ارزنده ای در بردارد و شیعیان را تشویق می کند، تا هر چه می

توانند جلسہ

روضه تشکیل دهند، شعرا تا می توانند در رثای حضرت شعر بسرایند، مردم به یاد حضرت باشند و

بگیرند،

مداحان اهل البیت در جلسات با شور و حال ، روضه بخوانند، و سعی کنند مردم را در مصیبت

سیدالشهداء منقلب

کنند و بگریانند، و از روایات بدست می آید که این روش اهل بیت علیهم السلام بوده است و از فرصتهای گوناگون برای اقامه عزای سیدالشهداء استفاده می کردند گاهی که مداحان همانند ابی عماد متشد و یا جعفر ابن عفان و یا عبدالله ابن غالب و یا ابی هارون مکفوف و یا دعبل خزاعی بر امام صادق علیه السلام و امام رضا وارد می شدند،

حضرت می فرمود: برایم روضه حسین را بخوان

با حضرت فاطمه هم ناله شوید

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ چشمی نزد خداوند و هیچ اشک چشمی نیست که جاری شود؛ و هیچ گریه کننده ای نیست که بر حسین بگرید مگر اینکه به حضرت فاطمه کمک می دهد، به رسول الله صلّه داده ، حق ما را ادا

کرده است ، در روز قیامت تمام مردم گریان هستند مگر گریه کنندگان بر جدم حسین ، که چشمشان روشن است و

مژده به آنهاست و شادی در صورت آنها نمایان است ، و این در حالی است که مردم در اضطراب هستند، اما آن

ها در امانند، از مردم اعراض می شود ولی اینها با حسین در زیر عرش و در سایه عرش هم صحبت هستند، از

سختی حساب واهمه ندارند، به آنها می گویند: وارد بهشت شوید، اما آنها هم صحبت و همنشینی با حسین را بر

(300 بهشت ترجیح می دهند)

عظمت مصیبت ابا عبدالله الحسین

ابو نصیر گفت : نزد امام صادق علیه السلام با حضرت سخن می گفتم ، که پسری وارد شد، حضرت به او فرمود:

مرحبا خوش آمدی و او را بوسید و به آغوش گرفت و گفت : خداوند تحقیر کند، کسی که شما را حقیر کرد و انتقام

بگیرد از آنکه شما را تنها گذارد و یاری نکرد، خدا لعنت کرد کسی که شما را کشت ، خداوند ولی و یاور و نگهدار

شماست ، چقدر بانوان و پیامبران و صدیقین و شهداء و ملائکه آسمان گریستند؟! سپس حضرت گریست و فرمود:

ای ابا بصیر: وقتی چشمم به فرزندان حسین می افتد، بخاطر آنچه بر آنها و پدرشان رفته ، بی اختیار می شوم ،

ای ابا بصیر همانا) حضرت (فاطمه علیها السلام بر او می گرید و فریاد می زند، به گونه ای که جهنم زبان می

کشد، و اگر نه این بود که نگهبانان جهنم آن را مهار می کنند، اهل زمین را به آتش می کشید دریاها از ناله حضرت فاطمه نزدیک است به تلاطم افتد، ملائکه و اهل عرش و اطراف آن بر حسین

گریه و زاری

بلند می شود تا مبادا بر اهل زمین) عذاب (رسد، اگر یکی از آن صداها به زمین میکنند صدای ملائکه به تقدیس

رسد هم را نابود و کوهها را تکه تکه و زمین را متزلزل می کند

ابو بصیر گوید: عرض کردم ، فدایت شوم این امر بسیار عظیم است ! حضرت فرمود: عجیب تر از آن هم هست

تا نشنیدی سپس فرمود: یا ابا بصیر اما تحب ان تكون فیمن یسعد فاطمة علیها السلام

ابو بصیر گوید: با شنیدن این (آیا نمی خواهی در میان کسانی باشی که فاطمه را یاری می دهند (در عزاداری

سخن چنان گریه ام گرفت که قدرت بر سخن گفتن نداشتم ، حضرت نیز نتوانست با من سخن گوید، و رفت به محل

نماز تا به نیایش بپردازد، من از نزد ایشان با آن حال بیرون آمدم ، میل به غذا نداشتم ، خوابم نبرد، فردا را از

(301) خوف روزه گرفتم ، و نزد حضرت صادق آمدم ، وقتی آرامش حضرت را دیدم ، من نیز آرام گرفتم (در روایات دیگری امام صادق فرمود :هزار پیامبر و هزار صدیق و هزار شهید و يك میلیون از کربیان حضرت

فاطمه را در گریه یاری می دهند حضرت ناله ای سر می دهد که هیچ فرشته ای در آسمانها نمی ماند مگر اینکه از

(302) صدای حضرت گریان می شود و پیامبر حضرت را آرامش می دهد.)

سیدالشهداء اشك هر مؤ من

امیرالمؤمنین به سیدالشهداء نگاه نمود و فرمود :ای اشك هر مؤ من ، امام حسین عرض داشت : من ای پدر؟

(303) حضرت فرمود :آری)

(304) امام صادق علیه السلام فرمود :حسین اشك هر مؤ منی است)

(305) امام حسین علیه السلام نیز فرمود :من کشته گریه ام ، هیچ مؤ منی مرا یاد نمی کند مگر اینکه گریان شود)

مگو که پیکر شاه شهید غسل نیافت

که هم زخون گلو غسل و هم وضو دارد

کسی مضایقه کی آب چشم از او دارد قنیل گریه بود نور چشم پیغمبر

فضائل گریه کنندگان بر سیدالشهداء

در مصیبت امام حسین باید ضجه و ناله و بی تابی کرد

امام صادق علیه السلام به مسمع ابن عبدالملك فرمود :ای مسمع تو از اهل عراق هستی آیا به زیارت قبر حسین

عرض کردم ، من مردی معروف هستم ، طرفداران خلیفه اطراف ما هستند، :علیه السلام می روی ؟ مسمع گوید

می ترسم گزارش دهند و مرا اذیت کنند، حضرت فرمود :آیا مصائب سیدالشهداء را یاد می کنی عرض کردم:

آری بخدا سوگند، چنان متاثر و گریان می شوم ، که : آری ، حضرت فرمود :بی تابی می کنی ؟ عرض کردم

.خدا اشك تو را رحمت کند: خانواده من آن را در من مشاهده کرده ، از غذا خوردن می افتم ، حضرت فرمود

تو از کسانی هستی که اهل جزع بر ما اهل بیت می باشند، بخاطر خشنودی ما خوشحالند و برای ناراحتی ما

ناراحتند، ... بدان که هنگام مرگ ، پدران ما خواهی دید که ملك الموت را برای تو سفارش می کنند، و بشارتی که

بتو می دهند برتر است ، ملك الموت بر تو از مادر دلسوز نسبت به فرزندش مهربان تر خواهد بود، سپس

:حضرت گریست ، من هم گریان شدم سپس پس از جملاتی فرمود

هر که بخاطر دلسوزی بر ما و آنچه بر سر ما آمد گریان شد، خداوند قبل از خارج شدن آن اشك بر او ترحم می

کند، و چون بر گونه اش جاری شود، اگر يك قطره از آن اشکها در جهنم افتد، حرارت جهنم را از بین ببرد به

الحديث.(306) گونه ای که حرارتی در آن نماند

که ثواب آن اندازه(307) (امام صادق علیه السلام فرمود :هر چیزی ثواب) مشخصی (دارد جز اشك برای ما،

(ندارد.

بر مثل حسین باید گریه کنند

اهل جاهلیت در ماه محرم جنگ و: ابراهیم ابن ابی محمود از امام رضا علیه السلام روایت کند که حضرت فرمود
حلال دانستند و احترام ما را نگه نداشتند (و خونریزی را حرام می دانستند، اما این مردم خون ما را
(در کربلا
اطفال و زنان ما را اسیر نموده ، خیمه های ما را آتش زدند و اموال ما را به غارت بردند و درباره ما
احترام
رسول لله صلی لله علیه و آله را مراعات نکردند، سپس فرمود: روز قتل حسین علیه السلام اشک از
چشمهای ما
جاری نمود و پلک چشمهای ما را مجروح ساخته و عزیز ما را در کربلا ذلیل نمود و غصه و بلا را برای
ما تا
قیامت به ارث نهاد، پس بر مثل حسین باید گریه کرد، همانا گریه بر حسین گناهان را پاک می کند
سپس حضرت فرمود: پدرم) موسی بن جعفر علیه السلام (وقتی ماه محرم می آمد، کسی حضرت
را خندان نمی
دید، پریشانی بر حضرت غلبه می کرد، تا اینکه روز عاشورا میشد، آنروز روز مصیبت و غصه و گریه او
بود،
و می فرمود

(. 308) امروز روز شهادت حسین است)

همه موجودات بر سیدالشهداء گریستند

(. 309) امام باقر علیه السلام فرمود: انسان و جن و پرنده و وحوش بر حسین ابن علی گریستند و

اشکشان جاری شد)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدای حسین باد که در پشت کوفه کشته می شود،
گویا می بینم.

حیوانات وحشی را که کنار قبر او گردن کشیده اند و شب تا صبح بر او می گریند و نوحه می کنند،
وقتی آن زمان

(. 310) شد، میادا که جفا کنید) یعنی شما از حیوانات وحشی کمتر نباشید، شما هم گریان باشید)

هر یکی مویه کنان بر دگری نوحه سراسر در غمت اعین و اشیاء همه از منطق کون

رفت بر عرشه نی تا سرت ای عرش خدا

کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو بیاست

ای شه کشته که بر زخم تنت گریه دواست گریه بر زخم تنت چون نکند چشم محب

این صفت از پدر و جد تو در جوهر تست ای حسینی که توئی مظهر آیات خدا

:زینب غم زده چون دید سرت بر نی گفت

آنکه باید به اسیری برود خواهر تست

ای که در کرب و بلا بی کس و یاور گشتی

چشم بگشا و بین خلق جهان یاور تست

ای حسینی که به هر کوی عزای تو بیاست

عاشقان را نظری در دم جانپرور تست

این جوان کشته می شود و هیچکس او را یاری نمی دهد

راوی گوید: نزد امیرالمؤمنین رفتم ، دیدم حسین علیه السلام کنار حضرت نشست است ، حضرت با

دست بر کتف

کشته میشود و هیچکس او را یاری نمی کند، عرض کردم : یا امیرالمؤمنین (امام حسین زده

فرمود: این) جوان

. حضرت فرمود: این کار خواهد شد) آن زمان چه زندگی بدی خواهد بود) که کسی پسر پیامبر را یاری

ندهد

در حدیث دیگری امیرالمؤمنین به امام حسین علیه السلام فرمود: یا ابا عبدالله تو از پیش الگو بوده

ای ! امام حسین

عرض کرد: فدایت گردم ، حال من چیست ! حضرت فرمود: چیزی می دانی که دیگران جاهلند، و

بزودی عالم از

علم خود بهره ور می شود، پسر من قبل از اینکه حادثه بیاید بشنو و بینا باش ، سوگند به آنکه جانم در دست اوست ،

بنی امیه خون تو را می ریزند اما نمی توانند تو را از دینت سست کنند و از یاد خدا غافل نمایند، امام حسین علیه السلام عرض کرد: بخدائی که جانم به دست اوست همین مرا بس است) که دینم محکم و پابرجا می

(311)ماند (به آنچه خدا نازل نموده اعتراف می کنم ، سخن پیامبر را تصدیق دارم و گفته پدرم را تکذیب نمی کنم)

پیشگوئی حضرت امیر علیه السلام و سؤال سعد

امیر المؤمنین علیه السلام برای مردم خطبه می خواند و می فرمود: از من بپرسید قبل از اینکه مرا نیابید، بخدا

.سوگند از هیچ خبر گذشته و با آینده نمی پرسید مگر اینکه به شما خبر می دهم برخاست (و گویا از روی) سعد ابن ابی وقاص) از کسانی است که با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد

استهزاء (گفت : یا امیرالمؤمنین ، سر و ریش من چند عدد مو دارد !حضرت فرمود :بخدا سوگند، سؤال کردی

که دوستم پیامبر به من خبر داده بود از این سؤال تو، بدان (که در سر و ریش تو موئی نیست مگر اینکه در بیخ

آن شیطانی نشسته است و) و چون گفتن تعداد موی سر و ریش آن شخص برای او قابل تصدیق نبود، حضرت

نشانه ای داد تا بداند حضرت راست می گوید، لذا فرمود (در خانه تو بزبچه ای است که پسر من حسین را می کشد،

(312)راوی گوید :عمر پسر سعد در آن موقع طفلی بود که بر زمین می خزید)

خوشا به حال عزاداران سیدالشهداء

امام صادق علیه السلام به فضیل فرمود :آیا جلسه دارید و حدیث بازگو می کنید؟) یعنی اهل جلسه و مذاکره 1 -

احادیث اهل البیت هستید؟ (عرض کرد :آری حضرت فرمود :من آن جلسه ها را دوست می دارم ، امر ما را

(ولایت ما را (زنده کنید، خدا رحمت کند کسی را که امر را زنده کند، ای فضیل کسی که یاد ما کند، یا نزد او یاد

ما شود و چشمه های گریان شود، گرچه بمقدار بال مگسی باشد، خداوند گناهان او را می آمرزد، هر چند به مقدار

(313)کف دریا باشد.)

:امام صادق علیه السلام فرمود2 -

هر گریه و بی تابی در هر چیزی مکروه است ، مگر گریه بر حسین ابن علی علیهما السلام که در آن پاداش می

(314)باشد.)

امام رضا علیه السلام : به ریان ابن شیب فرمود :ای پسر شیب اگر خوشحال می شوی که ثوابی همانند ثواب3 -

:کسانی که با حسین شهید شدند داشته باشی ، هرگاه آنها را یاد کردی بگو

(315)ای کاش من با شما بودم و به رستگاری بزرگ نائل می شدم. یا لیتنی كنت معهم فافوز فوزا عظیما)

امام صادق علیه السلام فرمود :هرکس که یاد ما نزد او شود، و از چشمه های او اشک سرازیر شود، گرچه به4 -

(316)مقدار بال مگسی باشد، خداوند گناهان او را می آمرزد هر چند بمقدار کف دریا باشد.)

امام رضا علیه السلام به ریان ابن شیب فرمود :ای پسر شیب اگر برای چیزی گریان می شوی برای حسین5 -

ابن علی گریان شو، که او را مانند گوسفند سر بریدند، و با او دوازده نفر از خاندان او بود که روی زمین همانند

نداشتند، و آسمانهای هفتگانه و زمینها بر او گریستند - تا آنجا که فرمود ای پسر شیبب اگر بر حسین گریه کنی ، به گونه ای که اشکهایت بر گونه ات سرازیر شود، خداوند تمام گناهان تو

الحديث.(317) را، کوچک باشد یا بزرگ ، کم باشد یا زیاد می آمرزد و از حضرت رضا علیه السلام روایت است که در حدیثی فرمود: بر همانند حسین باید گریه کنندگان ، همانا6 -

(318) گریه بر حسین ، گناهان بزرگ را پاک می کند.)

عظمت قتل و شهادت سیدالشهداء

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی جبرئیل به نزد پیامبر اکرم آمد و خبر کشته شدن حسین علیه السلام را داد،

حضرت رسول ، دست علی علیه السلام را گرفت و مدتی از روز با حضرت تنها بود، و هر دو به گریه افتادند،

هنوز جدا نشده بودند که جبرئیل نازل شد و گفت : خداوندتان به شما دو نفر سلام می رساند و می فرماید : بر شما

(319) لازم کردم که صبر کنید !حضرت فرمود :پس صبر می کنیم.)

دیده ها گو همه دریا شو و دریا همه خون

که پس از قتل تو منسوخ شد آئین سرور

مصطفی با جگر سوخته حیران و حسور مرتضی با دل افروخته لا حول کنان

سیدالشهداء مقتدای انبیاء است

امام صادق علیه السلام فرمود :خداوند پیامبری را برای گروهی فرستاد، آن گروه بر پیامبر مسلط شدند، پوست

صورت و سر او را کردند، از جانب خداوند، فرشته ای نزد او آمد و گفت : پروردگارت به تو سلام می رساند و

می فرماید :آنچه با تو انجام شده دیدم ، خداوند مرا تحت اختیار شما قرار داده است ، هر چه خواهی فرمان ده ، آن

(320) **لی بالحسین اسوة** ، من به حسین اقتدا و پیروی می کنم: پیامبر گرامی فرمود.)

عظمت مصیبت سیدالشهداء به خاطر عظمت شخصیت حضرت است

مؤ لف گوید :عظمت مصیبت و مظلومیت سیدالشهداء که زمین و زمان را در عزا فرو برده است ، باید در وجود

.مقدس و مطهر ابا عبدالله الحسین علیه السلام جستجو کرد

علیرغم آنکه بسیاری عظمت مصیبت آن امام مظلوم را، در شدت و فجیع بودن مصائب وارده بر حضرت می

دانند، عظمت مصیبت در این است که شخصیت والا و بی همتای عالم اسلام به دست تبهکارانی مثل یزید به

شهادت می رسد، بزرگی مصیبت حضرت ، رابطه مستقیم با عظمت شخصیت حضرت دارد، شما می دانید که اهانت به يك مرجع تقلید، دهها بار سنگین تر و بزرگتر است از ضرب و شتم ، افراد عادی ، چرا

که اهانت به يك مرجع و یا عالم دینی ، اهانت به فرد نیست ، اهانت به مرجعیت و دین و يك ملت است ،

شهادت سیدالشهداء، اهانت به دین بود، اهانت به پیامبر بود، اهانت به خداوند بود، کسی می تواند پی به عظمت

مصیبت سیدالشهداء ببرد که هرچه بیشتر پی به شخصیت والای سیدالشهداء برده باشد، بیهوده نیست که امام زمان

خون می گریم ، زیرا حضرت بهتر از هر کس ، پی - در زیارت ناحیه می فرماید .بجای اشك ، بر تو - ای حسین

به عظمت سیدالشهداء و به دنبال آن به عظمت مصیبت حضرت ، خواهد برد
پس سعی کنید ای عزیزان ، هر چه بیشتر، نسبت به اهل بیت مخصوصاً ابا عبدالله الحسین معرفت
پیدا کنید، که در
این صورت ، از صمیم دل محزون می شوید، و بی اختیار دل می شکنند و اشک چشم جاری می شود
و چه ارزشمند
است آن اشکی که از روی معرفت جاری گردد
عزاداری و حوش بیابان در عزای حسینی
:شهید بزرگوار آیت الله دستغیب ره می فرماید
:عالم کامل و بزرگوار و صاحب کرامات و مقامات آخوند ملازمین العابدین سلماسی اعلی الله مقامه
گوید
از سفر زیارت حضرت رضا علیه السلام مراجعت کردیم ، عبور ما به کوه الوند که نزدیک همدان است
افتاد،
فصل بهار بود، در آنجا پیاده شدیم ، همراهان مشغول برافراشتن خیمه بودند، و من به دامنه کوه
نگاه می کردم
ناگاه چشمم به چیزی افتاد، دقت کردم پیرمرد محاسن سفیدی را دیدم که عمامه کوچکی بر سر
داشت و بر سر
سکوئی نشسته که چهار ذرع بلندی داشت و بر دور آن سنگهای بزرگی چیده که جز سر او چیزی
معلوم نبود
:نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم ، به من انس گرفت و از جای خود پائین آمد و به من
گفت
که از گروه ضاله نیست) از دراویش و صوفیه نیست (که بخاطر فرار از تکالیف عمده ، نامهای گوناگون
بر خود
گذارده و به اشکال عجیبه بیرون می آیند، بلکه او دارای خانواده و اولاد بوده و پس از منظم کردن امور
آنها برای
فراغت در عبادت از آنها کناره گیری کرده است ، نزد او نیز رساله های عملیه علماء آن زمان بود و
هیجده سال
بود که آنجا اقامت داشت ، از او درخواست کردم از امور شگفت که مشاهده کرده برای من بیان کند،
او گفت : ماه
رجب بود که من به اینجا آمدم ، پنج ماه و اندی گذشت ، شبی مشغول نماز مغرب بودم ناگاه صدای
ولولہ عظیمی
آمد و آوازهای غریبی شنیدم ، ترسیدم و نماز را تخفیف دادم ، نگاه کردم ، دیدم بیابان پر شده از
حیوانات مخالف
یکدیگر مثل شیر و آهو و گاو کوهی و پلنگ و گرگ ، جمع شده اند و با صدای عجیبی فریاد می زنند و
دور من
جمع شده و سرهای خود را به طرف من بلند نمودند، با خود گفتم : دور است که سبب اجتماع این
وحوش و
درندگان که با هم دشمن هستند، برای دریدن من باشد، زیرا به خود حمله نمی کنند،
فهمیدم این اجتماع برای امری بزرگ و حادثه ای عجیب است ، خوب که دقت کردم بخاطر آمد آمد که
امشب شب
عاشورا است و این فریاد و فغان برای مصیبت حضرت سیدالشهداء است ، وقتی مطمئن شدم ،
عمامه از سر
برداشتم و بر سر زدم و خود را میان آنها انداختم و صدا زدم ، حسین حسین ، شهید حسین ، و
مانند این کلمات می
گفتم ،
حیوانات در وسط خود جایی برایم خالی کردند و دور من حلقه زدند، بعضی سر بر زمین می زدند، و
بعضی خود

را در خاک می انداختند تا اذان صبح ، سپس حیواناتی که وحشی تر بودند زودتر و دیگران بعدا رفتند تا همگی

متفرق شدند و از آن سال تا به حال که مدت هیجده سال است این کار عادت ایشان است ، به گونه ای که عاشورا

(. 321بر من مشتبه می شود، از اجتماع آنها در این محل ، می فهمم که عاشوراست)

سپس شهید بزرگوار از جناب آقای حاج شیخ حسن مولوی آن مرد ثقه با فضیلت نقل می فرماید که ایشان از جانب

حاج سید محمد رضوی کشمیری نقل می کند که در کشمیر در دامنه يك کوه ، حسینیه ای است که هر ساله ایام

عاشورا در آن اقامه عزای حضرت سیدالشهداء می شود، از شب اول محرم از پیشه نزدیک حسینیه شیری می آید،

می رود بالای پشت بام) که از دامنه کوه طبعاً صعود به آن آسان است (و سرش را از روزنه ای که بخاطر

روشنائی و تهویه مقداری باز است ، داخل می کند و عزاداران را می نگرد و قطرات اشک او پشت سر هم می

ریزد تا شب عاشورا هر شب این کار را انجام می دهد، و پس از پایان مجلس می رود

(. 322و فرمود: در این قریه اول محرم هیچگاه مشتبه و مورد اختلاف نمی شود)

خوشا به حال برپاکندگان مجالس حسینی

پیامبر اکرم به حضرت فاطمه علیهاالسلام خبر شهادت امام حسین را دادند، حضرتش سخت گریان شدند، پرسیدند: ای پدر

این واقعه چه وقت خواهد بود؟ حضرت فرمود: وقتی که من و تو و علی هیچکدام نباشیم ، با شنیدن این خبر، گریه زهرای

مرضیه شدید شد، و عرضه داشت : ای پدر، چه کسی بر او می گیرد و اقامه عزا می کند؟

حضرت فرمود: ای فاطمه زنان امت من بر زنان اهل البیت گریه می کنند و مردان آنها بر مردان اهل بیت ، و این عزاداری را طایفه ای پس از طایفه دیگر هر سال تجدید می کنند، چون روز قیامت شود من مردان آنها را

شفاعت می کنم

و تو زنهای آن ها را، و هر که در مصیبت حسین گریه کرده است ، دستش را گرفته به بهشت می بریم ، سپس فرمود: ای

(. 323فاطمه هر چشمی در قیامت گریان است ، جز چشمی که بر حسین گریسته باشد)

تذکرات مخلصانه به عزاداران سیدالشهداء

مؤلف گوید: در اینجا بجاست که به شیعیان اهل البیت علیهم السلام مطالبی را در رابطه با جلسات عزاداری تذکر بدهیم

به مجالس روضه و عزاداری ، هر چه بیشتر اهمیت دهید، مبدا که آن مجالس را تحقیر کنید و کم ارزش و بی رونق1 -

است ، همین قرار دهید، چرا که هر مسلمانی امروز باید بداند، که رمز بقاء دین و مکتب اهل البیت در اقامه همین مجالس

جلسات کوچک و بزرگ که در کوچه و محله و بازار بطور پراکنده تشکیل می شود، سستی و اهمیت ندادن به این جلسات ،

به معنای ضایع کردن دین و خون شهیدان کربلاست

جلسات عزاداری از زمان ائمه اطهار علیهم السلام بطور مستمر با توصیه اهل البیت تا امروز برقرار بوده است . 2 -

شیعیان و دوستداران اهل البیت با توصیه و راهنمایی علماء اعلام و مراجع عظام ، با تمام وجود در تداوم آن کوشیده اند، تا

امروز به امانت به دست من و شما رسیده است ، مبدا ما در امانت خیانت کنیم ، و نتوانیم آن را پرشور و با عظمت به

نسل بعد از خود منتقل کنیم ،

فرزندان خود را حسینی و اهل جلسه قرار دهید

این زنجیره حدود هزار و چهار صد سال است که با تمام سختیها و فراز و نشیبها برقرار مانده و به هم متصل شده است ،

اگر يك نسل در آن خلل ایجاد شود، خدا می داند که چه ضربه جبران ناپذیری به دین وارد خواهد شد، فرزندان خود را حسینی تربیت کنید، آن ها را از کودکی ، با امام حسین و عشق و شور حسینی آشنا کنید، آنها را در سنی که هنوز عقل آنها رشد نکرده ، روحشان را با امام حسین آشنا کنید، در میان خانه به نام حسین احترام بگذارید، در مصیبت حضرتش شما پدر و مادر، مقابل کودکان خود گریه کنید، بگذارید عواطف سنگین طفل نسبت به پدر و مادر تحریک شود، و او هم گریان شود، عاشق حسین شود، نامهای حسینی برای اطفال خود انتخاب کنید. رحمت و درود خدا بر آن پدر و مادری که در ایام عزا، لباس عزا می پوشند و بر کودکان خود نیز می پوشانند، کودک آنها از همان کودکی ، با يك تحول و دگرگونی در وضع خود و خانواده مواجه می شود، و روح او متأثر می گردد، بگذارید عزای حسینی را در وجود خود، در وجود شما، در اطراف شهر و در و دیوار محلّه و حسینیه و مسجد ببیند و دگرگون شود.

چه زیبا و پرشکوه است ، عشقبازی و سینه زنی کودکان و جوانانی که در عزای سرور شهیدان سینه برهنه کرده و با حزن و اندوه و پریشانی ، بر سر و روی می زنند، اینها باقیات الصالحات شما خواهند بود، شما با تربیت اینگونه کودکان اسلام را تقویت می کنید، و آخرت خود را بیمه می نمائید.

کودکان خود را هر چه بیشتر با جلسات حسینی آشنا کنید، مشکلات را حل کنید، بهانه ها را کنار بگذارید، به هر طریقی که ممکن است سعی کنید فرزند شما در جلسات فعالیت کند، گرچه با کوبیدن يك سیاهی و یا برداشتن يك پرچم و یا دادن چای و آب و مانند اینها باشد، از جلسات حسینی حداکثر استفاده را ببرید، به کم قانع نباشید

از مجلس سیدالشهداء علیه السلام حداکثر استفاده را ببرید، این درست است که تمام شرکت کنندگان در عزای حسینی از 3 - عنایت الهی بهره مند هستند، اما افراد متفاوتند، هر کس بمقدار ظرفیتی که دارد از این دریای بیکران فیض الهی بهره می برد، مبادا شما از کسانی باشید، که از مجالس امام حسین ، به مادیات و یا کسب ثواب اکتفا کنید، ثواب در مجلس سیدالشهداء کمترین بهره ای است که يك انسان می تواند ببرد، همت خود را بالا ببرید، شما در مجلس امام حسین ، معارف کسب کنید، خدا را به دست آورید، صفا بدست آورید، شور و عشق حسینی بدست آورید، و در يك کلام حسینی شوید، هر که به کمتر از این راضی باشد، از بهره خود کاسته است

به همین جهت است که توصیه می شود، حتما از عالم و واعظی که شما را به خدا و دین و حسینی شدن و عشق به امام حسین نزدیک می کند، دعوت کنید و پس از دعوت نیز، عنایت تام داشته باشید، که پای سخن او بنشینید، و گوش بدهید و روی سخن او فکر کنید

به گونه ای باشید که خدای ناکرده پس از سالها در جلسات و نشستن پای سخنرانیها و موعظه ها، هنوز از نظر معارف و خداشناسی و عشق به سیدالشهداء در مرحله ابتدایی باشیم ، برخی در جلسات همانند آپکش در میان آب هستند که تا وقتی در از آب است پر است ، اما وقتی بیرون می آید، چیزی درون آن نمی ماند، شما از جلسات فائده ببرید و استفاده کنید، و پس فهم و شعور، راه حسینی شدن و سیمای سیدالشهداء را در زندگی پیاده کنید، مثل يك دوستدار با معرفت امام حسین در

زندگی رفتار کنید، که این است رمز مهم مجالس عزاداری سالار شهیدان ،
مجلس امام حسین ، جای شور و عشق و خدا و کمال و معنویت است . آن را به ناسزاگوئی و تندی و یا دروغ
و گناه4 -

حسینی ، نغمه های غنا و آوازه خوانیهای نامشروع و یا وسائل لهو و لعب ، مشاهده شود، آلوده نکنید، مبدا
که در مجلس

در مجلس سیدالشهداء از آن چه سیمای دینی ندارد به شدت باید اجتناب شود، و یکی از همین امور مساله
بلند کردن بیش از

حد صدا به گونه ای که موجب اذیت همسایگان شود می باشد

شرکت کنندگان در مجالس حسینی ، خود نیز حفظ حرمت مجالس را داشته باشند، جوانان با یکدیگر از

برخوردهای5 -

ناهنجار و سبک اجتناب کنند، مبدا با صحبت کردن در میان جلسه موجب مزاحمت دیگران و سبب بر هم خوردن
توجه

مردم شویم ، که این کار عملا به معنای مخالفت با جلسه حسینی است و در همین جا لازم می دانم نسبت
به اقدام و تشویق

بیشتر نسبت به جوانان در جلسات تاکید کنم ، مبدا در جلسات عزا با جوانان و بانوان تند برخورد شود، با
جوانان به

مقتضای جوانی آنها و درک موقعیت آن ها باید برخورد شود، از خطاهای آنها چشم پوشی کنید و با کرامت و
بزرگواری

آنها را تشویق کنید

در عزاداری و مخارج افراط و تفریط نکنید

در روایات ما وارد شده است که در عبادت خود را خسته نکنید، اینگونه نباشد که از عبادت زده شوید، و بخاطر
زیادی6 -

آن ، ملول گردید، در روضه و نوحه خوانی و عزاداری نیز حد متوسط را از نظر زمان در نظر بگیرید، مبدا که با
زیاده

روی در عزاداری ، مردم را از مجالس عزا دلسرد کنیم

از اسراف و مخارج بیهوده که حاصلی دربر ندارد خودداری کنید بسیار دیده می شود که اهل جلسه بیش از
آنکه به فکر7 -

خرج کردن در راه اطعام و منبر و نشر کتاب و مانند این امور باشند، به فکر خریدن وسائلی می افتند که جز
رحمت و

مشقت و تشریفات اضافی سود دیگری ندارد،

برداشتن ، پرچم و علم که نشاندهنده حالت عزا و اعلان مصیبت است ، کاری نیکوست ، بشرط آنکه هر روز بر
تعداد و

وزن آن افزوده نگردد، و واقعیت عزا فدای ظواهر آن نشود

در عزای حسینی از خود سخاوت نشان دهید

حضرت امیر علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی به زمین توجه نموده و ما را انتخاب نمود، و برای ما
شیعیانی8 -

برگزید که ما را یاری می کنند، و برای شادی ما، شادند و برای حزن و اندوه ما، اندوهگین هستند، در راه ما
مال و جان

(. 324می بخشند، اینان از ما هستند و سرانجامشان به طرف ماست)

دهها آیه و صدها روایت از معصومین علیهم السلام نسبت به انجام کار خیر و انفاق در راه خدا و خدمت به
اسلام و

مسلمین و اهمیت فوق العاده آن ، و ثواب و پادشاهی سرسام آوری که در دنیا و آخرت دارد، دلالت می کند،
و هیچ عاقلی نیست که بعد از شناخت و اهمیت مجالس ابا عبدالله الحسین ، در فضیلت کمک کردن به اقامه

این مجالس چه از

نظر جان و مالی تردید داشته باشد،

خدمت به مجالس سیدالشهداء و خرج کردن برای این مجالس ، و برقراری هر چه با شکوه تر این مجالس
ارزشی است که

دنیا و آخرت اهل خیر را آباد می کند، کدام جهادی در راه خدا، برتر از کمک و خدمت به این مجالس ، کسانی
که در این

مورد اقدام کرده اند، خود می دانند که خداوند چه برکتی و صفا و نورانیتی به آن ها عطا می کند و این امر
مجربی است

لیکن از آن جا که شیطان لعین ، هر جا که بیشتر مورد عنایت دین باشد، بیشتر وسوسه و فعالیت می کند، اموری را

:مخلصانه به صاحبان جلسات و برپاکنندگان عزای سیدالشهداء تذکر می دهیم

با امام حسین شریک شوید تا سود دنیا و آخرت را برده باشید

مشاهده می شود، که برخی از اهل خیر، به بهانه گرانی و یا کسادى و کم شدن درآمد، و مانند اینها، از کمک خود به 1 -

.مجالس سیدالشهداء کم می کنند و یا دریغ می نمایند

عزیزان من ، آیا شما به خاطر گرانی ، از ضروریات زندگی خود صرفنظر می کنید؟ حتی از اموری که جنبه ضروری

هم ندارد چشم می پوشید؟ شما که قبول دارید، هرچه خیر و برکت هست ، در این مجالس است ، و اگر مشلکی باید گشوده

!شود، باید از این مجالس باشد، چرا کم لطفی می کنید، و به سعادت خود پشت پا می زنید؟

من و شما که ، برای اسباب بازی فرزندان و يك مسافرت تفریحی و یا مسائلی از این قبیل حاضریم ، دهها برابر خرج کنیم

؟ چرا راجع به سیدالشهداء دریغ می کنیم ؟

آیا گرانی و کسادى را به پای سیدالشهداء باید گذاشت ، امام صادق علیه السلام فرمود :آن ها که به خاطر کار خیر زنده اند،

بیشتر از کسانی هستند که بخاطر اجل زنده اند، پس کار خیر را ادامه دهید، و به فکر آخرت خود باشید و خود را از فوائد

.و فضائل اقامه عزا محروم نکنید

همه مردم ، هر کس ، در هر سطحی که از نظر دارائی و تمکن مادی می باشد، سعی کنند، کم یا زیاد، در مخارج 2 -

جلسات شرکت کنند، نگوئید بحمدلله ، اهل خیر هستند، آری هستند، اما شما چرا از این دریا بهره نمی برید، شما گمان نکنید

که هدایای شما، فقط به نفع جلسات است ، خیر، آنکه از همه بیشتر بهره می برد، خود شماست، نگذارید همه برکات و

فضائل را دیگران از آن خود کنند، نگوئید، ما چیزی نداریم و زندگی خودمان دچار کمبود است ، عزیزان من ، این مخارج

هم برای خودتان است نه دیگران ، شما برای زندگی معنوی و آخرت ، بیش از دنیا، کمبود و نیاز دارید، از خودتان و

نسبت به خودتان بخیل نباشید، يك روش بسیار پسندیده و مفید این است ، که با سیدالشهداء و ابالفضل شریک شوید، در طی

سال بطور ماهیانه ، و یا هر وقت که چیزی بدستتان رسید، بعنوان پس انداز اخروی کنار، بگذارید و هنگام محرم در

.مجالس عزا صرف کنید

خدمت به عزای حسینی او را نجات داد

محدث نوری رضوان الله علیه از علامه ربانی شیخ عبدالحسین طهرانی نقل می فرماید که یکی از درباریان محمد شاه

قاجار مردی بود بنام میرزا نبی خان ، او غرق در گناه و معصیت شده بود، بگونه ای که به هر گناهی آلوده شده ، نزدیک

بود که در طغیان و تظاهر به گناه ، ضرب المثل شود .این مرد از دنیا رفت ، در عالم خواب دیدم که من در باغستانهائی

که دارای عمارتهای عالی بود مشغول گردش هستم ، باغستانهائی که گویا از بهشت بود، با من راهنمائی بود که آن قصرها

را معرفی می کرد، تا اینکه به مکانی رسیدم ، مرد راهنما گفت : اینجا مال میرزا نبی خان است! ، اگر می خواهی او را

ببینی ، آنجا نشستہ است ، نگاه کردم ، دیدم آری ، تنها در ساختمانی که تالار گویند نشستہ است ، همینکه مرا دید، اشاره

.کرد که بالا بیا، نزد او رفتم ، برخاست بر من سلام کرد، و مرا به بالای مجلس فراخواند

!من نشستم ولی در حالات او فکر می کردم که با آن حال و این مقام ؟

او از حالت من به فکرم پی برد و گفت : ای شیخ ، گویا در تعجیبی از این مقام من ، با وجود آن کارهایم در دنیا که موجب

عذاب دردناک بود؟ !آری کار همانگونه که می پنداری بود(یعنی من مستحق عذاب بودم بخاطر آن اعمال ناپسندم) اما من

یک معدن نمک در طالقان داشتم ، که هر سال درآمد آن را به نجف اشرف می فرستادم ، تا در عزای حسینی علیه السلام

صرف شود،) اکنون پس از مرگ (اینجا را در مقابل آن به من داده اند، آن عالم بزرگوار گوید :از خواب با تعجب برخواستم ، و خواب را در مجلس بحث مطرح کردم ، یکی از فرزندان عالم فاضل مولی مطیع طالقانی گفت :

این خواب راست است ، او یک معدن نمک در طالقان داشت ، که اجاره او) در آن زمان (یکصد تومان می شد، و آن را به نجف می

فرستاد، و پدرم متولی خرج آن مال در عزای امام حسین بود، آن عالم ربانی می فرمود: من قبلا نمی دانستم که او در

(. 325 طالقان چیزی دارد و اجاره آن یکصد تومان است و برای عزاداری صرف می کند، و الحمدلله الکریم الوهاب) حضرت علی علیه السلام فرمود: بخاطر من از او درگذر

در بحرین مردی بود که گاوی داشت و زندگانی او با شیر این گاو می گذشت ، تا اینکه رئیس انتظامات شهر یعنی کلانتر

محل ، آن گاو را به زور از او گرفت ،) و معلوم است که وقتی تنها راه درآمد شخصی ضبط شود، چه حالتی خواهد داشت

(، او به حاکم شهر مراجعه کرد و) چون نتیجه نگرفت به نجف رفت و (به حضرت امیر علیه السلام از آن مرد غاصب

شکایت کرد، در این میان در روضه مطهره حضرت امیر علیه السلام) شاید از خستگی راه (به خواب رفت ، در خواب

حضرت امیر علیه السلام را دید، به او فرمود: بخاطر من ، از آن مرد) غاصب (بگذر و او را ببخش ، آن مرد عرض کرد: چرا از او بگذرم ؟ !حضرت فرمود: او هر سال به عزاداران حسین خدمت می کند، و این کار دائمی اوست ،

مرد بحرینی عرض کرد: از او گذشتم ، سپس از خواب برخاست و به بحرین آمد، همین که به بندر رسید، دید که آن غاصب

جهت دیدار او آمده ، وقتی پیش آمد، معلوم شد که آن گاو را برگردانده ، به علاوه قیمت شیر، از روزی که غصب شده تا

امروز، و علت این کار را چنین ذکر کرد که من در خواب دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام را که به من فرمود: چرا به فلان

شخص ستم کردی ؟ برو نزد او و از او حلالیت بخواه ، اما آن مرد بحرینی از پس گرفتن آن گاو و پول شیر آن امتناع

نمود، آن غاصب اصرار می کرد و مرد بحرینی امتناع می کرد، تا اینکه توافق نمودند، آن را در عزاداری امام حسین علیه

(. 326 السلام صرف کنند)

اهل خیر توجه کنند

سیدالشهداء فرمود: امسال اطعام را نصف کردی ؟

:شهید بزرگوار آیت الله دستغیب - ره - نقل می نماید که

مرحوم حاج محمد رضا بقال ساکن کوی آستانه هر ساله روز اربعین ، چهل من برنج طبخ کرده و به مردم می داد، سالی

که عازم کربلا شد، به فرزندانش سفارش می کند که روز اربعین ، چهل من برنج طبخ کنند و به مردم بدهند، در کربلا

بود که شب بعد از اربعین حضرت سیدالشهداء را در خواب می بیند، حضرت می فرماید: محمد رضا امسال که کربلا

آمدی ، اطعام را نصف کردی ؟

چون بیدار شد، نفهمید که جریان چیست ؟ تا اینکه پس از بازگشت به شیراز و دادن سه روز اطعام ، از فرزندش سؤال می

کند که امسال اربعین چه کردی ؟ گفت : به سفارش شما عمل کردم ، بالاخره اصرار کردم ، گفت : که امسال 20 من بیشتر

!!(327 پخت نکردم و بیست من را گذاردم برای هنگام مراجعت شما که این سه روز طبخ شد)

تنگ نظری یا وسوسه شیطانی

مشاهده می شود که برخی در اثر نادانی و یا وسوسه شیطانی و یا تنگ نظری و یا بهانه جوئی ، می گویند، جلسه 3 -

سیدالشهداء را نباید با مادیات آغشته کرد، هر کس که عاشق امام حسین است ، بخاطر خدا و امام حسین می آید، کسانی که

!بخاطر دنیا و مسائل مادی میخواهند شرکت کنند، چه بهتر که نیابند

اینها غافلند که جلسات حسینی برای جذب مردم است ، و اگر کسی بخاطر غفلت از حقیقت دین و

سیدالشهداء، به جلسه نمی

آید، ولی بخاطر مسائل مادی جذب دین می شود؟ چرا ما از راه مادیات مردم را به طرف دین جذب نکنیم ، یکی از

دستورات اسلامی که در موارد مصرف زکاة آمده است ، این است که به عده ای برای جذب به دین ، کمک

مالی شود که در

اصطلاح مولفة قلوبهم گفته میشود .شرکت در جلسات حسینی هر چند بخاطر مسائل مادی باشد دارای

فوائد متعددی است

.کسی که اطعام می دهد، ثواب اطعام مسلمانان و کمک به عزای حسینی و پاداش اخروی فراوان نصیبش

می شود1 -

.شرکت مردم در جلسات حسینی هر چند بخاطر دنیا، موجب گرمی مجالس و عظمت آن خواهد بود2 -

چه بسا افرادی که از اول همانند کودکان ، بخاطر دنیا به جلسه می روند، اما پس از مدتی جذب جلسات می

شوند و از3 -

.آن استفاده کامل می برند

چه بسا افرادی که در رهگذر جلسات با شنیدن يك سخن جذاب و يك حدیث دگرگون می شوند .امام

_____صادق علیه السلام4 -

فرمود: حدیث ما دلها را زنده می کند

شرکت کننده در عزای حسینی به هر نیت که آمده باشد، وقتی با آن جمعیت انبوه ، و فضای غم انگیز و حزن

و اندوه5 -

مردم ، مواجه می شود عظمت سینه زنی و شکوه نوحه خوانی و دلهای مالمال از محبت را می بیند، خواه

ناخواه در

.روحیه او اثر می کند، و بعنوان يك حادثه بزرگ و دگرگونی مهم در ذهن او نقش می بندد

آیا پس از این همه فوائد و نتایج عالی و ارزنده ، باز می توان گفت که نباید اطعام و خرج داد،

آیا اگر خداوند متعال هم می خواست با همین منطق با مردم برخورد کند، چه می شد، اگر خداوند هم بفرماید

هر که مرا می

خواهد عبادت کند، عبادت کند، و هر که بخاطر بهشت است ، عبادت نکند، لذا بهشتی در کار نیست !! چه

میشد؟ شما می

بینید که خداوند نیز برای هدایت بشر، علاوه بر عقل مردم ، از راه تشویق و ترغیب ، یعنی از راه نشان دادن

دوست

داشتنهای بشر، آنان را به سعادت دعوت کرده است ، تمام فلسفه باغ و گلستان و میوه و جویبار و حور و آنچه

در بهشت

.است ، بخاطر همین جهت است

بیمار را از طیب و دارو، دور نکنید

گاهی شنیده می شود که برخی از اهل جلسه ، از روی دلسوزی ، برای بزرگداشت جلسات عزا، و توبیخ اهل

معصیت4 -

، وقتی با معصیت کاری در جلسه مواجه می شوند، او را تحقیر می کنند، می گویند جلسه امام حسین جای

افرادی مثل تو

!!نیست

شرایخوار نباید به این جلسات بیاید، یا می گویند، نمی خواهد به جلسه بیایی و عزاداری کنی ؟ برو گناهت را

ترك کن ! و

اگر او گناه کند و به جلسه ! مانند این کلمات ، عزیزان من ، راه تبلیغ و نهی از منکر، راندن مردم از درگاه

حسینی نیست

هم بیاید بهتر است ، یا گناه کند و به جلسه نیاید؟ با آمدن به جلسه بیشتر به اصلاح او امید هست یا با

نیامدن او؟

درگاه امام حسین دارالشفاست ، حسین دلها را دگرگون می کند؟ بجای تبلیغ غلط و دور کردن مردم ، به اینگونه افراد،
محترمانه و در کمال اخلاص بگوئید؟ شما که به جلسه عزای حسینی می آئید و جزء عزاداران سرور شهیدان هستیید، چرا
گناه می کنید؟ به جلسه بیائید و گناه را هم ترك کنید، هیچکس را از درگاه حسینی ناامید نکنید، که خداوند و ائمه اطهار،
!! مجالس عزای حسینی را پناه و امید مردم قرار داده اند، آیا می شود بیمار را از طبیب و دارو دور کرد
معصیت کاران اگر به عزای سیدالشهداء دل نبندند، به کجا بروند؟ آری آنکه بیش از همه نیازمند حسین است
معصیت کارها
هستند،

به همه اهل مجلس به عنوان عزادار حسینی نگاه کنید

در مجلس امام حسین علیه السلام به همه احترام بگذارید، تشریفات و مراسم اهانت بار را رها کنید، مبدا
کسی بخاطر 5 -
کمبود مالی یا نداشتن ظاهر خوب و مسائلی از این قبیل مورد بی احترامی قرار گیرد، طبق روایت ، خداوند
دوستان خود
را میان مردم پناه کرده ، هیچکس را سبک نشمرید، شاید که از اولیاء خدا باشد، و در کافی روایت است که
خداوند متعال
فرمود:

هر کس به یکی از اولیاء خدا اهانت کند، در کمین جنگ با من است ، و با من اعلان نبرد داده است این مساله
نسبت به همه

می باشد، تا چه رسد به مجالس عزای حسینی ،
کوچکترین یا بزرگترین افراد در هر سطحی که باشند، مورد توجه و نظر سیدالشهداء و ائمه اطهار و صدیق
کبری سلام
لله علیها می باشند، در مجلس حسینی همه با عنوان عزادار حسینی شناخته می شوند، و اهانت و تحقیر به
یک عزادار،

تحقیر به عزادار حسین است

آری ، اولیاء خدا بیشتر در میان همین افراد فقیر و مستمند و تهیدست وجود دارند تا طبقات مرفه و پولدار،
دلها سوخته و
با صفا، که گرد و غبار قساوت بر آن نگرفته و به دنیا و عوارض آن کمتر آغشته شده ، در میان همین افراد فقیر و
متوسط
پیدا می شود تا دیگران ، اگر می بایست چیزی علامت خوبی باشد، این فقر است که علامت خوبی است نه
ثروت

حضرت فاطمه سلام لله علیها به مجالس نظر دارند

والد معظم جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید جلیل نجفی یزدی - ره - مؤلف کتاب شریف مناقب
اهل البيت
علیهم السلام که از عاشقان اباعبدالله الحسین و مجالس عزای حضرت و دلسوختگان آن حضرت بود، در منزل
ایشان هر
هفته صبح جمعه جلسه روضه و بیان احکام برقرار بود، جز در سالهای اواخر عمر شریف ایشان که به علت
بیماری

(طولانی ادامه جلسات مقدور نبود

ایشان می فرمود :شخص مستضعفی بود که در جلسه صبح جمعه شرکت می کرد، اما همینکه صبحانه را
می خورد، پا می
شد و می رفت ، من که می خواستم به ثواب اقامه عزا نیز بیشتر برسم ، از او تقاضا کردم ، که اندکی در
جلسه بنشیند تا
ما هم به فیضی برسیم ، آن مرد گفت : باشد، ولی هفته آینده همان کار سابق خود را تکرار کرد، ایشان باز
هم به وی تذکر
من به آن مرد گفتم اگر می خواهی چنین کنی: دادند، اما در هفته سوم آن مرد باز هم کار را کرد، والد معظم
می فرمود
دیگر نیا،

شب جمعه بود که والده معظم که از جریان بی اطلاع بود، در خواب می بیند بانوی محترمه ای (صدیق طاهره
در کمال

پوشش و حجاب ، از کنار منزل ما عبور می کنند، به ایشان عرض می کند که بی بی جان ، ما مجلس روضه داریم
!!تشریف بیاورید، ایشان می فرمایند :من به مجلس شما نمی آیم ، زیرا آن مرد را جواب کرده اید، او بیاید ما هم می آئیم
والد معظم می فرمود :آن مرد را پیدا کردم و اکرام نمودم و به او گفتم : به مجلس روضه ما بیا، هر وقت خواستی بنشین ،
هر وقت خواستی برو
عاقبت اهانت و بدگمانی به عزاداران حسینی
آقای سید محمود عطاران نقل کرد که سالی در ایام عاشورا در میان دسته سینه زنان ، جوانی زیبا در اثناء زنجیر زدن به
زنها نگاه می کرد، من طاقت نیاوردم ، غیرت کردم و او را سیلی زدم و از صف خارج کردم
چند دقیقه بعد دستم درد گرفت و به تدریج شدت کرد، تا اینکه به ناچار کار به دکتر کشید، دکتر گفت : علت درد را نمی
فهمم ولی روغنی داد تا دردش را ساکن کند
دست بیشتر می شد، به خانه آمدم و فریاد روغن را بکار بردم اما اثری نکرد، بلکه هر لحظه درد شدیدتر و ورم و آماس
می کردم ، شب خواب نرفتم ، آخر شب لحظه ای به خواب رفتم ، حضرت شاهچراغ علیه السلام را دیدم به
من فرمود :باید
آن جوان را راضی کنی ، فهمیدم که علت درد چیست ؟ هر طور بود آن جوان را پیدا کردم و معذرت خواستم تا
بالاخره
راضی شد، درست در همان لحظه درد ساکن شد و ورمها تمام شد، و معلوم شد که من خطا کرده ام و
بدگمانی بوده است و
(. 328بی جهت به عزادار سیدالشهداء علیه السلام توهین کرده بودم)
بارگاه حسینی بالا و پائین ندارد، همه محترمند
:شهید بزرگوار آیه الله دستغیب ره می فرماید
آقا سید عبدالرسول ، خادم) حرم حسینی (در همین سفر اخیر که این جانب به کربلا مشرف شدم
14 -رجب سال
88قمری از مرحوم سید عبدالحسین کلیددار حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام پدر کلیددار
فعلی که اهل فضل
و از خوبان بود نقل کرد که آن مرحوم شبی در حرم مطهر عربی پابرهنه و خون آلود را می بیند که
پای خونین و
کثیف خود را به ضریح زده و عرض حال می کند آن مرحوم ناراحت شد، فریاد می زند و دستور می
دهد آن زائر
یا حسین من گمان می کردم اینجا خانه تست ،: را از حرم بیرون نمایند، آن مرد عرب وقتی بیرون می
رفت گفت
!معلوم شد خانه دیگری است
همان شب آن مرحوم در خواب می بیند، که حضرت سیدالشهداء در ضریح مقدس روی منبر تشریف
دارند، ارواح
مؤمنین حضور دارند و حضرت از خدام خود شکایت می کند
کلیددار عرض می کند یا جداه مگر چه خلاف ادبی از ما صادر شده ؟ حضرت می فرماید :امشب
عزیزترین
میهمانهای مرا از حرم من با زجر بیرون کردی و من از تو راضی نیستم و خدا هم از تو راضی نیست ،
مگر
اینکه او را راضی کنی !! کلیددار عرض کرد :یا جداه من او را نمی شناسم و نمی دانم کجاست ،
حضرت فرمود:
خواهی و به حرم ما هم خواهد آمد و او را با ما کاری بود و آن (الان او در خانه حسین پاشا) نزدیک
خیمه گاه

.شفای فرزند فلج او بود که ما انجام دادیم ، فردا با قبیلہ اش می آیند، به استقبال آنها برو، از خواب بیدار شد

فردا با چند نفر از خدام می آید و آن زائر غریب را همانجا که حضرت فرموده بود پیدا می کند، دستش را می

.بوسد و با احترام به خانه خود آورده و بخوبی از او پذیرائی می کند
فردا هم به اتفاق سی نفر از خدام به استقبال می رود، مقداری که راه می رود می بیند جمعی هل
هلہ کنان) شادی

.(329کنان) می آیند و آن بچه فلج را که شفا یافته بود به همراه آورده به حرم مطهر مشرف می
شوند)

به علماء و وعاظ ایدهم لله تعالی بیشتر احترام بگذارید

من در اینجا ناگزیر از تذکری هستم که ممکن است حتی ناگوار نیز باشد، اما چاره ای از آن نیست ،
مشاهده6 -

می شود که در پاره ای از جلسات نسبت به مقام علم و علماء و اهل منبر و موعظه ، احترام لازم و
تقدیر و

.برخورد شایسته صورت نمی گیرد

عزیزان خوب می دانند، که اگر نبودند علماء اعلام و وعاظ و گویندگان گرانقدر دینی - در هر درجه و
سطحی-

امروز، این نعمت بزرگ و گرانقدر ولایت و محبت اهل بیت و این جلسات گرانقدر عزاداری و این شور و
عشق

.و صمیمیت نسبت به سیدالشهداء هرگز در دل ما جایگزین نمی گردید

مبادا که ما از کسانی باشیم که بر شاخه نشستہ ، از بن می برند، يك لحظه فکر کنید، شما احکام
دین مانند نماز و

روزه و خمس و حج و تقوی و اطاعت را از کجا فراگرفته اید؟

مگر می شود که کسی به دین و اهل بیت و سیدالشهداء علاقه مند باشد، اما از سربازان و
خدمتگزاران ، همانها که

.واسطه فیض الهی از ائمه اطهار به ما شده اند، تقدیر نکند

با کمال تأسف مشاهده می شود، که برخی از عزاداران در مجالس عزا، به سخنان گوینده و احادیث
و احکام دینی

، بی توجه هستند، کار بزرگ و مهم را فقط در مصیبت خواندن و مداحی و شور و سینه زنی ، می
پندارند، با منبر

و سخنان اهل منبر، به صورت يك تشریفات و مراسم برخورد می کنند،

و به دنبال همین تفکر باطل و برخورد ناهنجار و اهانت بار، بانیان مجالس ، و کسانی که از گویندگان و
علماء

برای سخنرانی دعوت می کنند، در احترامات لازمہ چه در برخورد و چه از نظر هدایا و خدمات مالی ،
تنگ

.نظری نشان می دهند

چرا بسیاری از مؤمنین و اهل خیر حاضرند، به يك خواننده ، که اشعاری می خواند و صدا و صوتی
دارد) که

خدا بر نفس گرم و سوزدل آن بیفزاید (دهها برابر بیشتر توجه و عنایت و بذل مال کنند، تا به آن گوینده
بزرگوار و

عالم دین و واعظ اهل البيت عليهم السلام ، آیا این جز بی توجهی به علم دین و علماء و سرد کردن
دانشمندان اهل

البیت در تبلیغ احکام دین است ؟

.چرا ما فقط دین را بی خرج و بی زحمت می خواهیم ، ملاك اهمیت دادن ما به دین ، اهمیت دادن
به علماء است

افسوس از غفلت ما نسبت به احوال علماء و بزرگان دین ، وقتی که با عزت نفس آنان همراه باشد، خدا می داند
 وقتی مشاهده می شود که نسبت به عالمی با تقوا و دلسوز، با آن همه مطالب ارزنده ، کمتر از يك جوان عادی و تازه به دوران رسیده که توفیق مداحی و ثناگوئی اهل بیت را پیدا کرده - تقدیر و احترام می شود، چه غربتی برای علم و علماء احساس می شود.
 احترام عالم از امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام یکی از شاگردان شیخ اعظم مرتضی انصاری اعلی الله مقامه ، بنام آخوند ملا عبدالله بهبهانی در اثر حوادث روزگار مبلغ پانصد تومان) که در صد سال پیش پول بسیار هنگفتی بوده است (مقروض می شود، و پرداخت این مبلغ هنگفت عادتاً برای او مجال می بود، خدمت استاد خود جناب شیخ انصاری می رسد و جریان را گزارش می دهد، شیخ می فرماید شما سفری به تبریز بروید، انشاء الله گشایشی خواهد بود ایشان حرکت می کند، و به تبریز رفته به منزل امام جمعه شهر وارد می شود، ایشان چندان اعتنائی به او نمی کند، پس از اذان صبح ، رئیس التجار شهر تبریز، نزد امام جمعه می آید و می گوید: آیا شب گذشته کسی از اهل علم نزد شما آمده است ؟ ایشان می گوید :بلکه يك نفر از اهل علم از نجف اشرف آمده است و من هنوز با ایشان صحبت نکرده ام که چرا آمده و کیست ؟ تاجر بزرگ شهر می گوید :خواهش می کنم ، میهمان خود را به من واگذار کنید، و سپس با کمال احترام شیخ را به منزل می برد، و میهمانی ترتیب می دهد، و در آن میهمانی پنجاه نفر از تجار را برای صرف ناهار دعوت می کند، پس از صرف نهار می گوید :آقایان شب گذشته ، در خواب دیدم که من بیرون شهر هستم ، ناگاه جمال مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که سوار هستند و رو به شهر می آیند، دویدم و رکاب مبارک را بوسیدم و عرض کردم: ای مولای من چه شده که تبریز ما را به قدوم مبارک مزین فرموده اید؟! حضرت فرمود:قرض زیادی داشتم ، آمده ام تا در شهر شما قرض خود را ادا کنم از خواب بیدار شدم ، و در فکر فرو رفتم ، خواب را اینگونه تعبیر کردم که حتما یکی از خواص درگاه آن حضرت قرض زیادی دارد و به شهر ما آمده است ، سپس فکر کردم که مقربان درگاه حضرت ، در درجه اول سادات و علماء هستند، منتهی مانده بودم که در کجا باید او را پیدا کرد، با خود گفتم : اگر از اهل علم است حتما نزد علماء می رود، پس از نماز صبح ، از خانه بیرون آمدم ، تصمیم داشتم اول خانه های علماء را جستجو کنم و سپس به مسافرخانه ها بروم ، اتفاقاً اول به منزل آقای امام جمعه رفتم ، و این جناب شیخ را یافتم و معلوم شد که ایشان از علمای نجف هستند و از جوار آن حضرت به شهر ما آمده اند تا قرض ایشان ادا شود و بیش از پانصد تومان بدهکارند،

من خودم يك صد تومان می دهم ، سایر تجار هم كمك کردند به گونه ای كه تمام قرض ایشان ادا شد و مبلغی نیز اضافه آمد كه با آن خانه ای در نجف اشرف خریداری نمود .
عالم متقی مرحوم حاج میرزا محمد بوشهری ، راوی این جریان كه نوه آن عالم نجفی می باشد، می فرماید :آن

(330خانه فعلا موجود است و به من ارث رسیده است)

نمونه های عینی از نتایج توسلات و جلسات عزاداری سیدالشهداء علیه السلام

مرد فرانسوی ، برای روضه نذر می کند

پنجاه سال قبل 14 محرم در مشهد مقدس ، شیخ محمد باقر واعظ می گفت كه سالی در ماه محرم از جانب تاجرهای

ایرانی مقیم پاریس برای خواندن روضه و اقامه عزاداری دعوت شدم به آن جا رفتم .
شب اول محرم بود كه يك نفر جواهرفروش فرانسوی با همسرش و پسر خود، در مركز ایرانیها كه من در آنجا

بودم آمد و خواهش كرد كه من نذری دارم ، روضه خوان خود را بفرستید به این آدرس ، ده شب بیاید برای من

روضه بخواند،

حاضرین به من گفتند، قبول كردم ، چون از روضه ایرانیها فارغ شدم ، مرا به منزل آن فرانسوی بردند، يك جلسه

می روضه خواندم ، هموطنان استفاده نمودند و گریه می كردند، آن فرانسوی و فامیلش با حالت

ناراحتی گوش

.دادند، گرچه فارسی نمی فهمیدند ولی تقاضای ترجمه را نمی نمودند، تا شب تاسوعا كار همینگونه انجام شد

شب عاشورا به واسطه اعمال مستحب و دعاها و زیارت ناحیه مقدسه ، به منزل آن فرانسوی رفتیم ، فردا آمد و

ملول بود، عذرخواهی كردیم كه شب عاشورا اعمال ویژه مذهبی داشتیم نشد، قانع شد و تقاضا كرد پس شب یازدهم

.بجای شب گذشته بیاید تا ده شب نذر من كامل شود

آن شب را هم رفتم ، روضه كه تمام شد، يكصد لیره طلا برایم آورده ، گفتم تا سبب نذر خود را نگوئید قبول نمی

كنم ، گفت : محرم سال گذشته در بمبئی (هندوستان) صندوقچه جواهراتم كه تمام سرمایه ام در آن بود، دزدیده

.شد، از غصه به حد مرگ رسیدم ، به گونه ای كه ترسیدم سكته كنم

ذوالجنح بیرون کرده سر و پای (زیر غرفه من جاده وسیعی بود و مسلمانان) به رسم تعزیه داری و شبیه خوانی

برهنه سینه و زنجیر زده عبور می كردند، من هم از پله بیرون کرده سر و پای برهنه سینه و زنجیر زده عبور می

كردند، من هم از پله فرود آمدم و میان عزاداران مشغول عزاداری شدم ، با صاحب عزا نذر كردم كه اگر به

كرامت خود جواهرات سرقت شده مرا به من رساند، سال آینده هر جا باشم ، صد لیره طلا نذر روضه خوانی كنم ،

چند قدم راه رفتم ، شخصی نفس زنان با رنگ پریده آمد، صندوقچه را به دستم داد و گریخت ، خوشحال شدم ،

مقداری به همراهی با عزاداران ادامه دادم ، سپس به خانه ام رفتم ، صندوقچه را باز كردم و شمردم حتی يك دانه

! (331هم دست نخورده بود)

خدمتگزار مخلص عزای حسینی شفا گرفت

محمد رحيم اسماعيل بيك مؤ منى بود با تقوى و شايسته كه در توسل به اهل بيت عليهم السلام و علاقه قلبى به حضرت سيدالشهداء عليه السلام كم نظير بود، ايشان مى گفت كه در شش سالگى به درد چشم مبتلا شدم ، سه سال طول كشيد، و سرانجام از هر دو چشم كور شدم ، تا اينكه در ماه محرمى ايام عاشورا در روضه خوانى كه در منزل دائى بزرگوارش حاج محمد تقى اسماعيل بيگ شركت نمود، هوا گرم بود و به مردم شربت خنك مى دادند، ايشان گويد : از دائى خود تقاضا كردم كه كار دادن شربت را به من بسپارد، فرمود : تو كه چشم نداری ؟ گفتم : يك نفر همراه من كنيد تا به من كمك دهد، قبول فرمود، در اثناء دان شربت بودم ، كه مرحوم معين الشريعه روضه حضرت زينب عليهاالسلام را مى خواند، من سخت متاءثر و گريان شدم ، به گونه اى كه از خود بيخود شدم ، در آن حال بانوى مجلله اى را ديدم كه فهميدم حضرت زينب عليهاالسلام است ، ايشان دست مبارك بر دو چشم من . كشيده و فرمود : خوب شدى و ديگر چشم درد نمى گيرى . بهوش كه آمدم ، چشم را باز كردم ، اهل مجلس را ديدم ، با شادى و خوشحالى به طرف دائى خود دويدم ، مردم با ديدن اين معجزه و عنایت منقلب شده ، اطراف مرا گرفتند، دائى من دستور داد تا مرا در اطاقى بردند و مردم را متفرق نمودند، ايشان خود مى گفت : چند سال قبل كه مشغول آزمایش بودم ، غافل شدم از اينكه اطراف من ظرفى پر از الكل است ، همين كه كبريت را روشن كردم ، الكل آتش گرفت و تمام بدن من از سر تا پا سوخت ، اما چشمانم سالم ماند، چند ماه در بیمارستان مشغول مداوا بودم ، از من مى پرسيدند : چگونه چشمت سالم مانده ؟ ! گفتم : اين عطای (332 حسينى است ، وعده فرموده اند كه تا آخر عمر چشمم درد نگیرد)

پای منبر در مجلس عزاء، میروی و سالم بر می گردی ؟
 :مرحوم آية الله دستغيب از عالم بزرگوار حاج سيد فرج الله بهبهانى نقل مى نمايد كه شخصى به نام عبدالله از توابع رامهرمز، ساكن در بهبهان در تاريخ 28 محرم سال 1383 قمرى (از يك پا فلج گرديد، به گونه اى كه ناچار شد با دو چوب زير بغل ، آن هم بزحمت اندكى حرکت كند، و براى زندگى او از طرف مؤ منين كمك مى شد .دكتر غلامى و همچنين دكتر فرهاد طيب زاده پزشك بیمارستان جندى شاهپور پس از عكسبرداری گفتند، پاى شما قابل علاج نيست ، در وسط زانوى شما سرطان مشاهده مى شود، به بیمارستان شركت نفت آبادان منتقل مى شود، آنجا هم بعد از برداشتن چهار عكس ، اظهار ياس مى كنند، و به بهبهان بر مى گردد، شخص مذکور گويد :در ميان اين مدت خوابهاى نويد دهنده مى ديدم كه قدرى راحت مى شدم ، تا اينكه شبى در خواب ديدم وارد منزل شما) عالم بهبهانى (شده ام ، دو نفر سيد بزرگوار نورانى زير درخت سيب تشریف دارند،

در این اثنا شما وارد شدید، بعد از سلام و تحیت ، آن دو بزرگوار خودشان را معرفی فرمودند، یکی از آن دو بزرگوار حضرت امام حسین علیه السلام و دیگری فرزند بزرگوار ایشان علی اکبر بودند، سپس به شما عنایتی کردند، من در این حال از شما درخواست کردم که شفای مرا از آن بزرگوار بخواهید، یکی از آن دو بزرگوار روز دوشنبه ماه جمادی الثانیه سال 84 پای منبری که برای عزاداری در منزل فلانی) عالم بزرگوار فرمود:

بهبهانی (منعقد است می روی و با پای سالم بر می گردی ،
از شوق از خواب بیدار شدم و به انتظار آن روز بودم ، آن عالم بزرگوار می فرماید :خواهش را برای من نقل

کرد، همان روز موعود دیدم که عبدالله با دو چوب زیر بغل آمد و پای منبر نشست
خودش می گوید پس از يك مدت حس کردم که پای فلج من تیر می کشد، گوئی خون در پایم جریان پیدا کرده است
، پای خود را باز و بسته کردم ، دیدم سالم شده ، هنوز صحبت روضه خوان تمام نشده بود که بدون عصا برخاستم
و نشستم و قضیه را به اطرافیان گفتم ، يك مرتبه صدای صلوات از اهل مجلس بلند شد و پای او سالم شد،
و در شهر مجلس جشن گرفتند، در منزل حقیر در 22 مهرماه 1343 نیز مجلس جشنی برپا و جمعیت کم نظیری

(.333حاضر و عکس برداری گردید)

نتیجه توسلات و عنایات اهل البیت علیهم السلام

:مرحوم آیت الله دستغیب از حاج عبدالرحیم سرافراز نقل می نماید که ایشان با خط خود نوشت
بیست سال قبل که اغلب مردم مبتلا به مرض حصه می شدند، در خانه حقیر هفت نفر به مرض
حصه در يك
اطاق بستری بودند،

شب هشتم ماه محرم بود، با خاطری پریشان به مجلس عزاداری می رفتم ، و در قلب خود شفای
هفت مریض خود
را به وسیله عزیز زهرا علیهاالسلام از خداوند می خواستم
وقتی از جلسه برگشته به منزل رسیدم ، دیدم بچه ها اطراف منقل نشسته و نان کمی که از شب و
روز قبل باقی

مانده بود روی آتش گرم می کنند و با اشتهای کامل مشغول خوردن آن نانها هستند
با دیدن این منظره عصبانی شدم ، زیرا خوردن نان ، آن هم نان مانده از قبل برای ابتلا به حصه ضرر
دارد،

دختر بزرگم که حالت عصبانیت مرا دید گفت : ماها خوب شده ایم ، از خواب برخاستیم ، گرسنه
بودیم ، الان نان

و چائی می خوریم ، گفتم : خوردن نان برای مرض حصه خوب نیست
گفت : ای پدر بنشین تا خواب خودم را تعریف کنم ، ما همگی خوب شده ایم ، در خواب دیدم ، اطاق
بسیار روشن
شده است ، مردی آمد و فرش سیاهی در این قسمت از اطاق پهن کرد و نزدیک درب با ادب ایستاد،
در این هنگام
، پنج نفر افراد بسیار محترم و بزرگوار وارد اتاق شدند که يك نفر از آنان بانوی مجلله ای بود، اول به
طاقچه های
اطراف آن اتاق و به نوشته هایی که نام چهارده معصوم روی آنها نوشته بود، خوب با دقت نگاه کردند،
سپس

فرش سیاه نشستیم ، قرآن های کوچکی از بغل بیرون آورده و قدری تلاوت کردند، پس از آن یکی از آن ها شروع کرد به روضه حضرت قاسم علیه السلام به عربی خواندن ، من از تکرار اسم حضرت قاسم ، فهمیدم که روضه حضرت قاسم است ، و همه آن ها مخصوصا آن بانوی مجلله شدیداً گریه می کردند، سپس آن مرد اولی در ظرفهای کوچکی چیزی مثل قهوه آورد و جلو آنها گذارد .
من از اینکه افرادی با این جلالت چرا پاهایشان برهنه است ، تعجب کردم ، جلو رفتم و گفتم : شما را بخدا کدامیک از شما حضرت علی علیه السلام است ، یکی از آنها فرمود : منم ، ایشان خیلی با مهابت بود، گفتم : شما را بخدا چرا پاهای شما برهنه است ایشان با حالت گریه فرمود : ما در این ایام عزاداریم و پای ما برهنه است ، فقط پای آن بانو در همان لباس پوشیده بود، گفتم : ما بچه ها همگی بیماریم ، مادر هم مریض است ، خاله ما هم مریض است ، حضرت علی از جای برخاست و دست مبارك بر سر و صورت يك يك ما کشید و فرمود : خوب شدید، گفتم :
مادرم هم مریض است ، فرمودند : مادرت باید از دنیا (برود)
از شنیدن این حرف گریه ام گرفت ، التماس کردم ، با عجز و لابه من ، حضرت برخاستند، دستی هم از روی لحاف بر مادرم کشیدند، سپس برخاستند، و در حالی که از اطاق بیرون می رفتند رو به من کردند فرمودند : بر شما باد به نماز که تا انسان پلک چشمش به هم می خورد باید نماز بخواند، تا در کوچه دنبال آنها رفتم ، دیدم که مرکبهای سواری آنها روپوش سیاه دارد، از خواب که بیدار شدم ، صدای اذان را شنیدم ، دست به دست خود و برادرانم و خاله و مادرم گذاشتم ، دیدم هیچکدام تب نداریم ، برخاستیم و نماز صبح را خواندیم ، چون زیاد احساس گرسنگی می کردیم چائی درست کرده با همان نانی که بود، مشغول شدیم . و
(334 اینگونه بود که تمام آن هفت نفر شفا پیدا کرده سالم شدند و احتیاج به دکتر و دوا پیدا نکردند)
خدمت به پدر و مادر و لطف سیدالشهداء
:شهید بزرگوار آیت الله دستغیب ره می فرماید
یکی از افراد مورد اعتماد و از اهل علم در نجف اشرف نقل کردند که مرحوم عالم زاهد شیخ حسین مشکور فرمود:
در خواب دیدم که در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام هستم ، جوان عربی وارد حرم شد، با لبخند به حضرت سلام کرد، حضرت هم با لبخند جواب دادند، از خواب بیدار شده ، فردا شب که شب جمع بود، به حرم مطهر مشرف شدم گوشه ای ایستادم ، ناگاه دیدم همان عرب را که در خواب دیده بودم ، وارد شد چون مقابل ضریح مقدس رسید با لبخند به آن حضرت سلام کرد، ولی حضرت سیدالشهداء را ندیدم ، آن عرب را زیرنظر داشتم تا وقتی از حرم بیرون آمد، دنبالش رفتم و خواب خود را نقل کردم و پرسیدم ، چه کرده ای که امام علیه السلام با لبخند به تو جواب می دهد؟

او گفت : من پدر و مادر پیری دارم و در چند فرسخی کربلا ساکن هستیم ، شبهای جمعه که برای زیارت می آئیم ، یک هفته پدرم را سوار بر الاغ کرده می آورم و هفته دیگر مادرم را، در يك شب جمعه که نوبت پدرم بود وقتی او را سوار کردم ، مادرم گریه کرد و گفت : باید مرا هم ببری ، شاید تا هفته دیگر من زنده نباشم من گفتم : هوا سرد است ، باران می بارد، اما مادرم قبول نکرد، به ناچار پدرم را سوار کردم و مادر را به دوش کشیدم و با زحمت بسیار به حرم مطهر آمدم ، وقتی با آن حال پدر و مادر وارد حرم شدم ، حضرت سیدالشهداء را دیدم و سلام کردم ، آن بزرگوار به رویم لبخند زد و جوابم را داد، و از آن موقع به حال هر شب جمعه که مشرف (335می شوم ، حضرت را می بینم و با تبسم بمن جواب می دهد)

بت پرستی که سینه و دست او نسوخت

:مرحوم آیت لله دستغیب ره می فرماید
سید بزرگوار مرحوم دکتر اسماعیل مجاب عجائبی از دورانی که در هندوستان زندگی می کرد و مشاهده نموده بود نقل می کرد، از آن جمله می گفت : عده ای از بازرگانان هندو) بت پرست (به حضرت سیدالشهداء معتقد و علاقه مندند و برای برکت مالشان با آن حضرت شریک می شوند، یعنی در سال مقداری از سود خود را در راه آن حضرت صرف می کنند بعضی از آن ها روز عاشورا بوسیله شیعیان شربت و پالوده درست کرده و خود به حال عزا می ایستند و به عزاداران می دهند یکی از آنان عادت داشت که خود همراه سینه زنها حرکت می کرد و با آن سوخت ، جز دست ها سینه می زد؛ وقتی مرد، طبق مراسم مذهبی خودشان ، بدن او را سوزاندند . همه بدنش

راست و قطع او از سینه اش که نسوخت

فامیل او، دو قطع را به قبرستان شیعیان آورده و گفتند :این دو عضو مربوط به حسین شماسست و این مطلب مشهور و مسلم است که جماعتی از هندو هر مسأله شبهای عاشورا در آتش می روند و نمی

(336سوزند.)

مخلصش را در عزا آتش نمی سوزد به هند

مؤ لف گوید :والد معظم مرحوم حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج سید جلیل نجفی یزدی صاحب کتاب شریف مناقب اهل البيت عليهم السلام نقل می فرمود از پدر بزرگوارشان حضرت آية الله حاج سید عبدالحی ، که از علماء طراز اول شهر یزد و از شاگردان حضرت آية الله العظمی سید محمد کاظم یزدی صاحب العروة الوثقی- و خویشاوندان ایشان بوده و از حضرت آية الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی اجازه اجتهاد داشته که در اول مناقب به طبع رسیده است ، ایشان در سالی که به دعوت شیعیان هند، و از طرف صاحب عروة - رضوان الله علیه - به هند رفته بودند، در آنجا خود منظره به آتش رفتن شیعیان را دیده بودند، و نقل می کردند که حرارت آتش آنقدر زیاد بود که عده ای بر نرده های چوبی که اطراف صحنه قرار داده شده بود، مدام آب می پاشیدند تا حصار از بین نرود.

آری وقتی که اشك دیدگان عزادار حسینی ، آتش جهنم را خاموش کند، چرا عزای حسینی ، آتش ضعیف دنیا را بی

اثر نکند، و ما به همین نعمت بزرگ الهی برای آخرت خود دلبسته ایم

مخلصش را در عزا آتش نمی سوزد به هند

پس یقین دادن آتش دوزخ هم او را راه نیست

قابل توجه فراوان عزاداران سیدالشهداء

:شهید آیه الله دستغیب ره می فرماید

نقل نمود که پدرم سخت (337) مرحوم حاج میرزا علی ایزدی فرزند مرحوم حاج محمد رحیم مشهور به آبگوشتی

مریض شد، به ما دستور داد تا او را به مسجد ببریم ، من گفتم : این کار برای شما سبک است ، زیرا

تجار و بزرگان به عیادت شما می آیند و در مسجد مناسب نیست ، ایشان گفت : من می خواهم در خانه خدا بمیرم . زیرا

علاقه بسیاری به مسجد داشت ،

به ناچار ایشان را به مسجد بردیم تا شبی که بیماری ایشان شدید شد و در حال اغماء بود که او را به منزل آوردیم ،

در آن شب در حال سكرات مرگ بود، ما به مردن ایشان یقین کردیم ، به گوشه ای نشستیم مشغول گریه و مذاکره

کارهای بعد از رحلت مثل غسل و کفن و محل دفن و مجلس ترحیم بودیم

هنگام سحر بود که ناگاه دیدیم ، ایشان من و برادرم را صدا می زند، وقتی آمدیم دیدیم عرق بسیاری بر بدن اوست

، بما گفت : آرام باشید، و بروید بخواهید وم بدانید که من از این بیماری خوب شده ام و نخواهم مرد صبح که شد اثری از بیماری در او نبود، بسترش را جمع و او را به حمام بردیم و این جریان در شب

اول محرم

سال 1330 قمری اتفاق افتاد، اما حیا مانع شد تا از سبب شفای ایشان سؤال کنیم

تا اینکه در موسم حج ، حساب و کتاب کارها را نمود و با نخستین قافلہ حرکت کرد، ما تا يك فرسخی شیراز تا باغ

جنت ، ایشان را بدرقه کردیم و شب را با او بودیم ، ایشان بما گفت : شما که نپرسیدید که چه شد که خوب شدم ،

خودم می گویم ، در آن شب مرگ من فرارسیده بود و من در حال سكرات مرگ بودم ، در آن حال خود را در

محلّه یهودیها دیدم و از بوی گند و هول منظره آن ها سخت ناراحت شدم و دانستم همینکه بمیرم جزء آنها خواهم

بود، در آن حال به خداوند ناله کردم ، صدائی شنیدم که میگفت : اینجا محل ترك کنندگان حج است ، من گفتم : پس توسلات وم خدمات من به سیدالشهداء چه شد؟ ناگاه آن منظره هولناك به منظره

دل انگیزی تبدیل شد

و به من گفتند، تمام خدمات تو پذیرفته است و به شفاعت آن حضرت ده سال بر عمر تو افزوده شد و مرگ تو به

تاخیر افتاد تا حج واجب را بجا آوری

مرحوم ایزدی نقل نمود که پیش از محرم 1340 ده سال بعد پدرم به بیماری مختصری دچار شد، خودش گفت:

شب اول محرم موعد مرگ من است ، و درست در همان شب یعنی شب اول محرم هنگام سحر از دار دنیا رحلت

رحمة الله علیه.(338) نمود

عنایت سیدالشهداء بخاطر خدمت به بانوی علویه

محدث نوری رضوان الله علیه ، از فقیه بزرگوار، عمدة الفقهاء الکاملین و اسوة العلماء الراسخین جناب حاج میرزا

:خلیل طهرانی ، بعد از تمجید و تعریف بسیار زیاد از ایشان ، نقل می فرماید که فرمود
مرحوم پدرم می فرمود :هستی من و تمام اولادم از برکت يك بانوی علویه فرزند حضرت زهرا سلام
لله علیها (که)
در جوار امام حسین علیه السلام بود می باشد، عرض کردم : چگونه ؟ فرمود :من قبل از اینکه ازدواج
کنم ، در
طهران بودم ، و در دلم عشق زیارت کربلا بود،
اگر می خواهی به زیارت امام : در عالم خواب دیدم ، مردی زیباروی که لباس سفیدی دربر داشت ،
به من گفت
!حسین علیه السلام بروی ، عجله کن ، که دو ماه دیگر راه بسته می شود و پرنده پر نمی زند
وقتی بیدار شدم ، آماده زیارت شدم ، تاریخ جواب را یادداشت کردم ، و به زیارت حضرت آمدم ، دو ماه
نشده بود
که راه بسته شد و من به درستی خواب و سخن آن مردی که به من خبر داد، پی بردم ،
ایشان که در علم طب مهارت داشت ، در آن جا به طبابت و معالجه بیماران پرداخت (تا اینکه) عالم
بزرگوار و)
فقیه عالی مقام (صاحب الریاض ، بخاطر موفقیت من در معالجه بیماران مردم را به من مراجعه می
داد، مدتی
گذشت ،
روزی در مطب نشستہ بودم که بانویی با خدمتکار خود به مطب آمده ، وقتی همه مردم رفتند، نزد
من آمد، دو
دستش را به من نشان داد، دیدم که بیماری خوره گرفته است ، و آنقدر ضعیف شده که جز استخوان
از او چیزی
نمانده بود، با دیدن این وضع ، ناراحت شدم ، به او گفتم : من نمی توانم این مریض را معالجه کنم ،
از گفته من
آهی کشید و با حسرت بیرون رفت ، دلم شکست ، آن خانمی که خدمتکار او بود صدا زد و گفتم :
این بانو کیست ؟
یعنی پدر و مادرش هر دو سید(گفت : از زن نامش صاحبہ بیگم و علویہ است ، و هم از ناحیہ پدر و
هم مادر،
هستند (شوهرش نیز سید بوده است ، از هند با ثروت بیشماری به اینجا آمده است ، تمام آن اموال
را برای امام
!حسین علیه السلام خرج کرده است ، الان دستش تھی ، در عین حال مبتلا به این بیماری که
دیدی شده است
با شنیدن این سخنان (گفتم : بگو بیاید تا او را معالجه کنم ، آمد، شروع کردم به معالجه او، شش
ماه طول کشید،)
تا اثر بهبودی در او ظاهر شد، و شروع کرد به روئیدن گوشت در بدن او، هنوز يك سال نگذشته بود،
که کاملاً
خوب شد و اثری از بیماری در او نماند،
این بانوی علویہ ، از این به بعد، نزد من می آمد و به من بسیار مهربانی می نمود، همانند مهربانی
مادر به
فرزندش ، بلکه بیشتر !تا اینکه مدتی گذشت
برای سفر آخرت آماده شو !ده روز بیشتر از عمر تو نمانده است
در عالم خواب دوباره همان مردی را که قبلاً به من خبر بسته شدن راه کربلا را داده بود دیدم ، به من
گفت : برای
سفر آخرت آماده شو، که از عمر تو جز ده روز نمانده است
و انا الیہ راجعون ، □ ، انا □ از خواب برخاستم اما بسیار نگران و وحشت زده بودم ، گفتم لا حول و
لا قوۃ الا با

با خود گفتم : این اواخر عمر من است ، در همان روز تب کردم ، تب زیاد شد، بگونه ای که بستری شدم ، آن بانوی علویه ، مرا پرستاری می کرد و نیازهای مرا برآورده می نمود، تا اینکه روز دهم شد، دوستان من اطراف من جمع شدند، و مرا نظاره می کردند، من نیز به آنها نگاه می کردم ، که ناگاه متوجه شدم که به عالم دیگر رفته ام ، هیچکس از اطرافیان خود را ندیدم ، ناگاه دیوار شکافته شد و دو مرد که دارای مهابت بسیار بودند نزد من آمدند، یکی نزد سر و دیگری پائین پام نشست ، آنها به من کاری نداشتند، اما خودم را به گونه ای می دیدم که گویا رگه‌هایم به آنها متصل است تا اینکه روح به حلقوم من رسید، در این میان دوباره (دیوار شکافت ، مردی بیرون آمده به آن دو نفر گفت : او را رها کنید، گفتند ما ماءموریم . آن مرد گفت : حضرت حسین علیه السلام به نزد خداوند برای بازگشت او به دنیا واسطه شده است ، آن دو با شنیدن این پیغام برخاستند و رفتند، و من خودم را در دنیا دیدم چشم باز کردم ، دیدم اطرافیانم ، آماده مرگ من هستند، با باز شدن چشم من ، همگی خوشحال شدند، ناگاه آن بانوی علویه وارد اتاق شد و گفت : ای جماعت ، شما را بشارت باد که فلانی شفا یافت ، جدم حسین علیه السلام نزد خداوند برای شفای او شفاعت نمود، اطرافیانم پرسیدند جریان چیست ؟ گفت : نزد قبر جدم حسین علیه السلام رفتم ، و راجع به شفای این بیمار، گریه و زاری کردم تا نزد خداوند واسطه شود، **یا جداه شفای فلانی را می خواهم** امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم ، عرض کردم : یا جداه شفای فلانی را از شما می خواهم ، حضرت ، ای سرور من ، من این چیزها را نمی فهمم ! شفای فلانی را می : فرمود : عمر او سر آمده است ، عرض کردم من دعا می کنم و از خداوند می خواهم ، اگر مصلحت دید اجابت می کند، حضرت دو دست: خواهم ، فرمود خویش به آسمان بلند نمود و دعا کرد، سپس فرمود :بشارت باد تو را، که خداوند متعال دعای مرا در شفای فلانی اجابت نمود، سپس پدرم فرمود :ای پسر، بانوان علویه ، مقام بلندی دارند و من از آنها عجائبی دیده ام ، و پاره ای از کرامات آنها را نقل نمود، و بسیار به بانوان علویه بیش از مردان علوی اعتقاد داشت ، و عمر پدرم در آن هنگام بیست و هفت یا هشت سال بود، و هنگام رحلت نزدیک نود سال داشت (339و خداوند به ایشان نیز پنج فرزند پسر عنایت نمود).

درس عبرتی که ما شیعیان باید از شیعیان اهل کوفه نسبت به انقلاب اسلامی بگیریم
در پایان توجه شیعیان و پیروان سیدالشهداء را به نکته ای جلب می کنم ، نکته ای حساس که عدم توجه به آن باعث مصائب بزرگ خواهد بود، آیا تا به حال راجع به مردم کوفه و احوالات آنها فکر کرده اید، آیا می دانید که کوفه امید اهل البیت بوده است ؟ آیا

می دانید که امیرالمؤمنین در جنگهای خود از مردم کوفه کمک گرفته ، و همین مردم کوفه بوده اند که به حضرت کمک داده اند و در این میان متحمل مشکلات و رنجها و مجروحین و کشته های فراوان شده اند، اینگونه نبوده که مردم کوفه از اول بی وفائی و سستی را سرلوحه کار خود قرار دهند، این مردم کوفه اکثریت قاطع آن ها، شیعه و طرفدار اهل البیت بودند، لذا می بینید که وقت ورود اهل البیت به کوفه ، شهر یکپارچه عزا و شیون بود، اینها دلپایشان همچنان طرفدار امام حسین بود! اما چه فایده ، که دستها و شمشیرهایشان بر علیه سیدالشهداء بود، ابا عبدالله الحسین علیه السلام مردم را اینگونه معرفی می کند مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه بر سر زبان ایشان است ، آنها اطراف دین و طرفدار دین هستند، تا وقتی که زندگی آنها به خوبی اداره شود، اما وقتی دچار سختی شدند (دین با دنیا تضاد پیدا کرد (دیندارها کم می شوند مردم کوفه بی دین نبودند، حتی دشمن امام حسین نیز نبودند، اما باری به هر جهت و لاابالی بودند، برای گذرای زندگی حاضر بودند، امام حسین را بکشند و به عبدالله کمک کنند آری عیب مردم کوفه در این بود، که اول کار بسیار پرشور و با احساسات و با شعارهای گوناگون به میدان آمدند، اما وقتی پای عمل رسید و مشکلات انقلاب و استقامت در مقابل دشمنان را دیدند، نتوانستند استقامت کنند، مردم کوفه اول به حضرت امیر کمک دادند، اما پس از آنکه زحمات و مشکلات و مجروحین و کشته های بسیار در این راه دادند، عقب نشینی کردند و بخاطر همین عقب نشینی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام بارها از آن ها شکایت نمود، و بر آن ها نفرین کرد، در یکی از همین سخنرانیها فرمود: ای عجب ، بخدا سوگند، اتحاد اینها) معاویه و همراهان او (بر کار نادرست خود و تفرقه شما بر کار حق خودتان ، دل را می میراند و غم و غصه به بار خواهد آورد، دلهای شما زشت و دلپایان غمین باد وقتی که مورد هدف قرار می گیرید و به شما حمله می کنند ولی شما اقدام نمی کنید، خدا عصیان می شود و شما راضی هستید، وقتی شما را در گرما فرمان کوچ می دهم ، میگوئید هوا گرم است ، مهلت بده تا گرما کم شود و در سرما می گوئید، مهلت بده ، سرما برطرف شود، شما که از سرما و گرما گریزانید، بخدا که از شمشیر بیشتر فرار می کنید ای نامردمهایی که آثار مردانگی در شما نیست ، ای کسانی که در عقل مانند اطفال و زنهای در حجله هستید، دوست داشتم که شما را نمی دیدم و شما را نمی شناختم ، همان شناختی که بخدا سوگند پشیمانی و اندوه به دنبال داشت ، خدا شما را بکشد که دل مرا چرکین کردید و سینه ام را از خشم آکندید و در هر نفس پی در پی به من غم و (340 غصه خوراندید.)

و در خطبه دیگری می فرمود: ای مردمی که بدنهایشان با هم ولی خواسته هایشان مختلف است ، سخنان

(شعارهای) شما سنگهای سخت را نرم می کند ولی کار شما دشمنان را به طمع می اندازد، تا آنجا که می فرماید

(341 شما را چه شده ، دارویتان چیست ؟ مداوای شما چیست ؟ آنها هم مردانی هستند مثل شما؟)

و سرانجام حضرتش مردم کوفه را نفرین نمود، و فرمود: بخدا قسم پسری از قبیله بنی ثقیف بر شما مسلط خواهد شد که از حق روی گردان است ، سبزه شما را می خورد و پیه شما را آب می کند، بیاور ای اباوذح

آنچه داری ،
(نهج البلاغه)
و در جاهای دیگر : بعد از اینکه بسر این ارطاة از جانب معاویه ، یمن را اشغال نمود حضرت در خطبه فرمود:

بخدا نمی بینم مگر اینکه این گروه بزودی بر شما پیروز می شوند، این نه بخاطر حقانیت آنهاست بلکه بخاطر فرمانبرداری و استقامت آنها و در مقابل معصیت شماست ، بخاطر کمک دادن آنها و رها کردن شماست ، بخاطر

آباد کردن آنها شهرهای خودشان را و فاسد نمودن شما شهرهای خودتان است

بخدا سوگند ای اهل کوفه دوست داشتم شما را مثل ده دینار با يك دینار عوض کنم - ده تا از شماها بدهم و یکی از آنها بگیرم !! سپس دستهای خویش را به آسمان بلند نموده عرضه داشت

خدایا من از اینها ملول و اینها هم از من ملول شدند، من از دست اینها ناراحت و اینها هم از من ، بجای اینها بهتر

از این را به من بده و به اینها بدتر از من نصیب کن

خدایا تعجیل کن) در عقوبت ایشان (به وسیله جوان ثقفی آن مرد متکبر که سبزی اینها را بخورد)
(342 و میان اینها به حکم جاهلیت حکم کند و از نیکانشان نپذیرد و از گنه کارانشان نگذرد)

و این چنین بود که مردم عراق پس از امام حسین دیگر روز خوش ندیدند، پس از حضرت علی ، معاویه بر سر کار آمد و کرد آنچه کرد، که قبلا اندکی از آن را در جنایات معاویه بر شیعیان ذکر کردیم ، و همینطور مصیبت آنها ادامه داشت و در کمال ذلت به سر بردند تا در زمان حجاج ابن یوسف ثقفی که جنایتکار تاریخ اسلام به شمار می آید، شعبی گوید: اگر هر امتی خبیث و فاسق خود را بیاورد و ما

(343 حجاج را بیاوریم ، ما بر همه غلبه خواهیم کرد)

این جنایتکار که حرمتی برای اسلام و مسلمین باقی نگذارد بیست سال بر عراق حکومت کرد و تا توانست از شیعیان کشت و شکنجه نمود و به زندان افکند، که فجایع اعمال او در تاریخ مذکور است ، و بسیاری او را کافر می دانند، همو که گفته اند یکصد و بیست هزار نفر را با شکنجه کشت و وقتی مرد هشتاد هزار نفر در زندان محبوس

(344 بودند که سی هزار نفر از آنها زنان بودند)

هان ای ملت بزرگوار و شهیدپرور ایران ، انقلاب اسلامی خود را که نتیجه آن همه فداکاری و شهادتها و شکنجه هاست از دل و جان پاسدارید

مبادا که دل به دنیا دهیم و از انقلاب خود بخاطر حرص و طمع و یا مشکلات ، غافل گردیم و یا به آن پشت کنیم ،

امروز حکومت اسلامی نعمت عظمای الهی است ، همان است که قرنهای متمادی آرزوی انبیاء و اولیاء بوده است
 ، اما نصیب من و شما شده است ، شما این نعمت ارزشمند را ارزان بدست نیاوردید که ناچیز به پندارید
 ناشکری و ناسپاسی و بی توجهی به دین و نقشه های دشمنان دین ، و رها کردن دین در مقابل دشمنان ، سرنوشتی
 سخت و عذابی دردناک در پی دارد که مردم کوفه امروز عبرت ما می باشند،
 سربلند باد ملت قهرمان ایران ، برافراشته باد پرچم جمهوری اسلامی ایران و نهضت همیشه جاوید کربلای حسینی

،، پرطنین باد خروش مسلمین جهان و شعار کوبنده : ما اهل کوفه نیستیم ، علی تنها بماند

این گنج پربهاست که ارزان نمی دهم مهر ترا به عالم امکان نمی دهم

جان می دهم به شوق وصال تو یا حسین

تا بر سرم قدم نهی ، جان نمی دهم

ای خاک کربلای تو مهر نماز من

آن مهر را به مهر سلیمان نمی دهم

1- کمال الدین ج 1 ص 318

3- فضائل الشیعة و اختصاص شیخ مفید - ره - 2

3- تفسیر فرات ابن ابراهیم ص 207

الغدیر ج 7 ص 301 از خصائص نطنزی - 4

5- کامل زیارات ص 56 و اصول کافی ، باب مولد الحسین حدیث 4

- بحار ج 43 ص 243 از امالی صدوق - ره - 6

- بحار، ج 43 ص 243 از امالی صدوق - ره - 7

بحار ج 43 ص 238 از عیون اخبارالرضا علیه السلام - 8

بحار ج 43 ص 243 از امالی صدوق و ص 245 از عیون و ص 254 از مناقب - 9

10- اصول کافی باب مولد الحسین حدیث 4

11- کامل زیارات ص 50

12- کامل زیارات ، ص 53

13- کامل زیارات ، ص 70

14- کامل زیارات ص 68

15- کامل زیارات ص 53

16- بحار ج 43 ص 286

17- بحار ج 43 ص 285

18- مدینه المعاجز ص 259

19- مدینه المعاجز ص 259

20- بحار ج 43 ص 265 و 264

21- بحار ج 43 ص 269

22- بحار ج 43 ص 281

23- بحار ج 43 ص 291

24- بحار ج 43 ص 291

25- نفس المهموم ص 15

اصول کافی 26 -

اصول کافی 27 -

28- بصائر الدرجات ص 408

29- بصائر الدرجات ص 208

30- مدینه المعاجز ص 247

31- مدینه المعاجز ص 246

32- مدینه المعاجز ص 246

- 33- بحار ج 44 ص 184 .
 شریح نهج البلاغه ج 4 ص 31 ابن ابی الحدید 34 -
 صحیح بخاری در سه جا جزء اول کتاب العلم و در کتاب المرض و کتاب الجهاد و السیر، صحیح مسلم
 آخر 35 -
 (باب وصایا، احمد ابی حنبل در مسند جزء اول ص) 325 منقول از کتاب النص و الاجتهاد
 برای اطلاع از این جریان به کتب مورخین اسلام مثل تاریخ طبری و ابن اثیر و طبقات ابن سعد و غیره
 36 -
 .مراجعش شود
 .شهرستانی در ملل و نحل نیز این جمله را نقل نموده است 37 -
 این حدیث را به الفاظ و مضامین گوناگون و شبیه به یکدیگر بزرگان اهل سنت مانند خوارزمی در
 مناقب ص 38 -
 39 و حاکم در مستدرک 3 ص 149 و ذهبی در تلخیص و دیگران آورده اند راجع الغدیر ج 2 ص 301 و
 302 .
 داستان تهدید خانم حضرت فاطمه را به آتش ، بزرگان اهل سنت همانند جوهری در السقیفه و ابن
 قتیبه در 39 -
 .الامامة و السياسة و طبری در تاریخ خود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 1 نقل نموده اند
 .ملل و نحل شهرستانی در مسأله یازدهم از متفردات نظام 40 -
 تاریخ طبری ج 2 ص 619 ، ذهبی در میزان الاعتدال ج 3 ص 215 و ابن قتیبه در الامامة و السياسة
 (السبعة 41 -
 .السلف ص 16
 جریان مذکور را عموم مورخین و ترجمه نویسان همانند طبری و ابن اثیر و زبیر ابن بکار و سایرین ذکر -
 42
 کرده اند و از مسلمات تاریخ است
 237 و عماد ابن کثیر در مسند صدیق از حاکم نیشابوری (النص و الاجتهاد) / 43 - کنز العمال 5
 .کنز العمال شماره 4862 و جامع بیان العلم 44 -
 . 140/ 45- طبقات ابن سعد 5
 (تذکره الحفاظ ذهبی و ابن عساکر) اضاء علی السنة المحمدیه 46 -
 (تذکره الحفاظ ذهبی و ابن عساکر) اضاء علی السنة المحمدیه 47 -
 .مأخذ قبل 48 -
 (حاکم در مستدرک ص 102 جلد 1 اضاء علی السنة المحمدیه 49 -
 (ابن سعد و ابن عساکر) اضاء علی السنة المحمدیه 50 -
 (51- مسند احمد) 4:99 الغدیر ج 10 ص 351
 حاکم نیشابوری در مستدرک 3:124 و ذهبی در التخلیص آورده اند و هر دو به صحت آن اعتراف کرده
 اند 52 -
 ((النص و الاجتهاد
 .النص و الاجتهاد 53 -
 الفصول المهمه ص (63 و شرح ابن ابی) فخر رازی در تفسیر کبیر و قوشجی در شرح التجرید و
 دیگران 54 -
 (الحدید ج 1
 (جزء اول ص) 50 بنقل از النص و الاجتهاد 55 -
 .شرح تجرید قوشجی که از محققین اهل سنت می باشد 56 -
 .شرح تجرید قوشجی 57 -
 .دلائل الصدق ج 3 ص 99 از قوشجی در شرح تجرید 58 -
 .به نقل از النص و الاجتهاد 59 -
 .به نقل از النص و الاجتهاد 60 -
 صحیح بخاری کتاب صلاة التراویح 61 -

- احمد امین در ص 287 از فجرالاسلام به نقل النص و الاجتهاد62 -
تمام مورخین در حوادث سال 17 هجری این جریان را نگاشته اند، همانند حاکم نیشابوری در مستدرک و آن63 -
را صحیح شمرده است
ابی عمر ابن الخطاب ان : علامه امینی در الغدیر ج 6 ص 187 نیز این حکم را از مالک آورده است که -
64
یورث احدا من الاعاجم الا احدا ولد فی العرب
. 65- سلیم ابن قیس ص174
راجح الانساب للبلاذری66 -
مسند احمد و مستدرک حاکم67 -
. 68- کشف البیان از ابن ابی الحدید ج2
الغدیر ج 8 از ابن قتیبہ در معارف و ابوالفداء در تاریخ ج 1 ص 168 و غیر هم69 -
الغدیر ج از ابن قتیبہ در معارف و ابوالفداء در تاریخ ج 1 ص 168 و غیر هم70 -
. 71-الغدیر ج 8 ص 259 از شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص 61 و حلبی در سیره ج 2 ص87
.الغدیر ج 8 ص 260 از مستدرک حاکم 4:479 و ابن حجر در صواعق ص 108 و غیر هم72 -
.الغدیر ج 8 ص 268 از ہیثمی در مجمع الزوائد 10:72 و طبرانی و سیوطی در جمع الجوامع73 -
86 و ملک العلماء، در بدایع 1:276 و غیرهما : 74 -الغدیر ج 8 از ابن حزم در محلی5
(75-تطهیرالجنان هامش الصواعق ص) 142 الغدیر ج 8 ص264
. : 227 -76ابن عساکر در تاریخ خود4
28 -77و) 27 الغدیر ج 8 ص 242 و) / 243 بلاذری در الانساب5
33 و ابوفرج در آغانی و ابوعمرو در استیعاب و مسند احمد و سنن بیہقی) الغدیر ج : 78 - بلاذری در
الانساب5
8ص (274
(277/ -79شرح ابن ابی الحدید ج) 1:67 الغدیر ج8
-80شرح ابن ابی الحدید ج4:113
(-81استیعاب) 2:69 الغدیر8:278
(407 : 278 -82الغدیر) : 8 ابن عساکر در تاریخ خود6
الغدیر ج 8 ، و مخفی نماید کہ عثمان در نبرد اخیری کہ آفریقا بطور کامل فتح شد، خمس آنرا به مروان
- 83
.واگذار کرد همچنانکہ قبلا ذکر شد
(اسد الغابة 3:173 و الاصابة 2:317 ، سنن ابی داود 2:220 و غیره) از الغدیر84 -
. 85-الغدیر ج 8 ص279
.الغدیر ج 8 ص 290 و ابن عبدلله پسر دائی عثمان می شود86 -
(-87مسند احمد) 1:62 الغدیر ج 8 ص291
.نهج البلاغہ خطبہ سوم88 -
الغدیر ج 8 ص 249 از کتب بسیاری از اهل سنت مثل تفسیر و تاریخ طبری ، و غیره نقل می نماید
- 89 فراجع
. 90-الغدیر ج 8 ص 251 از کنز العمال9:61
471 : 39 -91، کنز العمال. : 6 مستدرک حاکم4
.النص و الاجتهاد92 -
. 93-تتمہ المنتہی ص26
-94تتمہ المنتہی ص 29 و30
-95کشف الهاویہ ص16
(-96مسند احمد 4:421 ، کتاب صفین ص 246 ، لسان العرب ج 7 و ج) 9 الغدیر ج 1 ص140
(-97تاریخ طبری 11:357 و بلاذری در تاریخ خود ج) 1 الغدیر ج 10 ص141
. -98ج 8 الغدیر ص312

- 99- تاریخ طبری 11:357 ، شرح ابن ابی الحدید 1:348 ، تهذیب التهذیب (2:428 الغدير ج 10 ص 142 تا 147)
- 100- الغدير ج 10 ص 179
- این احادیث در کتب متعدد شامل موطا مالک 2:59 ، سنن نسائی 7:279 و سنن بیهقی 5:280 ، صحیح مسلم 101 -
- 5:43 مسند احمد (5:319 و غیره آمده است) . الغدير ج 10 ص (185 جريان الحاق زياد به ابوسفیان از مسلمات تاریخ است به کتابهای تاریخ ابن عساکر و ابن اثیر و عقد الفرید و 102 -
- تاریخ یعقوبی و مروج الذهب و شرح ابن ابی الحدید و غیر هم مراجعه شود (شرح ابن ابی الحدید ج 10 ص) 101 الصحيح في سيرة النبي 103 -
- (184 -104 الغدير ج 10 ص) : 334 تاریخ طبری ج 6
- (105- تاریخ ابن عساکر 3:103 و اسدالغابة) 1:115 الغدير ج 10 ص 336
- 106- مروج الذهب 3:454 و شرح ابن ابی الحدید ج 5 ص 129
- (107- کتاب صفین ص) 348 الغدير ج 10 ص 352
- (108- الغدير ج 10 ص) : 352 مستدرک حاکم ج 4
- (109- مسند احمد) 4:99 الغدير ج 10 ص 351
- 110- مروج الذهب ، ج 3 ص 14
- (111- شرح ابن ابی الحدید ج 3 ص) 15 الغدير ج 11 ص 28 و دلائل الصدق ج 1 ص 6
- (112- شرح ابن ابی الحدید ج 3 ص) 15 الغدير ج 11 ص 28 و دلائل الصدق ج 1 ص 6
- : 361 -113 شرح ابن ابی الحدید 1
- (361 -114 الغدير ج 11 ص) : 29 ابن ابی الحدید ج 1
- (115- ابن ابی الحدید ج) 1:361 الغدير ج 11 ص 30
- (116- تاریخ طبری ج) 6:132 الغدير ج 11 ص 29
- (117- صحیح مسلم 8:27 و تاریخ ابن کثیر) 8:119 الغدير ج 11 ص 89
- به الغدير ج 7 ص 198 و 89 و 298 و 299 مراجعه شود، احادیث مربوط به مناقب حضرت علی علیه - 118
- السلام قطعی و در کتب معتبر اهل سنت موجود است به مناقب ابن مغازلی رجوع شود
- (119- صحیح بخاری ج 3 باب قتل ابی جهل) دلائل الصدوق ج 1 ص 7
- 120- کتاب صفین به نقل الغدير ج 10 ص 290
- روزی برای پیامبر اکرم مرغ بریانی را هدیه آوردند، حضرت دعا نمود که خدایا محبوبترین خلق خود را - 121
- نزد من بفرست تا با من از این مرغ بخورد، و علی آمد، و طبق برخی روایات انس ابن مالک آنجا حضور داشت ،
- آرزو کرد تا ابوبکر و یا عمر بیایند، لذا چند بار حضرت امیر را برگرداند، تا بالاخره پیامبر متوجه شده و فرمود:
- برو در را باز کن و حضرت علی تشریف آورد، حدیث مذکور را بسیاری از علماء اهل سنت روایت کرده اند
- دلائل الصدق ج 1 ص 4 از ذهبی در تذكرة الحفاظ 122 -
- دلائل الصدق ج 1 ص 5 از ابن خلکان در وفيات الاعیان 123 -
- دلائل الصدق ج 1 از ابن حجر در تهذیب التهذیب 124 -
- 125- صواعق ابن حجر ص 81 بنقل الغدير ج 11 ص 6
- 126- الغدير ج 11 ص 7
- 127- ابن ابی الحدید ج 3 ص 15 ، دلائل ص 6 ج 1
- (167 الغدير ج 81 - 128 - و تاریخ ابن عساکر و ابن کثیر و غیرهم و کامل ابن اثیر : 77 - 3:162 تاریخ طبری 6
- 11 ص) 20

- 129- کشف الهاویه ص 255
 . 130- کشف الهاویه ص 255
 28- 131،، ابن ابی الحدید ج 3:15 از الغدیر ج 11 ص 29
 28- 132،، ابن ابی الحدید ج 3:15 از الغدیر ج 11 ص 29
 . 133- الغدیر ج 11 ص 31
 تتمه المنتهی ص 62 از ابن ابی الحدید 134 -
 135- الغدیر ج 11 ص 32
 . 136- دلایل الصدق ج 1 ص 6
 . به کتاب سلیم ص 108 مراجعه شود 137 -
 138- احتجاج ج 2 ص 18 و بحار ج 44 ص 127
 139- شرح ابن ابی الحدید ج 4 ص 104
 140- الامامة و السياسة ج 1 ص 13 از شبهای پیشاور ص 512
 141- ج 3 ص 351 چاپ مصر از شبهای پیشاور ص 518
 142- تاریخ طبری ج 2 و ذهبی در میزان الاعمال ج 3
 143- شبهای پیشاور ص 64
 144- الامامة و السياسة ج 1 ص 14 از شبهای پیشاور ص 711
 نهج البلاغه 145 -
 146- الامامة و السياسة ص 23 ، کامل ابن اثیر و کنز العمال از دلائل الصدق ج 3 ص 106
 147- ابن حجر در تطهیر الجنان هامش الصواعق از الغدیر ج 8 ص 264
 (148- مسعودی در مروج الذهب و ابن ابی الحدید ج 4:11 و مقاتل الطالبین) الغدیر ج 11 ص 9
 149- شرح ابن ابی الحدید ج 4 ص 57
 58- 150، شرح ابن ابی الحدید ج 4 ص 57
 58- 151، شرح ابن ابی الحدید ج 4 ص 57
 152- شرح ابن ابی الحدید ج 4 ص 61
 153- الغدیر ج 11 ص 7 از ابن ابی الحدید ج 4:16
 154- احتجاج طبرسی ج 1 ص 148
 و هنگامی که به حضرت پیشنهاد بیعت و مخالفت با خلفا را می دادند حضرت می فرمود: من با پیامبر
 155 -
 و صدیق طاهره در خطبه غراء خویش پس از رحلت پیامبر فرمود: این. پیمانی دارم که بر سر آن
 پیمانم
 در حالیست که عهد نزدیک و جراحت) رحلت پیامبر (وسیع و زخم بهبود نیافته و پیامبر هنوز دفن
 نشده) (انحراف
 ، پیشدستی کردید، بخاطر اینکه مبدا فتنه ای واقع شود، بدانید که در فتنه افتادند و جهنم بر کافرین
 احاطه دارد-
 .احتجاج طبرسی
 156- سفینه البحار ج 1
 157- کامل ابن اثیر ج 2 ص 518 و 522
 158- کامل ابن اثیر ج 2 ص 518 و 522
 159- کامل ابن اثیر ج 2 ص 526
 160- الغدیر ج 8 ص 287
 161- بحار ج 41 ص 116
 162- بحار ج 41 ص 131
 163- بحار ج 41 ص 133
 164- بحار ج 41 ص 113
 165- الغدیر ج 8 ص 282
 166- الغدیر ج 8

- 167-الغدیر ج 10 ص264
بحار ج 44 ص 298 از خصال و امالی صدوق ره 168 -
- 169-بحار ج 44 ص269
- (170-تاریخ طبری ، 7:4 و کامل ابن اثیر 4:45 و تاریخ ابن کثیر) 8:216 الغدیر ج 10 ص255
- (171-تاریخ ابن عساکر،) 7:372 الغدیر ج 10 ص255
- (172-تاریخ ابن عساکر و کامل ابن اثیر) 4:45 الغدیر ج 10 ص255
- (173-کامل ابن اثیر 4:45 ، و تاریخ ابن کثیر) 8:216 الغدیر ج 10 ص255
- (174-الامامة و السياسة 1:153 ، جمهرة الخطب) 2:242 الغدیر ج 10 ص162
- (175-الامامة و السياسة 1:131 ، جمرة الرسائل) الغدیر ج 10 ص160
- الغدیر ج 10 ص 228 به بعد 176 -
- تتم المنتهى و الفصول المهمة ، مؤ لف گوید :یادمان هست که دختر پیامبر در مدینه فرمود :از این شتر 177 -
- خلافت به جای شیر،خون تازه خواهند دوشید !و سیدالشهداء در نامه ای نسبت به کسانی که او را یاری نکردند
- !!فرمود :به رستگاری نرسند
- الفصول المهمم از العقد الفرید 178 -
- 179-کامل ابن اثیر ج 4 ص123
- مؤ لف گوید :چقدر تفاوت است میان سیدالشهداء که بخاطر حفظ حرمت حرم خدا، از مکه خارج شد تا دشمن 180 -
- آن حریم مقدس را هتک نکند، و میان عبدالله ابن زبیر که راضی شد دوبار خانه خدا بخاطر او مرود بی احترامی
- قرار گیرد و نابود شود
- ابن اثیر و مروج الذهب 181 -
- 182-الفصول ص118
- 183-کشف الهاویه ص39
- 184-مروج الذهب ج 3 ص 67 و68
- 185-دلائل الصدق ج 3 ص109
- 186-تتمة المنتهى ص 45 و46
- 187-نفس المهموم ص43
- 188-همان مأخذ ص127
- 189-نفس المهموم ص131
- 190-همان مأخذ ص162
- نفس المهموم ص 227 ، در اینکه قاتل سیدالشهداء کیست ، میان علماء اختلاف است ، مشهور این است که 191 -
- شمر است ، اما بسیاری سنان را نام می برند
- نفس المهموم ص 260 از کامل ابن اثیر 192 -
- 193-نفس المهموم ص43
- 194-همان مأخذ ص45
- 195-نفس المهموم ص274
- (شرح ابن ابی الحدید ج 10 ص) 101 الصحيح فی سیره النبی الاعظم 196 -
- (197-طبری و ابن عساکر در تاریخ خود،) الغدیر ج8
- 198-مروج الذهب ج 3 ص216
- نفس المهموم ص 262 از شرح ابن ابی الحدید 199 -
- الغدیر 200 -
- 201-دلائل الصدق ج 1 ص29
- 202-الصحيح فی سيرة النبی الاعظم به نقل از الاصابة ج 3 ص159

- الصحيح فى سيرة النبى الاعظم 203 -
- 204-النصايح الكافية تاءليف محمد ابن عقيل كه از جاحظ و كامل مبرد نقل مى كند و شرح ابن ابى الحديد ج15
- (ص 242 و البداية والنهاية ج 9 و سنن ابى داود ج) 4 الصحيح فى سيرة النبى الاعظم (العقد الفريد ج 2 ص) 354 الصحيح فى سيرة النبى الاعظم 205 -
- (اغانى ج 19 ص) 59 الصحيح فى سيرة النبى الاعظم 206 -
- 207-السبعة السلف ص236
- (208-الصحيحين به نقل علامه حلى ره در نهج الحق) دلائل الصدق ج 1 ص409
- (209-رواه البغونى فى باب ادب الخلا در مصابيح) دلائل الصدق ج 1 ص410
- 210-دلائل الصدق ج 1 ص411
- 211-غزالى در احياءالعلوم به نقل از دلائل الصدق ج 1 ص402
- 212-دلائل الصدق ج 1 ص389
- (213-صحيح بخارى در كتاب عبيد و كتاب جهاد) از دلائل الصدق ج 1 ص391
- 214-به نقل از دلائل الصدق ج 1 ص419
- (215-بخارى در تفسير سورة ق) دلائل الصدق ج 1 ص421
- (216-بخارى در كتاب التوحيد) دلائل الصدق ج 1 ص423
- .قبلا مدارك اين حوادث ذكر شده است 217 -
- .الصحيح فى تاريخ النبى الاعظم 218 -
- مسعودى در مروج الذهب در احوالات وليد ابن يزيد 219 -
- 220-مروج الذهب ج 3 ص216
- الغدير 221 -
- شرح ابن ابى الحديد 222 -
- 223-الغدير ج 8 ص 166 و 264
- مسعودى در مروج الذهب 224 -
- 225-كامل الزيارات ص332
- 226-نفس المهموم ص49
- .نفس المهموم 227 -
- 228-كامل الزيارات ص73
- 229-نفس المهموم ص129
- 230-نفس المهموم ص203
- 231-همان مأخذ ص220
- 232-نفس المهموم ص228
- 233-نفس المهموم ص188
- .نفس المهموم 234 -
- نفس المهموم از شيخ مفيد 235 -
- 236-معالى السبطين ص24
- نفس المهموم 237 -
- نفس المهموم 238 -
- نفس المهموم 239 -
- همان مأخذ 240 -
- نفس المهموم 241 -
- معالى السبطين 242 -
- همان مأخذ 243 -
- 244-معالى السبطين ص 52 و 53
- نفس المهموم 245 -
- نفس المهموم 246 -

- 247- معالی السبطين ص 57
- 248- معالی السبطين ص 58
- 249- نفس المهموم ص 246
- 250- نفس المهموم ص 252
- نفس المهموم 251 -
- نفس المهموم 252 -
- نفس المهموم از ارشاد 253 -
- نفس المهموم 254 -
- نفس المهموم 255 -
- نفس المهموم 256 -
- نفس المهموم ، ص 276 از اثبات الوصية 257 -
- نفس المهموم 258 -
- نفس المهموم 259 -
- نفس المهموم از شيخ مفيد و كامل ابن اثير 260 -
- نفس المهموم از ملهوف 261 -
- نفس المهموم از بصائر 262 -
- احاديث اين باب از كتاب شريعت وسائل الشيعة ج 10 ذكر شده است 263 -
- 264- وسائل الشيعة ، ج 10 ، ص 341
- 265- همان مأخذ ص 348
- 266- وسائل الشيعة و هامش آن ج 10 ص 350
- 267- وسائل الشيعة ج 10 ص 353
- 268- وسائل الشيعة ج 10 ص 360
- 269- همان مأخذ ص 330
- همان مأخذ 270 -
- 271- وسائل الشيعة ج 10 ص 386
- كامل الزيارات اختصارا 272 -
- 273- دارالسلام ج 2 ص 279
- 274- داستانهای شگفت حضرت آية الله شهيد دستغيب ص 243
- 275- وسائل الشيعة ج 10 ص 320
- 276- كامل الزيارات ص 147
- 277- كامل الزيارات ص 147
- 278- همان مأخذ ص 87
- 279- وسائل الشيعة ج 10 ص 319
- همان مأخذ 280 -
- 281- همان مأخذ ص 402
- 282- وسائل الشيعة ج 10 ص 362
- احاديث مذکور از ج 10 كتاب وسائل الشيعة نقل شده است 283 -
- 284- كامل الزيارات ص 112
- 285- كامل الزيارات ص 167
- 286- دارالسلام ج 2 ص 331
- 287- كامل الزيارات ص 106
- كامل الزيارات 288 -
- كامل الزيارات 289 -
- 290- همان مأخذ ص 285
- 291- بحار ج 44 ص 284
- 292- بحار ج 44 ص 270

293- کامل زیارات ص 101
294- کامل زیارات ص 111
295- کامل زیارات ص 260
296- همان مأخذ ص 276
297- همان مأخذ ص 116
298- همان مأخذ ص 262
299- کامل زیارات ص 105
300- کامل زیارات ص 80
301- کامل زیارات ص 83
302- کامل زیارات ص 87
303- همان مأخذ ص 108

همان مأخذ 304 -

همان مأخذ 305 -

306- کامل زیارات ص 101
307- همان مأخذ ص 106

نفس المهموم 308 -

309- کامل زیارات ص 79

310- همان مأخذ ص 79

311- کامل زیارات ص 72

312- همان مأخذ ص 74

313- وسائل ج 10 ص 391

314- همان مأخذ ص 396

همان مأخذ 315 -

316- همان مأخذ ص 391 .

317- وسائل الشیعه ، ص 393

318- همان مأخذ ص 396

319- کامل زیارة ص 55

320- کامل زیارات ص 64

321- داستانهای شگفت ، ص 199

همان مأخذ 322 -

بحارالانوار 323 -

324- بحار ج 44 ص 287

325- دارالسلام ج 2 ص 233

326- دارالسلام ج 2 ص 74

327- داستانهای شگفت ص 254

328- داستانهای شگفت ، ص 160

329- داستانهای شگفت ص 164

330- داستانهای شگفت ص 38

داستان مزبور را آیه الله دستغیب از ثقة با فضیلت محمد حسن مولوی که از واعظ مزبور شنیده بود،
نقل می 331 -

(نماینده) داستانهای شگفت ص 309

داستانهای شگفت ص 15 تالیف آیه الله دستغیب 332 -

333- داستانهای شگفت ، ص 53

334- داستانهای شگفت ص 58

335- داستانهای شگفت ص 177

336- داستانهای شگفت ص 89

سبب مشهور شدن ایشان به این لقب این بود که هر شب در مسجد گنج که متصل به خانه اش بود،
بخاطر 337 -

اخلاص و ارادت فراوان به سیدالشهداء و مواظبت در خواندن زیارت عاشورا پس از نماز جماعت ، یکی
دو نفر

روضه می خواندند، سپس سفره آبگوشت را پهن می کردند هر کس مایل بود می خورد و هر که می
خواست

.همراه خود به خانه اش می برد

338- داستانهای شگفت ص 116

339- دارالسلام ج 2 ص 246

340- نهج البلاغه خطبه 27

341- نهج البلاغه خطبه 19

342- تنمة المنتهى ص 68

.همان مأخذ 343 -

344- الغدير ج 10 ص 54